صادق هدایت



رنگستان







آریان کوده

صادق هدایت

نیرنگستان

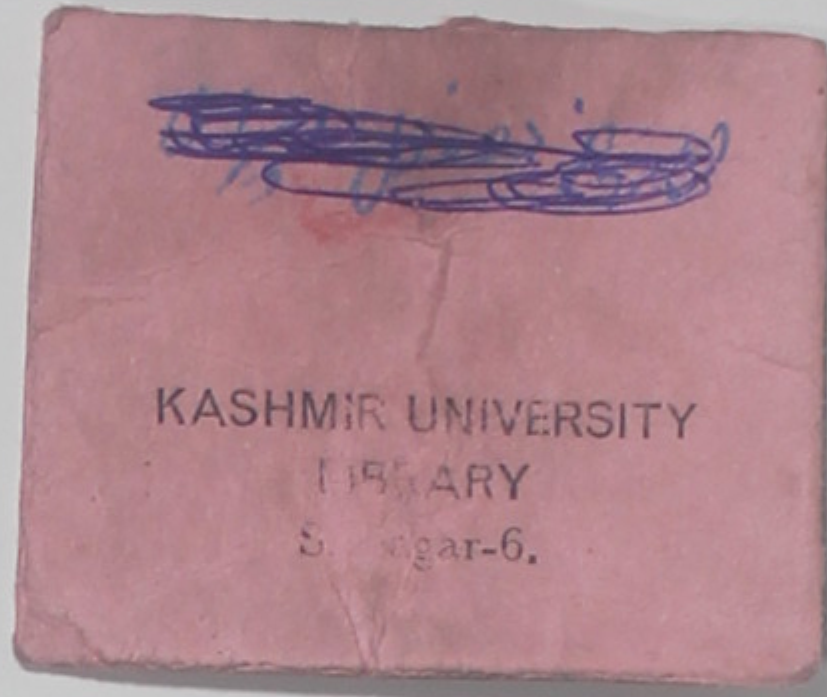


چاپ سوم - ۱۳۴۲



مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر

چاپ این کتاب بتاریخ تیرماه ۱۳۴۲ درشرکت تابان چاپ شد



نیرنگستان

فهرست

عنوان نوشته های صادق هدایت در چاپ جدید

مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

محل و تاریخ چاپ نخست :

۱ـ فوائد گیاهخواری	برلن ۱۳۰٦
۲ـ زنده بگور (مجموعه داستان)	تهران۱۳۰۹
۳ـ پروین دخترساسان	تهران۱۳۰۹
(و « اصفهان نصف جهان » تهران ۱۳۱۱)	
(بهمراه کتاب « انتظار » ازحسن قائمیان)	
٤ـ سه قطره خون(مجموعهٔ داستان)	تهران۱۳۱۱
٥ـ سایه روشن (مجموعهٔ داستان)	تهران۱۳۱۲
٦ـ علویه خانم	تهران۱۳۱۲
(و « ولنگاری » ۱۳۲۳)	
۷ـ نیرنگستان	تهران۱۳۱۲
۸ـ مازیار (با م . مینوی)	تهران۱۳۱۲
۹ـ وغ وغ ساهاب با م . فرزاد)	تهران۱۳۱۳
۱۰ـ ترانه های خیام	تهران۱۳۱۳
۱۱ـبوف کور	بمبئی ۱۳۱٥
۱۲ـ سگ ولگرد (مجموعهٔ داستان)	تهران۱۳۲۱
۱۳ـ گزارش گمان شکن	تهران۱۳۲۲

۱۴ ـ زند وهومن یسن تهران ۱۳۲۳
(و «کارنامه اردشیر پابکان» تهران ۱۳۲۲)

۱۵ـ حاجی آقا تهران ۱۳۲۴

۱۶ـ گروه محکومین (باحسن قائمیان) تهران ۱۳۲۷

۱۷ـ مسخ (با حسن قائمیان) تهران ۱۳۲۹

۱۸ـ مجموعهٔ نوشته‌های پراکنده تهران ۱۳۳۴
(شامل داستانها، ترجمه‌ها، مقاله‌ها وجزوه‌های گوناگون. گردآورنده حسن قائمیان)

۱۹ـ توپ مرواری

« بگیر طرهٔ مه طلعتی و قصه مگوی
که سعد ونحس زتأثیرزهره و زحل‌است»

حافظ

دیباچه

گویا مردمان کهنه وملتهای قدیمی بیش از ملتهای جوان و تازه بدوران رسیده اعتقادات و خرافات عوامانه دارند ، بخصوص آنهائی که با نژادهای گوناگون اصطکاك پیدا کرده و درنتیجه آمیزش و تماس عادات ، اخلاق و آئینشان افکار و خرافات تازه‌تری تراوش نموده که‌پشت درپشت سر زبانهامانده‌است .

سر زمین ایران علاوه بر اینکه چندین‌قرن تاریخ پشت سر دارد ، مانند کاروانسرائی است که همه قافله های بشر از ملل متمدن و وحشی دنیای باستان مانند کلدانی ، آشوری ، یونانی، رومی ، یهودی ، ترك ، عرب و مغول پی در پی در آن بار انداخته و یا با هم تماس و آمیزش داشته‌اند . ازین رو کاوش و تحقیق در باره اعتقادات عوام آن نه تنها از لحاظ علمی و روانشناسی قابل توجه است بلکه برخی ازنکات تاریك فلسفی و تاریخی‌را برایمان روشن خواهد کرد و پس‌از تحقیق و مقایسه این خرافات با خرافات سایر ملل میتوانیم به ریشه و مبدأ آداب ، و رسوم ، ادیان ، افسانه‌ها و اعتقادات مختلف پی ببریم . زیراهمین‌قبیل

افکار است که همه مذاهب را پرورانیده ، ایجاد نموده‌و از آنها نگهداری میکند ، همین خرافات است که کلهٔ آدمیزاد را در دوره های گوناگون تاریخی قدم بقدم راهنمائی کرده ، تعصب‌ها ، فداکاریها ، امیدها و ترسها را در بشر تولید نموده است و بزرگترین و قدیمی‌ترین دلداری دهنده آدمیزاد بشمار میاید وهنوز هم در نزد مردمان وحشی ومتمدن در اغلب وظایف زندگی دخالت‌تام‌دارد - چون بشر از همه چیز میتواند چشم بپوشد مگر از خرافات و اعتقادات خودش . بقول یکی از دانشمندان : «انسان یك جانور خرافات پرست است .» و هرگاه تحقیقات وکاوش مفصل تری راجع باینگونه افکار بنمائیم به حقیقت این‌مطلب پی خواهیم برد ولی این کار از موضوع ما خارج است .

در موضوع اعتقادات ، بشر برای راهنمائی خودش به عقل اتکاء نمیکند ، ولی بواسطه میل و احتیاجی که بدانستن علت وجود اشیاء دارد به قلب و احساسات و قوهٔ تصور خودش پناهنده میشود . فیلسوف سرشناس **ارنست هکل** درخصوص پیدایش خرافات و افسانه‌ها نزد اقوام اولیه بشر معتقد است که مبدأ و اصول آنها همه از یك احتیاج طبیعی ناشی میشود که بصورت اصل علت ومعلول درقوانین عقلانی بروز کرده و بخصوص این خرافات در اثر حوادث طبیعی مانند رعد و برق ، زمین لرزه ، خسوف و کسوف وغیره که تولید ترس یا تهدید خطری را مینمایدایجاد میشود . لزوم وجود این حوادث طبیعی که محکوم قانون علت و معلول است نزد مردمان اولیه ثابت‌شده و میرساند که آنها این

خاصیت را از نیاکان خودشان ، میمونهای بزرگ ، به ارث برده‌اند ؛ چنانکه در نزد سایر جانوران ذوفقار نیز دیده میشود . مثلا یك سگ وقتی که در مهتاب عو عو میکند و یا اینکه صدای زنگی را میشنود وتکان خوردن چکش میان آنرا می بیند و یا اهتزاز بیرقی را در اثر وزش باد مشاهده میکند ؛ ازین آثار نه تنها حس ترس باو دست میدهد بلکه یك احتیاج مبهمی در او تولید میشود که علت این حوادث و آثار مجهول را پیدا بکند – یك قسمت از پایه مذهب را در نزد مردمان ابتدائی مخصوصاً درین خرافات که‌باز مانده افکار موروثی اجداد میمون آنهاست باید جستجو کرد و قسمت دیگرش مربوط میشود به نیایش اجداد و احتیاجات مختلف روح و آداب ورسومی که به آنها خوی گرفته‌اند[1] . آب و رنگ

هر گاه خرافات و اعتقادات و افکار ملل وحشی ، نیمه متمدن ومتمدن را با هم مقایسه بکنیم باین مطلب بر میخوریم که تقریباً همه آنها از یك اصل و چشمه جاری شده و بصورتهای گوناگون بروز کرده ، دانشمند بزرگ ادوارد تیلر که تحقیقات مفصلی در مقایسه آداب و رسوم و خرافات ملل متنوعه کرده میگوید :

« وقتیکه ما (عادات و اعتقادات) چادر نشینان وحشی را با ممالك متمدن بسنجیم تعجب خواهیم کرد که چقدر از قسمتهای تمدن پست با تغییر جزئی در تمدن عالی دیده و شناخته میشود و گاهی هم مشابهت تام دارند .»[2]

1- Haeckel: Les Enigmes de I,Univers p.300-301

2- E. Tylor, Civilisation Primitive, vol, 1.p.8

ولی چیزیکه مهم است باید دانست همه این افکار عجیب و غریب و متضاد گاهی خنده آور و زمانی شگفت انگیز که بنام خرافات شهرت دارد آیا در اثر تراوش فکر ملی پیدا شده یا نه و رابطه آنها با یکدیگر چیست ؟

پیداست که توده ملت درهمه‌جای دنیا تنها بفکر زندگیست وهیچوقت چیزی را اختراع نمیکند ، ولی در هر زمان حتا در محیط های خیلی بدوی و اولیه در میان توده منفی که تشکیل اکثریت‌را میدهد کسانی پیدا میشوند که فکر میکنند و اختراع مینمایند یا بعبارت دیگر افکار و احساسات توده مردم را گرفته بصورت جمله‌های احکام آمیز در میاورند و از همین طبقه است که توده عوام دانش و اعتقادات خودش را میگیرد . ولی باید دانست که یك قسمت این عادات و خرافات که امـروزه در نظر جامعه زشت و نا پسند میاید بی‌شك فکر ایرانی آنها را ایجاد نکرده است بلکه در نتیجه معاشرت با نژاد های بیگـانه و بواسطه فشارهای مذهبی و خارجی تحمیل شده است چنانکه اینك بطور اختصار اشاره خواهیم کرد .

بـی‌آنکه خواسته باشیم این موضوع را تجـزیه و تحقیق کامل بنمائیم میتوانیم بر حسب اصل و مبدأ همـه این افکار را بچندین بخش قسمت کنیم . گذشته از تقسیم بندیهای فرعی که در این مختصر نمی‌گنجد آنها را به دو دسته عمده قسمت مینمائیم که بحث درهر کدام از آنها درجای خود موضوع جدا گانه ومهمی است .

۱ ـ افکار و اعتقادات بومی که در نتیجه آزمایش روزانه، خانوادگی، مذهبی و انفرادی و یا از جمله یادگارهای خیلی پیشین نژاد هند وایرانی است که در ایران بجا مانده است.

اینگونه عادات و افکار را میتوان ایرانی دانست و تحقیق در باره آن قابل توجه خواهد بود چه بعضی از قسمتهای آن بی اندازه قدیمی و شاید باز مانده یادگارهای دوره ابتدائی بشر و بزمان کوچ خانواده آریائی بفلات ایران مربوط میشود مانند اعتقادات و افسانه‌ها راجع به ماه، خورشید، اژدها، صحبت کردن با جانوران، گیاه‌ها و غیره که بطور تحقیق مبدأ و اصل آن خیلی قدیمی میباشد. مثلا صحبت کردن با درخت[۱] نشان میدهد که در آنزمان نه تنها برای گیاه‌ها روح و زندگی قائل بوده اند بلکه آنها را دارای هوش وذکاوت نیز میدانسته اند وگمان میکردند که زبان آدمیزاد را میفهمند. هر چند در فلسفه دین زرتشتی روح بچندین درجه قسمت میشود و همه هستیها دارای فروهر هستند ولی قوه هوش و ذکاوت برای گیاه قائل نیست واز اینجا پیداست که این اعتقاد پیش از ظهور دین زرتشتی وجود داشته از همین جمله است حرف زدن با جانوران[۲] اعتقاد

---

۱ ـ رجوع شود به صفحهٔ ۳۶.

۲ ـ دراصطلاح عوام جانوران را «زبان بسته» خطاب میکنندوهمین‌میرساند که‌آنها را دارای‌هوش وفهم میدانند وعلت سکوتشان راهمین نقص‌نطق وزبانشان تصور میکنند. حکایت‌های‌راجع‌به‌مسخ‌جانوران‌این‌مطلب‌راتأیید‌میکند. بومیان‌امریکاوافریقا معتقدندکه میمونهای‌بزرگ‌بایکدیگر گفتگومیکنند ولی‌جلوآمیزاد خودشان را به نادانی وخاموشی میزنند تاآنها را بکار نگمارند.

به سنگها ، درختها[۱] و چیزها و غیره . . . که آنها را مظهر حلول ارواح دانسته‌اند .

دیگر تفائل و تطیر زدن عوام است از آواز جانوران و بعضی اتفاقات و تصادفات و اشکال چیزها وهمچنین موضوع آمد نیامد ، بد شگون و خوش شگون و غیره که مربوط بهمین قسمت است ودر نتیجه تصادف و آزمایش یك یا چند نفر که در نظر عوام اعتبار داشته اند بسرزبانها افتاده . اینگونه تفائل در نزد همه ملل دنیا وجود دارد و خیلی نزدیك و شبیه بیکدیگر میباشند .

برعکس می بینیم که دین زرتشتی در ابتدا مخالف خرافات است و اوستا یك جنبه دفاعی بخودش میگیرد و خیلی سخت به جادوگران و خرافاتی که در اثر نفوذ تورانیان در ایران رواج پیدا کرده بود حمله میکند ، جادوگران را دیو مینامد و برای جلوگیری از کار های زشت آنها دستور هائی میدهد .[۲] از آنجمله پنهان کردن دندان ، ناخن و موی سر است تا بدست جادوگران نیفتد . معلوم نیست در زمانیکه این قسمت از اوستا نوشته شده[۳] جادوگران نفوذ زیاد داشته اند و بر علیه آنها

۱ـ درخت مراد در اغلب شهرها و دهکده های ایران وجوددارد رجوع‌شود به قسمت جاها وخبرهای معروف .

۲ـ اوستا فرگرد ۱۷ ویادداشت ذیل قسمت تفائل ناشی از اعضای‌بدن .

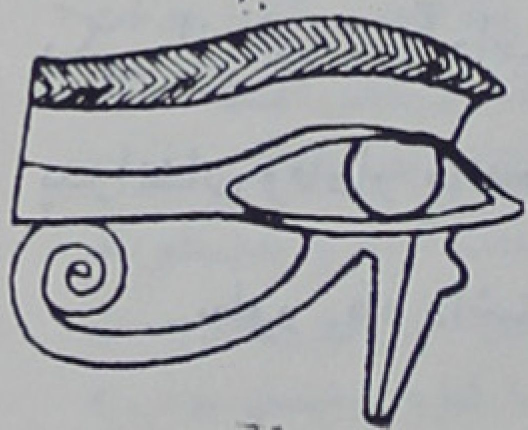
۳ـ قدیمیترین قسمت اوستابعقیده دانشمندان گاتها میباشد وقسمتهای‌دیگر بعد به آن ملحق‌شده .

این حکم صادر شده.[۱]

از زمان ساسانیان چندین کتاب مانده که وجود بعضی ازین اعتقادات را در آن دوره برایمان بخوبی آشکار میکند مانند «اردا ویراژنامه» «شایست نشایست» «دینکرت» «بند هشن» و کتاب «نیرنگستان» پهلوی که مانند کتاب دعاهای معمولی است و تأثیر عجیب و غریب برای بعضی ادعیه قایل میشود[۲] ودیگر کتاب «صددر بوندهش» که بزبان فارسی در هندوستان چاپ شده و از کتب فوق نسبتاً جدیدتر است و در ضمن این کتاب یاد داشتهای زیادی از آن ذکر شده است. در اغلب آنها بر میخوریم به همین اعتقادات عامیانه که بعضی از آنها تا کنون هم رواج دارد مانند احترام به چراغ، احترام به نان، تأثیر چشم زخم[۳] چشم شور، آداب نوروز، هفت سین و غیره که در ذیل، کتاب اشاره میشود.

۲ ـ اعتقادات و خرافاتیکه از ملل بیگانه مانند سیتها، پارتها، یونانیها، رومیان بخصوص ملل سامی مانند کلدانیان، بابلیان، یهودیان و عربها به ایران سرازیر گردیده ویا در نتیجه

۱ـ حتا تأثیر خرافات مصری از زمان خیلی قدیم درایران بوده. درموزه معارف تهران ازجمله اشیائی که درکاوشهای شوش متعدد پیدا شده طلسم چشم زخم مصری، چشم مقدس است که ازچینی پخته شده ولعاب آبی دارد.



۲ـ چون ازحیث عنوان موضوع بی تناسب نبوده عنوان این کتاب از کتاب پهلوی فوق گرفته شده.

۳ـ در اوستا دیو چشم زخم «اغشی» نامیده میشود و دربندهشن همان دیو «غش» میباشد.

تحمیل مذهبی بمردم تزریق شده و یا تحریف و دخل و تصرف در آداب بومی که بصورت بیگانه در آورده اند.

بی آنکه بخواهیم داخل مبحث تاریخی بشویم این تأثیر از زمان هخامنشیان و نفوذ مغها در دین زرتشتی شروع میشود. چون میدانیم که اغلب آنها از نژاد بیگانه بوده‌اند مانند: سیت ها و پارتها و سامی هـا و کار آنان اختر شناسی، طالع بینی و جادوگری بوده و بالاخره همانها سبب شدند که دین زرتشتی را بواسطه خرافاتی که به آن بستند ضعیف نمودند. برای نمونه این قسمت از کتاب تفائل نزد کلدانیان تألیف لونورمـان[1] را نقل میکنیم:

«چوبهائی که کلدانیان و بتقلید آنها عربها برای طالع ـ بینی استعمال میکردند مانند ترکه‌های گزاست که مغان مدی برای همین نیت بکار میبردند... وقتیکه در دین زرتشتی متنفذ شدند استعمال برسم را در آن داخل کردند باوجود اینکه روحیه دین زرتشت از پیشگوئی و خرافات متنفر و گریزان است. برسم یکی از لوازم آداب پیشوایان مذهبی گبرهاست که به کیش پدرانشان وفادار مانده‌اند..»

بطور یاد داشت میافزاید که در قسمتهای کهنه اوستا اشاره

1- F. Lenormand Dlvination P,22,23

به برسم[۱] و استعمال آن نشده .

از طرف دیگر همسایگانی مانند کلده و آشور که میتوان آنها را مادر خرافات و جادو نامید با خداهای ترسناکشان ، قربانیها ، سعد و نحس روزها ، ساعتها ، تأثیر ستاره ها در سر ـ نوشت انسان و غیره اگر چه ایرانیان کمتر از همسایگان استعداد گرفتن خرافات را داشتند ولی رویهمرفته افکار آنان در ایران بدون تأثیر نبوده است . از آنها که بگذریم هجوم یونانیان با پیشگو ها ، خدا ها و نیمچه خدا هایشان ، بعد مجاورت با رومیان با منجم باشیها ، معبّرین و اختر شناسانشان از طرف دیگر مهاجرت یهودیان و خرافاتیکه از مصر و بیابانهای عربستان با خودشان سوغات آوردند و بالاخره حمله عربها پایه این خرافات را در ایران مستحکم کرد .

یهودیها بواسطه خویشاوندی خون و نژاد با عربها موقع را غنیمت شمرده کمک بزرگی به شیوع خرافات نمودند . حدیث نویس و اخبار نویس و یکدسته خرافات تراش دیگر به آنها ملحق شدند و در افواه عوام افکار پوسیده و خرافات انگیز را

۱ـ « برسم شاخه های باریك پی کرده بود بدرازی یك وجب که از درخت گزوهوم واگر درخت گزوهوم نباشد از درخت انار ببرند و رسم بریدنش آنست که اول برسمچین را که کاردی باشد که دسته آنهم آهن بود پادیادی کند یعنی بشویند پس زمزمه نمایند .. هرگاه خواهند نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند یا بدن بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد برسم بدست بگیرند و هنگام خوردنی پنج برسم بدست بگیرند و از شروط گرفتن برسم بدست بدن شستن وجامه پاکیزه پوشیدن بود . » فرهنگ جهانگیری .

تبلیغ کردند [1] ازین قبیل افکار کتابهای بیشماری در دست هست که متأسفانه بیشتر آنها بچاپ رسیده و کتابخانه هـای بازار حلبی ساز ها را پر کرده است .

وضع افکار و زندگی بطور عموم و بخصوص وضعیت زن بعد از اسلام تغییر کرد چون اسیر مرد و خانه نشین شد ، تعدد زوجـات ، تزریق افکار قضا و قدر ، سوگواری ، غم و غصه فکر مردم را متوجه جادو ، طلسم ، دعا و جن نمود و از کار و جدیت آنها کاست . یك رشته خرافات جدید ازین راه تولید شد .

نذر های خونین ، قربانی و تشریفات مربوط به آنهمه این عادات وحشی از پرستش ارباب و انواع نـاشی شده و بطور یقین اثر فکر ملل سامی میبـاشد چون انسان نادان و اولیه از قوای طبیعت میترسیده و خودش را مقهور آن میدانسته . هر کدام ازین قوا را خدائی تشنه بخون پنداشته و برای فرو نشاندن خشم و حرص آنـان این معاوضه و تاخت زدن را برای معافیت جان خودش تصور کرده یعنی مرا نکش و این جـانور را بخور . این شاهکار فکر سامی و متعلق به کلدانیان و یهودیـان و عربهـا بوده و در مذاهب آرین قربانی خونین سابقه ندارد [2] .

۱ ـ یکی از راویان مهم اخبار اسلامی کعب‌الحبر (کعب الاخبار) یهودی بوده است. (تاریخ طبری)

۲ـ بطور کلی آزار جانوران وشکنجه نمودن آنها ازعادات ایرانی نبوده واز خارج به ایران آمده حتا جانوران زندبار که بقول مورخین بعد از اسلام کشتن آنها مستحسن بوده مانند ملخ ، مار و مورچه اختراع مغهاست که اغلب از نژاد بیگانه بوده‌اند . بهترین دلیل آنکه فردوسی که بهفلسفه وروحیه وعادات ایران باستان بخوبی آشنا بوده میگوید :

میازار موری کـه دانه کش است — که جان‌دارد وجان شیرین‌خوش‌است

سیاه انـدرون بـاشد و سنگـدل — که خواهد که موری شود تنگدل.

پسندي و همـداستانـي کنـي — کـه جان داري و جانستاني کني ؟

چیزیکه قابل توجه است این میباشد که نه تنها ملل بیگانه خرافات زیادی برای ایران آوردند بلکه برای از بین بردن آثار ایران کوشش نمودند آنچه که اصل و ریشه ایرانی داشته بصورت اجنبی در آورند. مثلا اسکندر یونانی که در ادبیات ایران شهرت بی جا پیدا کرده همان کسی است که ایرانیان او را ملعون مینامیدند بعد از اسلام صورت پیغمبر حق بجانب بخودش می گیرد. هر گاه اسکندر و رستم را با یکدیگر مقایسه بکنیم خواهیم دید که اغلب افسانه های جعلی که به اسکندر نسبت میدهند بی شباهت بداستان رستم نامی نمیباشد. رستم کله دیو سفید خودش بوده و اسکندر را عربها ذوالقرنین ترجمه می‌کنند[۱] افسانه آب حیوان و مسافرت اسکندر بظلمات بی‌شباهت به هفت خوان رستم نیست که از افسانه های ایرانی است[۲].

قوس قزح یا کمان علی در قدیم به کمان رستم شهرت داشته است[۳] و از اینگونه دخل و تصرفها زیاد است که افسانه ها و یاد گار های تاریخی ایرانی را منحرف کرده رنگ و روی اجنبی به آن بسته اند. مثل نسبت قبر مادر سلیمان به قبر کوروش در مرغاب و دادن لقب دیو بند به سلیمان درصورتیکه ازهمه قراینی که در دست است تهمورث مشهور به دیو بند بوده و نسبت این قدرت به سلیمان یهودی جعلی و مغلطه محض میباشد. در نسخه خطی ابصال و سلامان (سلامان و ابسال!) مینویسد: «سلیمان ـ

۱ـ این نکته را آقای ذ. بهروزمتذکر شدند.
۲ـ رجوع شود به قسمت افسانه های عامیانه صفحات مربوط به جابلقا و جابلسا و گنگ دز.
۳ـ رجوع شود به قسمت افسانه عامیانه.

ابـن داود از انبیای بنی اسرائیل بود . بعد از موسی و قبل از عیسی نه در تورات و نه در انجیل خبری از دیو و از انگشتر نیست ، سلیمان لغت فرس است کـه سلامان خوانند ، اینست کـه جمشید را سلیمان فهمیده اند و مورخین آن اساس که نسبت بـه سلیمان نـوشته اند از جمشید بوده است . حضرت سلیمان صاحب تألیف و تصنیف است و چند کتاب از احکام او در دست یـهود و نصارا و اسلام می‌باشد . اینگونه اخبار نه در کتب خود او و نه در تواریخ یهود و نصارا نیست چون اسم پسرجم سلامان بوده است[1] . »

در تاریخ طبرستان مینویسد : « . . در اخبار اصحاب احادیث چنانست که صخره جنی صاحب انگشتری سلیمان نبی چون حضرت سلیمان او را بـگرفت آنجا (در کوه دمـاوند) محبوس کرد . » صاحب عجایب المخلوقات همین خبر را تکرار میکند ، در صورتی که مطابق همه اسناد و روایتی که از قدیم مانده فریدون ضحـاك را در دماوند محبوس کرده . معلوم نیست به تحریك و اختراع چه کسی سلیمان قائم مقام و جانشین همه اسمها و افسانـه های ایرانی میشود و باین اصرار کوشش کرده اند تـا یادگار های

۱ـ در دینکرت مینویسد که کیکاوس برهفت کشور فرمانروائی داشته وهمه آدمیان و دیوان و پریان فرمانبردار او بوده‌اند و بیك اشاره او احکامش را مجرا میداشته‌اند . درینابیع الاسلام ص۲۱۵ نوشته : « .. وعلاوه بر اینهمه واضح است که چون درین سفر زرتشتی : (یشت۱۹ آیه ۳۰ـ۳۱) درخصوص جمشید نوشته شده است که اوبرانس وجن و عفریتها وغیره سلطنت مینمود والبته آنچه که اهل یهود ازین قبیل در باره حضرت سلیمان میگویند ازهمین ینبوع جاری شده است و مسلمانان همان قصه را ازایشان اخذ نموده‌اند . »

پیشین را از خاطر مردم محو بکنند.[۱]

از همین قبیل است افسانه هائی که از ایران بخارج رفته و پس از تغییرات کم و بیش بشکل تازه ای در آمده مانند کتاب «الف لیلة ولیله» که همان «هزار افسان» زمان ساسانیان بوده و از پهلوی بعربی ترجمه شده و عربها در آن دخل و تصرف زیاد کرده‌اند.

علاوه بر آنچه که ذکر شد دسته ای از خرافات در اثر اختراع و تحمیل افسانه سرا، حدیث و اخبار نویس، منجم پیش گو، جادو گر و دعا نویس که بچشم عوام دارای قدر و منزلت بوده اند برای استفاده خودشان و گول زدن مردم درست کرده اند و روی آن صحه گذاشته اند و یا اشخاص زرنگ نیز برای استفاده شخصی ویا تفریح و یا از جهالت و نادانی خرافات را وضع کرده‌اند. مثلا یکی از خرافات اروپائی که به روایتی در هنگام جنگ بین المللی وضع شد و اکنون در طبقه فرنگی مآبهای تهران هم تأثیر کرده اینست که سه سیگار را نباید با یک کبریت آتش زد، چون سومی خواهد مرد. معروف است که در میدان جنگ سرباز سومی که شب سیگار خودش را با یك کبریت روشن می‌کرده هدف گلوله دشمن میشده و بروایت دیگر «کروگر»

۱ـ مسعودی در مروج ص ۱۱۸ـ ج ۲ میگوید که شرح همه وقایع تاریخ ایران و افسانه‌هایش از قبیل رستم داستان، سیاوش وهمه‌آنها مفصلا در کتابی‌موسوم به السکیسران (سکیسران یا سران سیستان) نوشته شده که ازبان قدیم ایرانی‌ابن مقفع بعربی ترجمه کرده است. گویا مورخین و اخبار نویسان اسلامی برای تغییر افسانه های ایران ازاین کتاب خیلی‌استفاده کرده‌باشند.

تاجر کبریت فروش این فکر را مابین مردم شهرت داد تا مال‌التجاره خودش را بیشتر بفروشد ، ولی پس از چندی علت اصلی پیدایش اعتقاد و یا افسانه فراموش میشود و فقط خود آن سر زبانها میماند . افسانه مرض جوع [۱] و حکایت فیل که پادشاه هندوستان بوده [۲] نمونه خوبی از پیدایش خرافات بدست میدهد . ولی چیزیکه قابل توجه است در همین افکار عامیانه بر میخوریم به امثال و احکامی که عوام بر ضد افکار خرافات آمیز وضع کرده است :

بتراش سر و بگیر ناخن هر روز کز آن بتر نباشد

یکی شب چهار شنبه پول گم کرده ، یکی پول پیدا کرده

همه ماه ها خطر دارد بد نامیش صفر دارد .

پوشیده نباشد که درین کتاب تنها آنچه از اعتقادات و خرافاتی که در افواه شهرت دارد (تقریباً بهمان زبانی که از گفته های عوام یاد داشت شده) مینگاریم و کاری به کتابهای گرانبهائی که در این خصوص نوشته شده نداریم مانند تعبیر خواب و یا خواص جانوران و چیز ها و ادویه ها که مربوط به طب قدیم است [۳] و یا رساله هائی که در علوم مخفیه وجود دارد

۱ـ رجوع شود به قسمت آداب ناخوشیها .

۲ـ رجوع شود به اواخر قسمت دام ودد .

۳ـ در عجایب المخلوقات نوشته : « اگر کسی گوشت طوطی بخورد فصیح میشود » تقریباً میشوداز همین نمونه خواص عجیب وغریبی که در کتابهای قدیم روی هستیها گذاشته‌اند سنجش کرد چون طوطی تقلید صدای انسان را میکند گمان کرده‌اند که ازخوردن گوشت اوفصیح میشوند . این فکر نزدیك بفکر وحشیهای استرالیاست که گمان میکنندهر کس قلب ببررا بخورد دلیرمیشود. تناسب دل ببر باشجاعت بیشتراست تا گوشت طوطی بافصاحت وازین گذشته این مطلب اختراعی وازافکارعامیانه بشمارنمیاید.

همه اینها انباشته شده از موهومات و کسانیکه طالب باشند باید مستقیماً به‌آن کتابها رجوع بکنند .

تنها کتابی که میشود گفت راجع به آداب و رسوم عوام نوشته شده همان کتاب معروف کلثوم ننه تألیف آقا جمال خونساری است که بزبانهای خارجه هم ترجمه شده و فارسی آن در دسترس همه میباشد . اگر چه بعضی از مطالب آن اغراق آمیز بنظر میاید زیرا نباید فراموش کرد که بیشتر این عادات و خرافات امروزه منسوخ شده و از بین رفته است و چیزیکه قابل توجه است حتا پیر زنها هم آنرا بانظر تمسخر تلقی میکنند .

خرافات هم مانند همه گونه عقاید و افکار زندگی بخصوص دارد ، گاهی بوجود میاید و جانشین خرافات دیگر میشود و زمانی هم از بین میرود . ترقی علوم ، افکار و زمان باینکار خیلی کمك مینماید . بسا اتفاق میافتد که یکدسته از آنها را از بین میبرد در صورتیکه یکدسته دیگر خیلی سخت‌تر جای آنها میاورد . البته اگر آنها را بحال خود بگذارند جنبهٔ الوهیت خود را تا دیر زمانی نگهمیدارد چون مردم عوام آنها را مانند مکاشفات و وحی الهی دانسته بیکدیگر انتقال میدهند . برای از بین بردن اینگونه موهومات هیچ چیز بهتر از آن نیست که چاپ بشود تا از اهمیت و اعتبار آن کاسته سستی آنرا واضح و آشکار بنماید . مخصوصاً میبایستی هر کدام جداگانه تحقیق بشود زیرا نباید اشتباه کرد که این افکار پوسیده هیچوقت خود بخود نابود نمیشود . چه بسیار کسانی که پایبند هیچگونه

فکر و عقیده ای نمیباشند ولی در موضوع خرافات خونسردی خود را از دست میدهند و این از آنجا ناشی میشود که زن عوام این افکار را بگوش بچه خوانده است و بعد از آنکه بزرگ میشود هر گونه فکر و عقیده ای را میتواند بسنجد، قبول و یا رد بکند مگر خرافات را چون از بچگی باو تلقین شده و هیچ موقع نتوانسته آنرا امتحان بکند ازین جهت تأثیر خودش را همیشه نگهمیدارد و پیوسته قویتر میشود. و درمقابل اعتراضی که میشود میگوید «النفوس کالنصوص.»

تیلر از کتاب مفصل خودش اینطور نتیجه میگیرد: «... ولی معرفت طبقات امم وظیفه دیگری را بعهده دارد که بسیار مهم و دشوار میباشد و آن عبارتست از اینکه میبایستی آنچه را که تمدنهای پست و خشن قدیم در جامعه ما بصورت خرافات اسف آور باقی گذاشته است پرده از رویش بردارد و آنها را یکسره نابود و ریشه کن بنماید. اینکار اگر چه چندان گوارا نیست ولی برای آسایش و آرامش جامعه بشر لازم و واجب است و باین طرز علم تمدن همانطوریکه برای پیشرفت جامعه جداً کوشیده و کمك میکند برای از هم گسیختن و شکستن زنجیرهائی که او را مقید کرده نیز باید اقدام بکند و بخصوص این علم برای پیشوایانی است که بجهت اصلاح و تجدد جامعه کمر مجاهدت برمیان می‌بندند.»[1]

1- E. Tylor. Civilitation Primitive. II. q: 681

از طرف دیگر جای تردید نیست که تا این افکار به اسم اوهام و خرافات جدا گانه تدوین نشود بیگانگان این عقاید سخیفه را جزو عادات ملی ما میشمارند و حال آنکه تدوین آن بنام عقاید منسوخه قدمت و بی اهمیتی آنرا میرساند.

ولی نباید فراموش کرد که دسته ای ازین آداب و رسوم نه تنها خوب و پسندیده است بلکه از یادگار های روز های پر افتخار ایران است مانند جشن مهرگان ، جشن نوروز ، جشن سده ، چهار شنبه سوری و غیره.. که زنده کردن و نگاهداری آنها از وظایف مهم ملی بشمار میآید و برای آن باید مقام جدا گانه ای قائل شد. مثلا آتش افروزی در زمان قدیم مانند یک « کارناوال » وجود داشته چنانکه امروزه هم در نزد اروپائیان مرسوم و طرف توجه است. آداب عقد، عروسی، شادی، تمیزی و یا افکار بی زیان خنده آور و افسانه های قشنگ ادبی بطور کلی تأثیر خوبی در زندگی دارد و همین قدمت ملتی را نشان میدهد که زیاد پیر شده ، زیاد فکر کرده و زیاد افکار شاعرانه داشته است. ولی خرافاتیکه از خارج به ایران آمده زندگی را مشکل و زهر آلود میکند مانند اعتقاد بساعت خوب و بد، قربانی، سعد و نحس ستارگان ، تقدیر و غیره.

امروزه در همه ممالك متمدن دسته‌ای از دانشمندان خرافات همه ملل دنیا را از ممالک متمدن گرفته تا قبایل وحشی افریقا و استرالیا جمع آوری کرده اند و تشکیل صد ها کتاب را

میدهد چنانکه پس از مقایسه و تطبیق آنها با یکدیگر یکرشته علم تازه ای بوجود آمده که دانش عوام یا «فلکلر»[۱] مینامند که در اغلب علوم مخصوصاً روان شناسی و تجزیه روح[۲] و تاریخ تمدن و تاریخ مذاهب و غیره خیلی طرف توجه علما می باشد ولی جای تعجب است که تا کنون آداب ، رسوم و اعتقادات عوام ایران جداگانه جمع آوری نشده بود باستثنای مختصری در کلثوم ننه و آنچه در کتابها دیده میشود عبارت از بعضی خرافات است که مسافران اروپائی دروغ یا راست در کتابهای خودشان ضبط کرده‌اند .

عجالتاً در اولین قدم این مجموعه را که متمم کتابچه ای است که قبلا در جزو همین کوده بنام «اوسانه» چاپ شد تقدیم میداریم که تشکیل مختصری از دانش عوام ایران را میدهد و امیدواریم که در آینده آنرا تکمیل کرده و نیز مجموعه ای از قصه های عوامانه بچاپ برسانیم . در ضمن از آقایان دکتر پرتو ، جواد کمالیان ، ع . مقدم ، میرزا حسین خان معینی کرمانی ، ح . یغمائی ، پ . علوی ، ض . هشترودی و آقای «پ» از خراسان و بسیاری دیگر که هر کدام بنوبهٔ خود از کمک دریغ نداشتند بی نهایت متشکرم . مخصوصاً آقای مجتبی مینوی که علاوه بر کمکهای بسیار یاد داشت های گرانبهائی باین جانب دادند و رهین منت ایشان میباشم .

1- Folklore

2- Psychanalyse

چون تقسیم بندی این مجموعه بطور مطلق صورت نمیگرفت چنانکه ممکن بود اغلب این افکار در چندین جا تکرار بشود از این رو برای احتراز از تکرار در آخر کتاب یک جدول راهنما اضافه میکنیم تا پیدا کردن مطالب آن آسان بشود .

تهران – ۱۶ فروردین ۱۳۱۱

ص . هدایت

آداب و تشریفات زناشوئی

آداب عقد ـ اطاقی که در آن آداب عقد را بجا می‌ـ آورند باید زیرش پر باشد. زنهائیکه موقع عقد در آن اطاق هستند همه باید یک بخته و سفید بخت باشند. رو بقبله سفره سفیدی پهن میکنند، آینه ای که داماد فرستاده **« آینه بخت »** بالای سفره میگذارند دو جار دو طرف آینه میگذارند که در آنها یک شمع باسم عروس و یک شمع باسم داماد روشن میکنند. جلو آینه مشتی گندم پاشیده رویش سوزنی ترمه میاندازند بعد پیه سوزی از عسل و روغن روشن کرده رویش یک تشت واژگون میکنند، روی تشت یک زین اسب میگذارند و عروس روی این زین می نشیند.

عروس در هنگام عقد در آینه نگاه میکند و در لباس ـ های او نباید گره باشد همچنین بند های لباس او باید باز باشد تا گره در کارش نخورد.

چیز های ذیل در سفره سر عقد لازم است :

قرآن ـ جا نماز ـ قدح شربت ـ نان سنگک بزرگ ـ خوانچه اسفند ـ نان و پنیر و سبزی ـ گردو ـ جیوه ـ کاسهٔ آب که رویش یک برگ سبز باشد ـ دو کله قند که در موقع

خواندن خطبه آدم[1] بالای سر عروس بهم میسایند ـ میوه و شیرینی ـ هفت جواهر که در هاون میسایند ـ در یک قهوه جوش قلیاب سرکه و فلفل سفید میجوشانند و در قهوه جوش دیگر روی منقل دو تخم مرغ در هفت ادویه به نیت اولاد میجوشانند که یکی از آنها را عروس میخورد و دیگری را داماد. یکنفر هم بالای سر عروس با نخ هفت رنگ زبان مادر شوهر و خواهر شوهر را میدوزد و یا یک زبان از شله سرخ درست میکنند و آنرا زیر عروس بزمین میخکوب میکنند و میگویند: «زبان مادر شوهر، خواهر شوهر، جاری و پدر شوهر را بستم.»

در همین وقت یکنفر قفلی را دائماً می بندد و باز میکند و همینکه خطبه تمام شد آنرا قفل میکنند و آن قفل نباید تا شب عروسی باز بشود برای آنکه داماد با زن دیگری آشنا نشود.

مغز یک فندق را در آورده در آن جیوه میریزند و سوراخ آنرا با موم میگیرند و آنرا همراه عروس میکنند تا همانطوری که جیوه در فندق میلغزد دل داماد برای عروس بتپد.

پس از انجام مراسم عقد کاسه آب را میریزند بسر عروس و با کفش های او شمع ها را خاموش میکنند.

هفت جواهر و جیوه برای سفید بختی است، آب روشنائی است، برگ سبز خرمی است، روی زین نشستن عروس برای

۱ـ دعائی که در «موقع» عقد میخوانند.

اینست که بسر شوهرش مسلط باشد. عسل و روغن برای اینست که چرب و شیرین باشند. اسپند شگون دارد. نان و پنیر و سبزی برکت دارد و هرگاه اهل مجلس از آن بخورند هیچ وقت دندان درد نمیگیرند.

عروسی - جهاز عروس را که بخانه داماد میفرستند اول آینه و قرآن و لاله را وارد خانه میکنند و برای شگون اسفند دود میکنند.

در شب عروسی اشعار مخصوصی میخوانند[۱].

هنگامیکه عروس را بخانه داماد میبرند پسر نا بالغی بکمرش نان و پنیر می بندند و برای سفید بختی یک لنگه کفش کهنه عروس را در درشکه پهلویش میگذارند. عروس را که می آورند داماد باید پیشباز برود، در هنگام پیشباز داماد بطرف عروس نارنج می اندازد و هرگاه عروس آنرا گرفت بر داماد مسلط میشود. عروس که وارد خانه شوهر میشود میگوید: «یا عزیزالله» برای اینکه عزیز بشود. داماد باید برود بالای سر در خانه که عروس از زیر پایش رد بشود تا بسر او مسلط بشود. موقع ورود داماد در اطاق عروس کفشهای عروس را بالای در میگذارند تا داماد از زیر آن رد بشود. درین شب داماد بهمه زنهائیکه در آن خانه جمعند محرم است و نقلی که سر عروس و داماد شباش میکنند. هر کس بر دارد و بخورد اسباب گشایش کارش میشود. در موقع دست بدست دادن هر یک از عروس

۱- رجوع شود به «اوسانه» صفحه ۲۴-۲۵ چاپ اول.

و داماد که در گذاشتن پایش روی پای دیگری سبقت بگیرد زبانش بسر او دراز خواهد بود ، بعد از دست بدست دادن شست پای عروس و داماد را بهم می بندند و با گلاب میشویند ولی اینکار خیلی تر دستی لازم دارد چه هر گاه شست یکی از آنها روی شست دیگری قرار بگیرد بر سر او مسلط خواهد شد ، سپس داماد پول طلا در آن لگن میاندازد و یک رو نما هم بعروس میدهد و آن گلاب را بدیوار میپاشند که مایه بر کت خانه میشود .

رختخواب عروس و داماد را باید زن یک بخته بیندازد که هوو نداشته باشد . صبح پا تختی از خانه عروس برایش کاچی غیغناغ میفرستند .

در شب زفاف باید یک زن از طرف خانوادهٔ عروس پشت در اطاق حجله بخوابد .

داماد را که بحمام میبرند باید یک نفر ینگه (یا لنگه) از اقوام معتبر او که هنوز زن نگرفته باشد دوش بدوش او همه جا برود و بیاید و آن شخص زود زن خواهد گرفت همچنین عروس باید یک ینگه داشته باشد و ینگه شدن باعث سفید بختی است .

زن آبستن

چله بری ـ برای آبستن شدن آب چهار گوشه حمام را گرفته در پوست تخم مرغ میکنند و بسرشان میریزند.

هنگام گرفتن خورشید یا ماه زن آبستن هر جای تن خود را بخاراند همان نقطه تن بچه را ماه میگیرد.

زن آبستن که سیب را با گونه اش گاز بزند روی لپ بچه اش چال میافتد.

اگر خوراک خوشبو بپزند باید بزن آبستن کمی بدهند وگرنه چشم بچه زاغ میشود ومشغول ذمهٔ او خواهند شد.

هر گاه زن آبستن بکسی نگاه بکند و در همان لحظه بچه در زهدانش تکان بخورد (رو بآن کس بجنبد) بچه بشکل آن شخص خواهد شد.

در آذربایجان معتقدند که هر گاه زن آبستن خوراکی از کسی بگیرد بچه اش بشکل آن کس خواهد شد باین جهت باید از گرفتن خوراکی از اشخاص ناشناس پرهیز بکنند.

زن نه ماهه که از زیر قطار شتر رد بشود سر ده ماه خواهد زائید.

زن آبستن که صبح بیدار میشود جاروب پشت در اطاق او بلرزه میافتد و با خودش میگوید : یقین امروز مرا خواهد خورد.[۱]

زن آبستن که صورتش لك و پیس بشود بچه‌اش دختر خواهد بود.

اگر زن آبستن در کوچه سنجاق پیدا بکند بچه اش دختر میشود و اگر سوزن پیدا بکند پسر میشود.

اگر روی سر زن آبستن نمك بریزند بدون اینکه ملتفت شود، و بعد دستش را ببرد به پشت لبش بچه‌اش پسر خواهد شد و اگر به زلفش دست بزند بچه دختر میشود.

شیر زن آبستن را در آب بدوشند هر گاه ته نشین کرد بچه‌اش پسر خواهد بود و اگر روی آب بماند دختر است.[۲]

زن آبستن که زیاد سیب بخورد بچه‌اش پسر میشود و اگر ویار او ترشی باشد بچه دختر است و اگر به شیرینی بیشتر مایل باشد بچه پسر خواهد بود.

آخر غذا و ته سفره بهر زنی برسد پسر خواهد زائید.

جلو زن آبستن قیچی و چاقو بگذارند وچشمش را

۱ـ زن آبستن باید زیادچیز بخورد .

۲ـ « اگر خواهند که بدانند که درشکم حامله دختراست یا پسرشیرحامله بر کف دوشند وشپش درو فکنند، اگر بیرون‌رود بچه دختر باشد و اگرنه‌پسرزیراشیر دختر تنك بود ازآن عبور تواند کرد وشیرپسرزای غلیظ بود گذر ندهد واین‌امر قیاسی است وحقیقت آن‌خدایتعالی داند.» نزهةالقلوب .

ببندند اگر قیچی را برداشت بچه‌اش دختر است و اگر چاقو را برداشت بچه‌اش پسر است .

زن آبستن که زیاد کار بکند و راه برود بچه‌اش پسر است و هرگاه بخورد و بخوابد بچه‌اش دختر خواهد بود .

هرگاه زنی بیك شکم سه دختر زائید برای پادشاه وقت خوش آیند است .

دور دگمه پستان زن هر قدر غده دارد بشماره آنها بچه پیدا میکند .

هرگاه جلو زنی که بچه دارد تخم مرغ بخورند باید قدری باو بدهند وگرنه مشغول ذمه اوخواهند شد .

« اگر خواهی که بدانی زن حامله پسر دارد یا دختر او را نزد خود طلب کن ، اگر نخست پای راست پیش نهد فرزند پسر بود و اگر پای چپ پیش ماند دختر بود . نوع دیگر : اگر اول سینه راست زن بزرگ شود پسر بود و اگر سینهٔ چپ بزرگ شود دختر و اگر سرپستان زن سرخ بود پسر بود و اگر سیاه بود دختر باشد . نوع دیگر : اگر زن حامله چست و نیکو روی و خندان و خوشخوی بود فرزند پسر بودو اگر مقبوض و ترشروی و کاهل و بد خوی بود فرزند دختر بود والله اعلم[۱] .»

« و گویند که بزرگان چون با زنی یا کنیزکی نزدیکی خواستندی کردن کمر زرین بر میان بستندی ، و زن را

۱ـ هزار اسرار یارهنمای عشرت ص ۶.

فرمودندی تا پیرایه بر خویشتن کردی ، گفتندیچون چنین کنی فرزند دلاور آید و تمام صورت ونیکو روی و خردمند و شیرین بود در دل مردمان ، و چون پسر زادی درستی زر و سیم بر گهواره او بجنبیدی ، گفتندی که خدای مردمان این هر دو اند .[۱] »

قفل کردن شکم - زن آبستن که لك ببیند یا خطری متوجه او بشود بکمرش نخ بسته سر آنرا قفل میزنند بعد یاسین میخوانند و هفت‌مبین آنرا بآن قفل فوت می کنند و آن را می‌بندند و سر نه ماه آنرا باز میکنند .

اگر زن آبستن زیاد درد بکشد برکت (سفره) بدل او به بندند دردش آرام میگیرد . و یا ماما از بیرون ببچه خطاب میکند . **« بیا بیرون ، زود باش ، آب گرم برای شستشویت درست کرده‌ایم ، رخت نو برایت دوخته‌ایم چرا معطل میکنی ؟ »** یا چادر سیاه زن زائو را گرو گذاشته‌خرما میخرند و خیر میکنند - پنجه مریم در آب میاندازند ، اذان میگویند ، و یا شوهرش در دامان لباس خود آب ریخته باو مینوشانند . و بعد از آنکه فارغ شد تا چند روز اورا سفیداب میمالند و خال ابرو میگذارند .

زنی که بچه‌اش مرده باشد نباید داخل اطاق زائو بشود .

آل - بشکل زنی است که دستها و پاهای استخوانی‌لاغر

۱- نوروز نامه ص ۲۵ .

دارد ، رنگ چهره اش سرخ و بینی او از گل است شاعر گوید :

رنگك او سرخ و بینیش از گل

هرجادیدی زود بگیرش تا از زائو جگر ندزدد و دل .

کار او آنست که جگر زن تازه زا را در زنبیل گذاشته میبرد . ولی جگر زائو تا از آب نگذرد معالجه میشود . برای پیش بینی از خطر آل بیك سیخ پنج یا سه پیاز کشیده گوشه اطاق میگذارند . تفنگ و شمشیر در اطاق زائو باشد خوبست[1] . دور رختخواب او طناب پشمی سیاه میگذارند و دوازده فتیله پنبه‌ای که یك طرفش سفید و طرف دیگرش را باپشت دیك سیاه کرده باشند دور اطاق می چسبانند برای اینکه آل بترسد .

روایت دیگر : رختخواب زائو نباید سرخ باشد در دامن زائو جو بریزند و اسب بیاید آنرا بخورد . دور رختخواب او با شمشیر برهنه خط کشیده بگویند : **حصار میکشم برای کی ؟ برای مریم و بچه اش - بکش مبارك باشد**[2] و شمشیر برهنه را بالای سر زائو بگذارند تا روزی که بحمام میرود .

روز ده که بحمام میرود سیخ پیاز را همراهش می‌برند

۱- بطور کلی جن ازآهن و بسم‌الله میترسدوبهمین مناسبت آلات آهنی و برنده‌برای راندن جنیان مؤثراست .

۲- در کلثوم ننه اینطورنوشته : «خش‌میکشم، خش‌میکشم، خشهای خشخش میکشم . »

و روی پله حمام پیاز ها را درآورده زیر پایش لـه میکنند و یا یك گردو زیر پایش شکسته وپیازها را باآب روان میدهند و با جام چهل کلید آب بسرش میریزند. بعد از حمام هر گاه زائو تنها بماند دیگر آل نمیتواند باو آزار برساند.

بچه

بچه که بدنیا می‌آید پس از شستشو یك تکه چلوار را چاك زده بتن او میپوشانند این لباس را پیرهن قیامت مینامند و باید یکشب و یك روز بتنش باشد. سپس بچه را در قنداق سفید می پیچند ودر ننو میخوابانند . ننوی اورا روی تنور آویزان می کنند و در آن قدری برنج میریزند که بعد بگدا میدهند . روز هفتم بعد از تولد ماما وقتی که بند ناف بچه‌را میچیند انعام میگیرد .

بچه که تازه بدنیا آمده تا ده شب بالای سرش شمع می ـ سوزانند تا اینکه روز دهـم با جام چهل کلید آب ده بسرش بریزنـد[1].

۱ـ «۱» اینکه چون زن آبستن‌در خانه باشد جهدباید کردن درآن‌خانه‌پیوسته آتش باشد و نیك نگاهداشتن «۲» چون‌فرزندازمادر جدا بشودسه‌شبانه‌روزچراغ‌باید افروخت اگر آتش میسوزند بهتربودتادیوان و دد و جان گزندی‌وزیانی‌نتواند کردن چه عظیم نازك میباشد آن سه‌روز که‌فرزند زاید «۳» که دردین به‌پیداست که‌زرتشت اسفنتمان ازمادرجدا شد سه شب هرشبی دیوی با ۱۵۰ دیوبیامدند تا زرتشت راهلاك کنند چون روشنائی آتش بدیدند بگریختندی وهیچ گزندو زیان نتوانستندی کردن «۴» تا چهل روز فرزند تنهانشاید که بگذارند ونیز نشاید که‌مادر بچه‌پای‌برآستانه درسرای نهد یاچشم بر کوه افکند که گفته‌اندبدشتان (بدیشان)بد باشد . » صد در ص ۱۵ در شانزدهم .

« بچه که بدنیا آمد شش شب باید روی زمین بخوابد و شب هفتم خود زائو اورا در گهواره بگذارد و آنشب را شب خیر گویند و باید شیرینی و خشکه بار حاضر نمایند و ماما دست بچه را بادستمال به پشتش ببندد و از آن اشیاء مذکور اندکی به بچه بخوراند و این عبارت را بحضار بگوید : بگیر بچه را (یکی از او بگیرد ، او را هم بدیگری بدهد) و آخری بگوید : خدا نگهدارد .»[1]

شب شش بچه که اسم او را میگذارند نباید بچه را به زمین گذاشت و در آن شب شش انداز هم باید درست کرد . اسم ائمه روی بچه بگذارند ، روز محشر امام هم اسم او آمده شفاعتش را میکند.[2]

بچه یك مهره « چاق » اگر مهره پشت او را بشمرند میمیرد .

کسیکه دعا همراه دارد نباید وارد اطاق بچه بشود مگر اینکه دعای خود را در خارج بگذارد .

قباچهٔ بچه اول‌را درصورتیکه بماند برای شگون بسایر بچه‌ها میپوشانند.

۱ـ کلثوم ننه ص ١٤ چاپ بمبئی .

۲ـ در زمان ساسانیان یکی‌از گناهان‌بزرگ‌این‌بوده که روی‌بچه‌اسم‌بیگانه یعنی بغیر ازفارسی‌بگذارند «دینکرت۱۵ ـ ۳۱ ـ ۸ »بعدازاسلام‌اسم‌فارسی و عربی بدون انتخاب میگذاشتند مانندسعد، فیروز ، بهمن، حسن،عمروغیره . بنظرمیآید که این قانون اززمان صفویه به بعد اختراع‌شده باشد .

اگر بچه روز جمعه بدنیا بیاید بـاید هم وزن او خرما بکشند و بتصدق بدهند و الا بزرگ خانواده میمیرد.

کسی که هفت دختر داشته باشد اگر پسر پیدا بکند بدشگون است.

زن بچه شیر ده اگر جوش بزند و اوقاتش تلخ بشود شیرش اعراض میشود و برای بچه زیان دارد.

بچه‌ای که‌روز عید قربان‌بدنیا بیاید حاجی است.

بچه ای که زیاد گریه بکند خوش‌آواز میشود.

بچه‌ای که زبان خود را زیاد بیرون بیاورد دلیل آنست که مادرش وقتی او را آبستن بوده‌مار دیده‌است.

پدر و مادری که هرچه بچه پیدا کنند زود بمیرد و بچه هاشان پا نگیرند اسم بچه آخری را اگر دختر باشد بمانی خانم میگذارند و اگر پسر باشد او را آقا ماندی یا خدا بگذار و یا مانده علی مینامند.[۱]

در آذربایجان وقتی در خانواده‌ای اولاد دخترزیاد است اسم هفتمی آنها را «قز بس» یعنی دختر بس است میگذارند تاپشت او اولاد پسر پیدا بکنند.

بچه را باید از کسانیکه چشمشان شور است ونظرمیزنند پنهان کرد.

بچه که دمر بخوابد و پا را از پشت بلند کند پدر یا مادرش میمیرد.

۱ـ اسم بزیست که درزمـان ساسانیان معمول بوده گویا بهمین‌نیت‌است.

بچه که بدنیا بیاید ویکی از خویشانش بمیرد بد قدم است .

بچه که درابتدای راه رفتن کونخیزه بکند پشتش دختر است.

بچه که در شروع راه رفتن دمر راه برود پشت اوپسر است .

هر گاه بچه بخواهد شست پـایش را در دهنش بکند پشت میخواهد .

پوستی که در موقع ختنه میبرند باید جداگانه کباب کـرده با غذا به بچه بخورانند تا از بدنش چیزی کاسته نشود[1].

هر گاه بچه دست چرب بسرش بمالد کچل میشود .

بچه که انگشت در بینیش بکند کچل میشود .

بچه کوچك دروازه باز بکند (پاهایش را گشاد گذاشته‌سرش را به زمین) مهمان میآید .

بچه کوچك خانه را جاروب بزند مهمان میآید .

بچه کوچك اگر میوه یا خوراکی به بیند که میخورند ودلش بخواهد باید کمی باو داد و گرنه مشغول ذمه او میشوند .

خرمای نذر ام البنی را نباید پسر بچه بخورد .

پای دیك سمنو پسر بچه نباید بیایـد زیرا که حضرت فاطمه آنجا حاضر است .

بچه که آتشبازی بکند شب در رختخوابش میشاشد .

پسر بچه خوراکی به بیند و باو ندهند نری اش میتر کد .

پسر بچه که چپق بکشد قدش کوتاه میماند .

۱- برای اینکه روز پنجاه هزارسال وقتیکه باد ذرات بدن را جمع میکند وآدمها دوباره درست میشوند چیزی ازبدن او کم نیاید .

پسر بچه که تریاك بکشد دربزرگی ریش در نمیاورد.

بچه که بدنیا میآید روزیش را با خودش میاورد.

پسر بچه که برنج خام بجود کوسه میشود.

آورده اند کـه کودك خردرا چون بداروдان زرش شیر دهند آراسته سخن آید و بردل مردم شیرین آید وبتن مردانه و ایمن بود از بیماری صرع و در خواب نترسد[۱].

« و چون تیغ بـرهنه پیش کودك هفت روزه بنهند آن کودك دلاور برآید[۲].»

بچه که نحس بـاشد و زیاد گریه بکند شب چهارشنبه سوری سه مرتبه او را از زیر نقاره خانـه[۳] رد بکنند و در غلکی گندم ریخته بزمین بزنند تا دانه های گندم را کبوتران برچینند.

لامچه - چیزی باشد که جهت چشم زخم از مشك و عنبر و سپند سوخته برپیشانی و عارض اطفال کشند[۴].

بعد از آنکه مادر نبض بچه اش را میگیرد دستش را بـزمین میزند تا درد و بلای بچه برود بزمین.

همزاد - مشهور است که چون فرزندی متولد شود جنی هـم بـا او بوجود می‌آید و بـا آن شخص همراه میباشد و آن جـن را همزاد میگویند[۵].

۱- نوروزنامه ص۲۱.
۲- نوروزنامه ص۳۸.
۳- نقاره خانه سردر ارك بوده وخراب شده.
۴- برهان قاطع.
۵- برهان قاطع.

تخم شکستن – برای دفع چشم زخم با زغال سر تخم مرغ را باسم و ته آنرا باسم پدر بچه یا ناخوش نشان می گذارند، سپس همه کسانیکه بچه را دیده اند اسم برده روی تخم علامت می گذارند بعد در یك تکه از پیراهن چرك بچه تخم را با یکشاهی پول و قدری نمك و زغال گذاشته بالای سر او از نو اسم همان اشخاص را تکرار کرده تخم مرغ را فشار میدهند، باسم هر کس شکست او بچه را چشم زده است کمی از زرده آنرا بکف پا و مغز سر بچه میمالند و آن یکشاهی را بگدا میدهند.

اسفند دود کردن – بچه کوچك را وقتیکه نشان می دهند هر کدام از حضار یك تکه از نخ لباسشان میدهند تا آنرا با اسفند دود بکنند که بچه نظر نخورد.

برای رفع بیماری و چشم زخم[۱] اسفند دود میکنند.[۲] اگر اینکار را نزدیك غروب بکنند بهتر است. یك تکه پارچه یا نخ یا یك تار از بند تنبان و یا خاك ته کفش کسیکه نسبت باو بد گمانند گرفته با قدری اسفند دور سر بچه یا ناخوش میگردانند و میگویند:

اسفند و اسفند دونه اسفند سی و سه دونه

۱– بچه نوزاد را باید ازچشم زخم مردم ناپاك حفظ کرد.
(دینکرت ۲۲–۳۱–۸)

۲– «(۷) وچون بوی برآتش نهند وباذ بوی آن میبرد تاآنجا که آن بوی برسدهزاربارهزار دیو ودروج نیست بپاشندو کم شوند وچندان جادوودیوو پری (۸) وآتش که درخانه باشد به نیمه‌شب برافروزند هزاردیو نیست شوندودوچندان جادو وپری.»
صد دربندهش ص ۸۴

از خویش وقوم و بیگونه

هر که از دروازه بیرون برود هـر که از دروازه تو بیاید
کور شود چشم حسود و بخیل

شنبه زا ، یکشنبه زا ، دوشنبه زا . . . جمعه زا .

کی کاشت ؟ پیغمبر ، کی چید ؟ فاطمه ، برای کی دود کردند؟ برای امام حسن و امام حسین .

بحق شاه مـردون درد و بلا رو دور گردون

و یا میگویند :

اسفند و سپند پیغمبرما کرد پسند

علی کاشت ، فاطمه چید بهر حسین و حسن

شنبه زا ، یکشنبه زا ، دو شنبه زا . . . جمعه زا ، زیـر زمین روی زمین ، سیاه چشم ، ازرق چشم ، زاغ چشم ، میش چشم ، هر که دیده هر که ندیده . همسایه دست چپ ، همسایه دست راست پیش رو ، پشت سر ، بتر کد چشم حسود وحسد .

بچه غشی یا سایه زده[۱] را معتقدند که با بچه از ما بهترون عوض شده او را بزك میکنند و کنج ویرانه میگذارند تا از ما بهتران بچه خودشانرا برده و بچه عوض کرده را بیاورند.

بچه که دندانش از بالا در بیاید بد قدم است برای رفع آن او را از بالای بام کوتاهی در چادر میاندازند .

۱ـ « سایه گفته‌اند نام دیوی، است وجن را نیزسایه گویند و سبب این نام اینست که هر کس که دیوانه میشده میگفتند که جن براو سایه انداخت، یعنی دراو تصرفی کرد و او را سایه زده مینامیدند یا سایه دار میخواندند . . . »

فرهنگ انجمن آرا

دایه که شیرش کم میشود رو بقبله نشسته آش رشته را با صد دینار شیر درهاون میکوبند و باو میخورانند.

در رشت معمول است که پوست ختنه را به شاخ درخت انار سیخ میکنند و تا هفت روز بالای سر بچه ای که ختنه شده میگذارند.

برای چشم درد، چشم طلایانقره درست میکنند وبامامزاده‌ای میفرستند.

نذر پسر - نذر میکنند اگر بچه پسر بشود تا هفت سال موی سر او را نزنند بعد از انقضای این مدت موی او را چیده به وزنش طلا بگیرند و آن طلا را طوق یا کشکول درست کرده به امامزاده ای بفرستند.

عقیقه - کسیکه پسرش نمیماند نذر میکند که گوسفند عقیقه بکند و آن عبارتست از اینکه گوسفند دو ساله ای را در زیر زمین سر میبرند تا آسمان نبیند بعد آنرا درسته در دیك میپزند بدون اینکه بآن چاشنی و نمك بزنند. گوشت آنرا اشخاص پاك باید بخورند ولی استخوانهایش را نباید دور بریزند، آن استخوانها را جمع میکنند و در همان زیرزمین چال میکنند.[1]

بچه اگر بیوقتیش بشود باید مادرش با یکدختر پشتشان

۱- جمع کردن و نگهداری استخوانها در قصه‌های عوام دیده میشود مانند پسری که مادرش او را کشت و گوشتش را بشوهرش داد و خواهر او استخوانهایش‌را جمع کرد وپسر بلبل‌شد (منم منم بلبل سر گشته از کوه و کمر بر گشته) و همچنین درین اصطلاح : گوشت هم را بخورند استخوان هم را دور نمیریزند.

را بهم داده و بچه را از میان پای آنها رد بکنند و بعد هم سه بار او را از میان بند تفنگ بگذرانند.

گور زا - بچه ای را میگویند که مادرش آبستن مرده باشد و آن بچه در قبر بدنیا بیاید. برای اینکار زن آبستن را که میمیرد در قبر میگذارند و برای راه نفس کش تنبوشه در قبر میگذارند که بخارج راه دارد تا آنکه بچه بدنیا بیاید و صدایش را بشنوند بعد او را در میآورند وبزرگ میکنند.

در مازندران معتقدند که در گلوی بچه کوچك بسن پنج یا شش ماه استخوان در میاورد، برای بیرون آوردن آن پیر زنهائی هستند که در چهار شنبه بازار با نهایت تردستی استخوانی را لای انگشتان خود پنهان کرده و چنان وانمود میکنند که آنرا از دهن بچه در میاورند.

علی موجود - برای پاترسونه بچه میگویند: میدهیمت بدست علی موجود. این علی موجود درویشی است که بچه را برده به چهار میخ میکشد وزیرش یك چراغ موشی میگذارد تا روغن آدم بگیرد.

اعتقادات و تشریفات گوناگون

مسافرت - در هنگام حرکت مسافر در یك سینی آینه یك بشقاب آرد یك کاسه آب که رویش برگ سبز است میاورند پس از آنکه مسافر را از حلقه یاسین رد کردند و از زیر قرآن گذراندند باید در آینه نگاه بکند و انگشتش را در آرد بزند به پیشانیش بگذارد و پشت پایش آن آب را بزمین بپاشند.[1]

آب و آینه روشنائی است و آرد برکت است.

سه روز و یا هفت روز بعد از حرکتش « آش پشت پا » که آش رشته است میپزند.

اگر کسی مسافر دارد و از او خبر ندارد شب جمعه برود بیرون شهر سر یك چاه کهنه او را باسم صدا بزند، اگر صدای خنده از چاه بیرون آمد زنده است و اگر صدای گریه آمد مرده است.

مسافر که از سفر برمیگردد جلوپایش گوسفندقربانی میکنند.

خواهر خواندگی - « هر گاه دو زن بخواهند خواهرخوانده

۱- « « ۱ » اینکه چون در روزگار پیشین کسی بسفری خواستندی شدن که کمتراز دوازده فرسنگ بودی این یك درون (خشنومن) بیشتندی تا اندران سفر رنجی نرسید و کارها بـرمراد بودی و شغلها گشاده شدی « ۲ » و برهمه کس فریضه است که چون بسفری خواهند شدن این درون یشتن . »

صد در ص ۳۸ ـ درپنجاه و سوم

شوند باید بدون اینکه یکدیگر را ببینند یك زن معتبر که طرف اطمینان هر دو باشد و باصطلاح زنان « پا سبز » نامیده می‌شود عروسکی از موم بسازد در میان سینی پر از شیرینی بگذارد و آن زنی که مایل است خواهر خوانده بشود برای طرفش میفرستد. اگر طرف چادر سیاه سر عروسك انداخت دلیل بررد است و اگر گلوبند بعروسك انداخت و به قاصد انعام داد هر دو طرف راضی هستند.

« اجراء صیغه خواهر خواندگی باید روز عید غدیر باشد و در یکی از امامزاده ها اتفاق میافتد. صرف شربت و زدن دایره واجب است یکی از آنها میگوید:

« ـ : بحق شاه خیبر گیر. »

دیگری جواب میدهد: « خدایا مطلب مارا برآورده بپذیر. »

بعد اسم خودشان را برده شهادت میدهند و لوازم آن دوازده دستمال است که باقسام گوناگون می‌بندند و هر کدام از آنها اسمی بخصوص دارد بعد برای یکدیگر هدیه میفرستند بطوریکه در کتاب کلثوم ننه نوشته است.[1]

از ما بهتران احتیاج به مامای آدمها دارند و آنها را چشم بسته برای خودشان میبرند و در مراجعت بجای پول یك مشت پوست پیاز به آنها میدهند. اگر آن پوستها را زیر قالی بریزند هر روز صبح یك سکه طلا سر جایش است ولی هر گاه بکسی ابراز بکنند خاصیتش میرود.

۱ـ کلثوم ننه ص ۲۴ ـ ۲۵ـ۲۶.

روز بیست و هفتم ماه رمضان که قتل ابن ملجم است زنها سرخاب و سفید آب میکنند و از پول گدائی پارچه میگیرندو میان دو نماز در مسجد پیرهن مراد میدوزنـد . این پیرهن را هر گاه به نیت سلامتی ، بخت گشائی و یا اولا دبدوزند مراد بر- آورده میشود .

برای اینکه بخت دختر باز بشودو شوهر بکند اورا میبرند بحمام جهودها .

پس از انجام مراسم عقد اگر دختری را سر جای عروس بنشانند بختش باز میشود وزودشوهر میکند .

برای بخت گشائی چادر نماز دختر را از توی روده گوسفند میگذرانند .

در بم کرمان معمول بوده شخص مهمی که وارد شهر میشده برایش یك درخت خنك خرمای نر را قربانی میکردند ، باین ترتیب که سر درخت میبریدند و پنیر خرما کهمایع بسته شده شیرین است و در گلوی درخت قرار گرفته در میآوردند و پیشکش برای آنشخص میفرستادند .

قربانی - گوسفندی که برای اینکار انتخاب میشود باید سالم و بی نقص باشد . واجبست که او را رو بقبله بخوابانند و در دهن او نبات کرده در بیاورند چون آن نبات تبرك است خونش و جگرش را که با کهنه سیاه در آورند تا آسمان را نبیند خواص بسیار دارد چشمش را نظر قربانی درست می کنندومعروف است که در روز پنجاه هزار سال همین گوسفند داوطلب میشود

که قاتلین خودرا سوار کرده از روی پل سراط بگذراند.

ماه دیدن - بـرای هر مـاه چیز مخصوصی را باید دید چنانکه شاعر گوید:

محرم زر است و صفر آینه ربیع نخست آب دیگر غنم
جمادی نخستین بسیم سفید جمادی دگر بر کسی محترم
رجب مصحف و ماه شعبان بگل مه روزه تیغ جهاندار جم
بشوال سبزه بـذیقعـده طفل بذیحجه دیدار زیبا صنم[۱]

در موقع رؤیت هلال بطور کلی پیر مرد، آب، اسب سفید، سبزه، شمشیر و فیروزه خوبست واین شعر را میخوانند:

ای بار خدای عرش و کرسی شش چیز مـرا مدد فرستی:
علـم و عمل و گشاده دستی ایمـان و امـان و تندرستی.

برای آمدن باران در دهات خراسان معمول است سرچوبی را بشکل عروسك درست کرده رخت می پوشانند و دنبال آن می خوانند:

چولی قزك بارون کن بـارون بی پایون کن

برای بند آمدن رگبار هفت کچل زنده را اسم برده یك نخ را باسم هر کدام یك گره میزنند و رو بقبله در حیاط آویزان میکنند یـا روی آسمان با انگشت یا علی خیالی نقش میکنند یا قاشق ارثی را زیر آسمان سرازیر میآویزند و یا چهل «ق» روی یك تکه کاغذ نوشته رو بقبله آویزان میکنند.

مهره مار - برای گرفتن مهرهٔ مار وقتیکه مار ها جفت

۱- نصاب چاپ برلین ص ۵۶.

می‌شوند کسیکه داوطلب گرفتن مهره است باید تنبان آبی پایش باشد ، بمحض دیدن مارها تنبان خودرا کنده روی آنها بیندازد و آنقدر بدود تا از روی هفت‌جوی آب بگذرد ، سپس برگشته مهره‌ها را جستجو بکند ، برای امتحان آن هرگاه کسی مهرهٔ اصل همراهش باشد ودر دکان نانوائی برود نانها از جدار تنور کنده شده میریزد .

برای پیدا کردن دزد ـ شمعدان یا قلیان و یا سرپوشی را آورده روی آن اسم چهار ملك مقرب را مینویسند بعداسم اشخاص مظنون را جداگانه روی کاغذهای کوچك نوشته هر کدام از آنها را بنوبه میگذارند روی سرپوش و نیت میکنند بعد دو نفر دستگیره سرپوش را با سر انگشتان بلند کرده یاسین می‌خوانند اگر سرپوش چرخید کسیکه اسمش را روی سرپوش گذاشته‌اند دزد است .[1]

چله نشستن ـ درمسجد های کهنه جائیست معروف به‌چلخانه که عبارتست از غرقه‌های کوچك تو درتوی تاریك ، کسیکه می خواهد چله بنشیند تا اینکه با جن ها و پریان رابطه پیدا بکند ریاضت میکشد باین ترتیب ، که در چلخانه رفته‌دورخودش خیط میکشد و میان آن دایره می نشیند و پیوسته از خوراك خودش که مغز بادام یا گردوست میکاهد باین طور که روز اول چهل بادام میخورد روز دوم ۳۹ تا روز سوم ۳۸تا و بهمین

۱ـ در کتاب حاجی بابا تفصیلی ازپیدا کردن پول ارثی بوسیلهٔ جادوجنبل نقل میکنند .

طریق تا روز آخر خوراکش منحصر می‌شود بیك بادام تا اینکه روز چهلم ارواح وشیاطین باو ظاهرمیشوند .

برای آوردن شخص غایب میگویند :

السون و بلسون (فلانی)را برسون

اگر نشسته پاشونش اگر پاشده بدوونش

فلفل و فلفل دونه زودبرسونش توخونه

در موقع گرفتن روغن بادام خانگی برای اینکه روغن بادام زیاد بشود زنها از فراوانی سیلان مایع‌ها میگویند . مثلا میگویند سر کوچه یکنفر را کشتند خون آمد به چه فراوانی یا سیل آمد بقدری آبش زیاد بود که خانه‌ها را خراب کردوهر دفعه آنرا فشار میدهند .

اگر بخواهند که قد کسی بلند نشود آن شخص کنار دیوار ایستاده و یکنفر حاجی از آب گذشته بالای سر اومیخ بدیوار میکوبد.

سالك را بخواهند بزرگ نشود دور آن را حاجی بایدخط بکشد .

چهارشنبه آخر صفر در جندق تیر خالی میکنند بعد یك سبوی آب آورده و کمی بته آتش میزنند و بالای بام میبرند و میگویند :

بلا بدر قضا بدر از خانمان ما بدر

سپس آتش و کوزه آب را از بالای بام میاندازند .

برای محبت یا کینه انداختن در دل کسی درآذربایجان

معمول است که ماست و کافور را بـا هم مخلوط میکنند میبرند در قبرستان و آنـرا روی تابوت میریزند و میگویند: «محبت مرا در دل فلانی بینداز» و یا: «فلانی را پیش فلانی سیاه‌بخت کن.»

برای سیاه بخت کردن کسی پشت دو تا سوسك را بـا نخ آبی می‌بندند سه دفعه دعا به‌آن می‌خوانند وچال میکنند.

پای بز افکندن - «افسونی بر پای بز دمند و در جای کوی پنهان کنند بزان آنجا جمع شونـد و قصابان آنها را گرفته بکشند»[1].

لباس نو که بپوشند برای شگون میگویند:

سلامتی تن درسی
بپوشی بری عروسی

برای تسخیر جن و پری و مراوده با روحانیات بایدیکشب تا صبح آیهٔ قل اوحی را بخوانند.

احضار خواجه خضر - زنی که این کار را بعهده میگیرد باید یائسه باشد. ابتدا مدت چهل روز صبح زود که همه خواب هستند دم در کوچه را آب و جارو بکند وتا بیست روز باید روزی دو رکعت نماز حاجت دم در بخواند روز چهلم سر تیغهٔ آفتاب که بیرون میرود و بدعا مشغول است ناگهان خضر را بشکل چوپان یا خرده فروش و یا لحاف دوز یا مرد سید و یا بشکل پیر مرد ریش سفید می‌بیند و درین هنگام باو می‌فهماند که مقصود تو چیست و در خواب باو الهام میرسد وحاجتش را بر میآورد.

۱- فرهنگ انجمن آرا.

آداب ناخوشیها

مرض جوع – کسیکه مرض جوع دارد یك جغد در شکمش است که هر چه میخورد خوراك آن جغد میشود و بناخوش وصلت نمیدهد . برای معالجه آن باید چند روز بناخوش گرسنگی داد ، بعد دستها و پا های او را محکم بست آنوقت خوراکهای خوشبو و خوشمزه در اطاق او گذاشت تا آن جغد بوی آنها را بشنود و از شکم ناخوش بیرون بیاید و ناخوش معالجه بشود[1] .

هر گاه کسی دچار سرما خوردگی و زکام شود برای رفع آن باید پیاز را گاز زده روی بام همسایه بیندازد و یا از کسی بشوخی بپرسد : « بز از کوه بهتر بالا میرود یا دزد ؟ » طرف خواه بگوید بز یا دزد در جواب میگوید : « زکامم را بدزد . »

توی چشم که تورك بیفتد به برنج دعا میخوانند و در آب میریزند .

برای جوش گوشه چشم صبح زود بکنار آب رفته اشعار ذیل را بخواند :

۱– این افسانه و معالجه‌اش از اشتباه تلفظ عوام ناشی شده که جوع را جوغ تلفظ میکنند وجغدرا هم جغ یاجوغ میگویند وازاینرو اینهمه معلومات برای‌ناخوش بیچاره وضع شده است .

سنده سلامت میکنم   خودم و غلامت میکنم
اگرچشمم‌وخوب‌نکنی   هپول هپالت میکنم

هر گاه مرض کسی بطول انجامد یکنفر زن که شوهر داشته باشد هفت خانه را در نظر می گیرد که اسم زن یا دختری که در آن خانه باشد فاطمه باشد از خانه هر یك دو سه مثقال آرد گندم می گیرد پس از آن قدری روغن کرچك برداشته میرود سر چهار راه این آرد که موسوم است به آرد فاطمه خمیر می کند و آتش روشن می کند بعد این خمیر ها را گلوله گلوله میکند و روغن را در ظرف روی آتش داغ می کند و گلوله های‌آرد را در روغن سرخ میکند پس از آن این گلوله ها را به نخ میکشد و در قلبش نیت می کند که تا مریض من خوب نشود این گلوله ها را از نخ بیرون نخواهم آورد . آنوقت خشتی می‌آورد و سه گوشه این خشت را قدری نمك میریزد یك گوشه این خشت را هم سه دانه از گلوله ها را میگذارد ومیان خشت را هم قدری اسفند دود کرده سرچهار راه میگذارد و بالای آن میخی کوبیده آن گلوله ها را به میخ‌آویزان میکند . این عمل در شب چهار شنبه باید بشود .

خشت‌چهارشنبه سوری- برای ناخوش شب چهار شنبه یك خشت را آورده چهار گوشه آن نه شمع یا فتیله روغن زده روشن میکنند و بعد یك پول سیاه کمی زغال اسفند و ادویه روی آن میگذارند. بعدآنرا میبرند سرچهار راه میگذارند ولی کسیکه‌حامل آنست نباید بر گردد و پشت سرشرا نگاه بکند .

شمع و مشك و زغفران بالای سر ناخوش روشن میکنند بعد

به پشت ناخوش میزنند و میگویند: « درد و بلات برود تو صحرا ، برود تو دریا. »

برای رفع چشم زخم ناخوش را از دروازه شهر بیرون میبرند.

در جندق هر گاه کسی ناخوش سخت بشود یکنفر زن لباس سفید میپوشد و یکدانه چشمچین (کارد مخصوص) بیك دست می گیرد و زنبیلی بدست دیگر. اگر ناخوش مرد باشد کلاه‌او را بسرش میگذارد و اگر زن باشد لباسش را میپوشد و در خانه مردم میرود. هرچه از دوا و خوراکی که به او بدهند آنها را میجوشاند و بناخوش میدهد و اگر پارچه بدهند لباس چهل تکه درست میکند و تن بچه ناخوش میکند.

کسیکه گرفتار نوبه سبك (یعنی که سه روز یك روز تب کند) شده باشد زنی شوهر دار سه خانه را در نظر می گیرد که مرد آن خانه یك زنش مرده باشد یکی را طلاق داده باشد ویکی هم در خانه اش باشد نزدیك غروب آن زن میرود در آن خانه بطوریکه شناخته نشود و می گوید: زن مرده و زن طلاق و زن در خانه نوبه سبکی بگو چیش درمانه؟ آن مرد بی اراده چیزی می گوید هر چه را بگوید صبح که شد آن زن میرود و همان چیزی را که آن مرد گفته می گیرد وبه ناخوش میدهد.

برای کسیکه شب تب میکند زنی بهمان قسم غروب آفتاب پنج خانه را در نظر می گیرد که مردش دو زن داشته باشد میرود و می گوید: مرد دو زنی تب شب را چه دوا؟ آن مرد باید بی اراده جواب بدهد هرچه بگوید همان را به ناخوش میدهد.

اگر کسی لرز سخت بکند هروقت که بنای لرز را

می‌گذارد پالان الاغ سیاهی را میآورند و روی رختخواب او می‌گذارند به نیت اینکه لرز این آدم به آن خر بگیرد .

برای بریدن نوبه ناخوش را لب پله می نشانند و از بالای سرش بی هوا کوزه پرت میکنند از صدای شکستن آن نوبه می‌ترسد و میپرد و یا بی‌هوا باو کشیده میزنند .

کسی را که تشخیص بدهند در اثر چشم زخم ناخوش شده قدری اسفند وزاج سفید را به نیت چشم زخم دود میکنند پس از آن از سوخته آن هفت جای بدن ناخوش راخال میگذارند .

برای بر آمدن حاجتها

در کرمان معتقدند که از همزاد یا سایه ، ناخوش و یا کسیکه گره در کارش افتاده کمك بخواهد چه‌علت پیش آمدهای بد را در اثر نا پرهیزی و آزار رساندن به از ما بهتران‌میدانند. اگر ناخوش دولتمند باشد برای سلامتی او سفره سبزی میاندازند و هرآینه فقیر باشد بوسیله بوی خوش او را مداوا میکنند لزوم سفره را فالگیر باید تصویب بکند.

بوخوش - نزدیك غروب پیرزنی که مجرب و طرف اعتماد است اسفند و کندر دود میکند و بته آتش میزند آنوقت نا خوش از روی آن میپرد و اگر حالش بداست او را از روی آتش رد میکنند.

سفره سبزی - در کرمان کوهستانی است که «تندرستان» می نامند و عقیده عوام اینست که از ما بهتران در آنجا جمع میشوند. پیرزنی که مجرب باشد پیدا میکنند که ممکن است زرتشتی باشد. در سایر شهرها این کار را کنار جوی آب مجرا میکنند و شرطش اینست که درآن اطراف هیچکس نباشد.

کسی که بانی سفره سبزی است کاملا مطیع اوامر آن پیر زن است ودرین‌سفره آنچه که در هفت‌سین است وجود دارد باضافه خوراکهای گوناگون وباید دقت بکنند که همه آنها پاکیزه و

خوب باشد بخصوص کماج، سمنو ، نمکدان ، چراغ روغنی ویا شمع در آن لازم است .

آن پیرزن بتنهائی سر سفره می‌نشیند واز دختر شاه پریان خواهش میکند تا ناخوش شفا بیابد و یا مراد آنکس برآورده شود و پس ازانجام آداب مخصوصی هرگاه گربه یا کبوتر سیاه سر سفره بیایند برآمدن حاجت حتمی است چه‌ممکن است دختر شاه پریان بآن شکل در بیاید و یا اینکه دختر شاه پریان چیزی از سر سفره میخورد و انگشتش را در نمك میزند و گرنه بایداین کار تجدید بشود .

آجیل مشکل گشا - برای بر آمدن حاجت ها و دفع بلاها ماهی یکبار تا هفت مرتبه آجیل مشکل گشا باید گرفت و قصه‌اش را هم نقل کرد ، ماه اول باید روز جمعه صد دینار ببندند گوشه دستمال و بدهند به آجیل فروش بدون اینکه چیزی بگویند آجیل فروش خودش میفهمد و آجیل را میدهد . آجیل مشکل گشاهفت است : خرما ، پسته ، فندق ، مغز بادام ، نخود چی ، کشمش، توت خشکه ، که باید میان هفت‌نفر تقسیم کرد .

قصه آجیل مشکل گشا :

« جونم برایتان بگوید ، آقام که شما باشید . . یکی‌بود یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود . یك خار کنی بود این‌بیچاره خیلی پریشان بود و هیچی نداشت . یکروز رفت صحرا خار بکند یك سواری دید ، سوار گفت : این اسب مرا! نگهدار من بروم بیرون و بیایم وقتی که برگشت یك مشت ریگ از ریگهای بیابان

داد باین مرد بعد اسبش را سوار شد و رفت غروب که خارکن بخانه بر گشت خیلی غصه دار بود ریگها را ریخت گوشه صندوق‌خانه گفت اینجا باشد بچها باهاش بازی کنند خودش رفت خوابید. شب زنش پاشد رفت پای گهواره بچه شیر بدهد دید توی صندوقخانه روشن است شوهرش را صدا کرد گفت اینها چیبه؟ بعد فهمیدند که اینها قیمتیه صبح چند تاش را برد بازار فروخت و خرج کرد بچهایش را نو و نوار کرد کار و بارش خوب شد[1] کم کم تاجر باشی شد. پول برداشت رفت تجارت، بزنش گفت من که میروم ماهی صد دینار آجیل مشکل گشا بگیر بخش کن. این رفت، زنش با زن پادشاه دوست شده بود با هم میرفتند حمام بعد از مدتی که با هم حمام میرفتند یکماه آجیل را یادش رفت بگیرد. ایندفعه که با زن پادشاه رفت توی حمام عنبر چه زن پادشاه گم‌شد. گفتند کی دزدیده کی ندزدیده، انداختند بگردن این زن و گرفتندش و هرچه داشت و نداشت گرفتند آوردند خانهٔ شاه زنیکه را هم گرفتند حبس کردند. تاجرباشی از سفر که آمد رفت خانه‌اش دید خانه‌اش خراب است و زن و بچه‌اش هم نیستند. خبر رسید باندرون شاه که تاجر باشی آمده اورا هم گرفتند و حبس کردند. نصف شب خوابید خوابش برد همان اسب سوار آمد یك تك پا زد گفت: «ای کور باطن

۱ ـ بر گوینده‌وشنونده معلوم‌است که آن سوار علی‌بوده‌وآن‌ریگهااز بر کت دست او گوهر شبچراغ‌شده‌بوده‌است. مشکل گشائی ازصفات مخصوص‌علی‌ودست‌مشکل گشای او معروف است.

اگر دست‌علی‌دست‌خدا نیست — چرادست‌دگر‌مشکل گشانیست؟

من نگفتم ماهی صد دینار آجیل مشکل گشا بگیر ؟ صد دینار زیر کند هست بردار آجیل مشکل گشا بگیر . » آن سوار غیب شد او هم از خواب پرید . پا شد آمد دم زندان بیک جوانی گفت این صد دینار را برایم آجیل مشکل گشا بگیر . او گفت برو من عروسی دارم فرصت ندارم آجیل بگیرم . گفت : برو ای جوان که عروسیت عزا بشود . یک جوان دیگر آمد گفت : این صد دینار را آجیل مشکل گشا بگیر . گفت من ناخوش دارم دم مرگ است میخواهم بروم سدر و کافور بگیرم . گفت الهی ناخوشت خوب بشود ، جوان رفت آجیل برایش گرفت و آورد هیچی این را آورد و بخش کرد ، قصه اش را هم گفت . از آنجا بشنو زن پادشاه رختش را کند رفت توی حوض آب تنی بکند یکوقت دید یک کلاغی عنبرچه اش را دم تکش گرفته آورد انداخت روی رختهایش . زن پادشاه گفت ای داد بیداد این چه کاری بود که من کردم اینها را بیخود حبس کردم ؟ آنها را از حبس مرخص کردند و اسباب زندگیشان را پس دادند . اینها رفتند پی کار خودشان اون دو تا جوان که دم زندان رد شدند اولی رفت خانه دید عروس مرده دومی رفت دید مرده شان زنده شده . خدا همچین که مشکل از کار آنها وا کرد از کار شما هم وا کند . »

سفره بی‌بی سه شنبه ـ این سفره در روز سه شنبهٔ آخر شعبان پهن میشود . چیز هائیکه در آن است عبارت است از کاچی آسمان ندیده بی شیرینی که شیرینی آنرا جدا گانه میگذارند ،

فطیر، خربزه و اگر فصلش نباشد تخم خربزه میگذارند، خرما، قاوت، آجیل مشکل گشا، آش رشته، کوزه، پنیر و سبزی و غیره و مخلفات آن با پول گدائی تهیه میشود.

صاحبخانه روزه میگیرد، زنهائی که دور سفره هستند همه انگشتشان را در کاچی زده دستشان را بالا نگه میدارند و یکی از آنها قصه مفصلی میگوید که مختصر آن از اینقرار است:

« یک دختری بود زن بابا داشت، این زن بابا خیلی او را اذیت میکرد و هر روز باو گوسفند میداد که ببرد بیابان بچراند. یکروز گوسفندش گم شد این دختر از ترس زن بابا بعد از گریه و زاری نذر کرد که اگر گوسفندش پیدا بشود با پول گدائی سفرهٔ بی‌بی سه شنبه بیندازد. دست برقضا گوسفندش پیدا شد. اتفاقاً پسر پادشاه آمد بشکار او را دید و یک دل نه صد دل عاشقش شد و او را با خودش برد. دختر چون در اندرون شاه بود و نمیتوانست با پول گدائی سفره بیندازد درهای اطاق را بست و آرد و روغن را در طاقچه گذاشت و از طاقچه گدائی کرد، به طاقچه می گفت، خاله خیر نده محض رضای خدا آرد بده، روغن بده و بهمین ترتیب، بعد آنها را برداشت و برد در صندوقخانه کاچی بار گذاشت. مادر شوهرش اتفاقاً او را دید. رفت به پسرش گفت: تو دختر گدا را گرفتی و آبروی ما را بردی اصلا پست فطرت است و عادت به گدائی دارد، با وجود اینهمه خوراکهای خوب که اینجاست از توی طاقچه گدائی می کند.

« پسر پادشاه اوقاتش تلخ شد همین که زنش را پای دیگ دید لگد زد به دیگ کاچی که بر گشت و همهٔ کاچیها ریخت و دو چکه از آن روی ملکی او چکید. بعد پسر پادشاه با دو نفر از پسر های وزیر بشکار رفت و در خورجینش دوتا خربزه گذاشت در راه پسر های وزیر گم شدند. وقت نهار همینکه خورجین را باز کرد دید خربزه ها دو سر پسر های وزیر شده و دو لکه کاچی که روی ملکی او بود دو لکه خون شده بود. پدرش یقین کرد که او پسر های وزیر را کشته و او را حبس کرد. در حبس پسر پادشاه به مادرش پیغام داد تا از دختر بپرسند که این کاچی چه بوده، آن دختر حکایت نذر را نقل کرد و دو باره کاچی را پخت. پسر های وزیر پیدا شدند و شاه هم پسرش را رها کرد. »

بعد حضار انگشتی که در کاچی زده بودند میمکند.

سفره فاطمه زهرا – زنی که میخواهد این ختم را بر دارد باید پاك باشد و این سفره را برای رفع پریشانی، قرض یا ناخوشی و یا به نیت زیارت و یا علت دیگر میاندازند آن زن ابتدا نیت میکند یا فاطمه زهرا برای اینکه من از این گرفتاری خلاص بشوم متوسل بتومیشوم و حاجت بتو میآورم.

این سفره را باید روز پنجشنبه در شب جمعه انداخت و در سه شب جمعه این کار تکرار میشود. برای دفعهٔ اول باید مقدار هفت سیر و نیم آرد خالص پاك را در کیسه سبز کرده به چفت در اطاق بیاویزند تا صاحب نذر از زیر آرد رد بشود (دفعهٔ دوم

۸ سیر و دفعهٔ سوم ده سیر و نیم) و صبح آن آرد را در جای تاریکی که آسمان نبیند با روغن و شیرینی کم کاچی درست میکنند بعد آن را در کاسه میریزند رویش را سفید میکشند و دست به آن نمیزنند. مخلفات دیگر سفره از اینقرار است: شیرینی ـ آجیل شیرین ـ فطیر ـ شربت ـ نان سبزی ـ میوه و یک میوهٔ در بسته (هندوانه یا خربزه) و غیره و موقع ظهر همه کسانیکه دعوت دارند سر سفره حاضر میشوند بعد روضه خوان روضهٔ پنج تن را میخواند بعد روی کاچی را پس میزنند و جای انگشت فاطمه روی آنست وهمهٔ حضار برای تبرك از آن کاچی میخورند و تنقلات دیگر را میان خودشان قسمت میکنند ازین کاچی مرد نباید بخورد و هر زنی که می‌خورد باید پاك باشد. سفره دوم را هم بهمین ترتیب می‌اندازند ولی سفرهٔ سوم را گرو بر میدارند تا حاجتشان بر آورده شود[۱].

ختم امیر المؤمنین ـ این ختم دارای نماز مخصوص است که در چهار شب جمعه می خوانند و قبل از نماز این شعر را می‌خوانند:

یا اله العالمین در باز کن،
یا امیرالمؤمنین درخواست کن،
مشکلی افتاده اندر کار من   با دو انگشت یدالله باز کن

۱ـ سفره های دیگرازقبیل سفرهٔ بی‌بی‌حور وبی‌بی نور وغیره هم هست که از شرح آن چشم پوشیدیم وتقریباً همهٔ آنها شبیه هستند.

این نماز دو یا سه ساعت طول میکشد وپس از ادعیه و ورد های مختلف از حالت طبیعی خارج میشوند و به خیال خودشان در عالم ملکوتی میروند ، شب جمعهٔ چهارم که دست به دامان حضرت میشوند حضرت با یك اسب و شمشیر در نظر آن شخص مجسم میشود که او بدون اراده روی انگشت های پای خودش در حالت قیام چرخ می خورد و جلو حضرت قرار میگیرد وتقاضای خود را بحضرت میگوید بعد بزمین می‌خورد و بیهوش میشود و نتیجه در خواب باو آشکار میشود .

خواب

شب جوراب بالای سر باشد خواب آشفته می بینند .

هر که در خواب ببیند مرده است عمرش زیاد میشود .

اگر کسی خدا را در خواب ببیند کافر است .

شب شلوار بالای سر باشد و خواب بد ببینند تعبیر ندارد .

در خواب ببینند کسی قرآن هدیه بدیگری داده کسیکه گرفته صاحب اولاد پسر میشود .

خواب زن چپ است .

رو به کلیسا بخوابند خواب سنگین و آشفته می‌بینند .

زن آبستن شمشیر در خواب ببیند پسر خواهد زائید [1].

زن آبستن مروارید در خواب ببیند بچه اش دختر است .

در خواب اسب ببینند مرادشان داده میشود .

در خواب حمام بروند زیارت خواهند رفت .

مرده در خواب چیز بدهد دلیل زیادی عمر است و اگر بگیرد بد است .

ماچ کردن در خواب مفارقت میآورد .

مرغ و ماهی در خواب ببینند مرادشان داده میشود [2] .

۱– با تعبیر فروید S . Freud صدق میکند .

۲– اگر درخواب بینی مرغ وماهی   نمیری تا رسی بر پادشاهی

در خواب توی چاه بیفتند خواهند مرد .
در خواب بالای بلندی بروند کار آدم خوب میشود .
در خواب توی خلا بیفتند پول زیاد می‌یابند .
مار در خواب دولت است .
هر که در خواب ببیند دندانهایش افتاده میمیرد .
گاو و گوساله در خواب دشمن هستند .
ماه را در خواب ببینند خبر خوش میرسد .

مرگ

شب جمعه مرده ها آزادند و میآیند بالای بام خانه شان، بنا بر این نباید از آنها غیبت کرد و باید بدعای خیر آنها را یاد کرد[1].

هر کسی یک ستاره روی آسمان دارد وقتیکه میمیرد ستاره اش میافتد.

هر گاه در خواب مرده ای را ببینند باید شست پای او را گرفت تا از آندنیا حکایت بکند.

کسیکه شب بد خواب بشود و تا صبح بیدار بماند نشان اینست که یکی از مرده هایش را شکنجه میکنند.

۱ـ «۱» اندردین گوید که هربار که روزگار پدر و مادر و فرزندان یا خویشاوندان باشد روان ایشان بیاید برسرای بایستد وگوش میدارند که آفرینگان ایشان گویند «۲» هر گاه که میزد و آفرینگان بینندآسانی، راحت وشادی وخرمی برایشان میرسد «۳» وهر گاه که نکنند تا نمازشام گوش‌میدارند «٤» وچون نمازشام باشد و نکنند تا نیم شب امید میدارند «٥» وچون میزد وآفرینگان نکنند ایشان نومید بگردند وگویندای دادار (اورمزد) وه افزونی‌ایشان نمیدانند که ازآن جهان بمی باید آمدن هم چون ما مینو را پشت بردن برایشان (را) نیز بر درون ومیزد آفرینگان دیگر کسان حاجت باشد نه‌آنکه ما را بدیشان حاجتی هست لیکن چون میزد ما نکنند، آفرینگان ما نگویندنیز بدان بلا که بدیشان خواهد رسیدن بازنتوانیم داشت «٦» این بگویند بازجایگاه خویش شوند.» بند هش ص ۱٦۱.

همچنین رجوع شود به صد درنثردر ۱۳ ص ۱۲ در ۳۷ ص ۲۸ بند هش ص ۱۲٤.

صبح زود که سگها زوزه میکشند برای اینست که عزرائیل را می‌بینند و برای اینکه عزرائیل توی خانه نیاید باید لنگه کفش را دمر کرد .

هفت قدم دنبال تابوت بروند ثواب دارد[۱] .

برای ثواب هر مردی که تابوت را می‌بینند خوبست زیر آن برود هفت قدم آنرا بدوش ببرد ویا اینکه درصورتی که‌ازجهت‌مخالف میرود بر گردد و هفت قدم از راه سیر تابوت بردارد .

کسیکه شب بمیرد نباید تنها باشد و بالای سرش شمع می‌سوزانند .

بالای سرمرده سنگ لحد میگذارند تا وقتیکه نکیر و منکر میآیند بسراغش سرش به آن سنگ بخورد عطسه بکند و بگوید : الحمدلله رب‌العالمین تا بدانند که مسلمان است و بهمین جهت باید پس از عطسه عادت کرد بگفتن این جمله تا ملکه انسان بشود .

وقتیکه مرده را از اطاق بیرون میبرند سرجایش یک خشت میگذارند رویش یك تکه گوشت و شب یك کاسه شربت و یك بشقاب حلوا و چراغ روشن[۲] در آن اطاق میگذارند صبح آنها را میبرند سرقبرش .

۱ـ « وچندانکه از پس تابوت نسا بتوانند رفتن بروند ،چه هر گامی‌را که‌از پس نسا شوند سیصد استیر گرفته‌بود وهراستیر چهاردرم‌بود چنانکه‌سیصداستیرهزارو دویست درم بودبهر گامی‌چندین گرفه بود . »صددرنثر ص ۱۲ .

۲ـ «۱۰» وهرسه شب هم‌جایگه که روان ازین جداشده باشدباید که‌آن سه روز روشنائی نهاده باشند.» بند هش ص ۱۱۰ .

مرده‌را که ازخانه بیرون میبرندآرد سرخ کرده (حلوای پیش جنازه) با یك ران گوسفند جلو تابوت میبرند.

شبهای جمعه برای خیر اموات باید خرما بگدا داد.

درهنگام مرگ باید چشم و چانهٔ مرده را بست اگر چشم مرده باز باشد معلوم میشود که از دنیا دل نمیکند.

اگر مرده بخندد بهشتی است و اگر بد قیافه باشد گناهکار است.

مرده اگر ثواب کار باشد اورازودبخاك میسپرند [1].

تابوت اگر صاف برود وسبك باشدمرده ثواب‌کار است.

اگر ناخوش ازتب بمیرد گناهانش آمرزیده میشود.

آب روی مرده را در خانهٔ کسی بریزند آوارگی‌میآورد.

آدم زنده درتابوت بخوابد تابوت اورا فشار میدهد.

بچه که کمتر از هفت سال دارد اگر بمیرد میرود به‌ـ بهشت [2].

۱ـ وچون همیشه دردفن‌اموات تعجیل‌میشوداز‌ین روبسااتفاق‌میافتد که‌درائر غش یا سکته ناخوش رادرقبر میگذارند وبعد بهوش میآید ومدتهاطول‌میکشد تادوباره درقبر بمیرد.

۲ـ «۱» اینکه‌چون کودك هفت‌ساله بمیرد باید که پشت‌سروش‌ازبهروی‌بباید کردن ودرون‌شب‌چهارم‌یشتن«۲» چه‌دردین گوید که‌روان کودکان‌بروان‌پدرومادررودو اگرپدربهشتی‌باشدباوی ببهشت شود اگر دوزخی‌باشدبدروزخ‌رسد اگرمادربهشتی‌باشد باوی‌ببهشت‌رسدواگردوزخی‌بودباوی بدوزخ‌رسد «۳»پس‌هر گاه که‌پشت‌سروش‌بکردند روان کودك‌ازروان‌پدرومادر جدا شود وببهشت شودودرپیش یزدان پدرومادرراشفاعت خواه‌باشد بدان‌جهان.» صددر ص ۳۶ در ۴۷.

مرده اگر زن باشد پس‌از آنکه در قبر گذاشتند یکنفر از خویشان محرم باید رویش را باز بکند.

مرده را که چال کردند هفت قدم دور میشوند دو باره بر - میگردند چونکه چشم براه است.

هر کس از حلوای عزای آدم پیر بخورد عمرش درازمیشود ولی از حلوای آدم جوان نباید خورد.

هر کس عادت داشته باشد حنا به ناخن خود ببندد شب اول قبر از او پرسش نخواهند کرد.

روی سینه مرده قرآن میگذارند و اگر نباشد شیطان در جسمش حلول میکند[1].

معروف است که جهود ها توی مشت مرده نخودچی می - ریزند و در دهنش آرد پر کرده و این سفارش را باو میکنند:

انکر و منکر که امد فوتی تو چشش کن

حضرت موسی که آمد نخودچی جیبش کن

کلید در بهشت را بگیر و بپر تو بهشت

جریدتین - زیر بغل مرده دو تا ترکه میگذارند تا در

۱- معروف‌است که درمسجد نایب‌السلطنه مرده‌ای‌راشب بامانت میگذارند و آخوندشلی که‌خادم‌مسجدبوده‌تنهابالای‌سراوقرآن‌میخواند. دراین‌بین‌می‌بینید که‌مرده در تابوت به‌جنب‌وجوش‌میافتد. اوهراسان‌باپای‌شل‌بلند میشود کشوددررا میکشدوازاطاق بیرون‌میدود. مرده‌نیز بلند شده‌اورا دنبال میکند، آشیخ قرآنی که دم‌دستش‌میرسد برداشته‌به‌سینهٔ‌مرده‌میزند وبسم‌الله میگویدآنوقت‌مرده جابجابزمین‌میخورد. ازاختصاص اینگونه مرده‌ها که‌جن درجسمشان‌میرود اینست که حرف‌نمیتوانندبزنند ولی‌همه‌کاراز دستشان‌برمیآید وبمحض اینکه‌سفیدهٔ‌صبح‌بزنددوباره‌میمیرند، این‌توصیف اخیر به‌اعتقاد غول (وامپیرVampirn) اروپائیها درقرون‌وسطی بی‌شباهت‌نیست.

موقع سؤال در قبر بآنها تکیه بکند[۱].

کاسه‌العفو - آخرین آبی که بسر مرده میریزند از کاسه‌ای است که مرده شور العفو میخواند و به آن میدمد و بسر مرده میریزد.

قبر که فشار میدهد انسان هرچه شیر از مادرش خورده از دماغش بیرون میآید.

۱- جریدتین باید ازشاخه‌درختهای تر مثل بید واناروانجیرباشد که باندازه معین‌قطع میشود. این مسئله برسمهای زرتشتیان رابخاطرمیآورد.

تفائل ناشی از اعضای بدن

سر بزرگ نشان عقل و کیاست است[1].

پیشانی بلند علامت دولت است.

پیشانی کوتاه علامت تنگدستی و زبونی[2].

ریش دراز علامت حماقت است.

ریش کوسه و چشم زاغ نشان بد جنسی است.

قد بلند نشان حماقت است.

قد کوتاه نشان زیرکی و دانائی و زرنگی است[3].

کف دست را نیشگون بگیرید علامت وعده دادن است.

۱ـ مثل مازندرانی: کته پا چوبون کته سرسلطون.

۲ـ « حکماء گفته‌اند که پیشانی فراخ که بر وی خطوط یعنی‌چین وشکنج نباشد نشان خصومت وبلاهت . . . . و لاف وگزاف بود وپیشانی نحیف و باریك نشان فرومایگی‌وخساست‌وعاجزی بودوپیشانی‌متوسط نشان فهم وعلم وهشیاری‌وتدبیراست» .
اخلاق محسنی

۳ـ بزرگان گفته‌اند : کوتاه خردمند به ازنادان بلند .

شعر ازرسول خدا چنین‌نقل است کادم قد بلند کم عقل است

«درتواریخ‌مذکوراست که مردی کوتاه‌قامت درپیش‌نوشیروان دادخواهی کرد وگفت کسی‌برمن‌ستم کرده است‌نوشیروان فرمود که : کسی‌برمرد کوتاه بالا ستم‌نتواند کرد بلکه اوستم کند، وتو کوتاه قدی . گفت :ای شاه آنکس که برمن ستم کرده‌است ازمن کوتاه‌تراست،نوشیروان تبسم‌فرمود وداد او بداد .» اخلاق محسنی‌ص۱۸۸

چشم که رگ بشود (راه باز کند) مهمان میآید.

کسیکه سقش سیاه باشد نفرینش گیر است[۱].

کسیکه با دست چپ ناخن دست راستش را بگیرد نان خودش را در میآورد.

ناخن گرفته شده را اگر زیر دست و پا بریزند فقر میآورد بلکه آنرا باید در پاشنهٔ در گذاشت تا روزیکه دجال ظهور میکند مانند خار روئیده نگذارد اهل خانه خارج بشوند.

موی سر را اگر سر راه بریزند گنجشک برده و با آن لانه میسازد وصاحب مو سر گیجه میگیرد[۲].

دندان افتاده را باید سه بار کر داد و سپس دفن و کفن کرده در سوراخ دیوار گذاشت[۳].

۱ـ زاغ زبان کنایه ازمردم سیاه زبان باشد یعنی کسانیکه نفرین ایشان را اثری هست. (برهان)

«آسمان دهن ازبالا اگرازپشت دندانها بقدرنیم گره سیاه باشد اورا سق سیاه گویند بسیاربد است خصوص ازبرای صاحبش هرچندرگ سفیدی داشته باشد.»

فرسنامه اسدالله خوانساری

۲ـ « «۱۰» هر گاه که یکتارموی بیفکند و دردل دارد که‌نگیرد ونپرهیزد فرمانی گناه باشد اگر کوچك باشد واگر بزرگ.» صد در بندهش ص ۸۱

۳ـ پنهان کردن ناخن‌موی سرودندان برای‌آنست که‌آنها بدست دشمن نیفتد زیرا یکی‌ازعملیات جادوگری که امروزه هم درمحلهٔ جهودها رواج دارد دنبه‌گداز Envoûtement است برای اینکارجادوگر آدمك کوچکی‌ازموم درست کرده دندان یا موی سرویا ناخن‌دشمن را درآن عروسك مومی‌میگذارد وپس ازبجاآوردن مراسم مخصوصی هرنقطه ازتن آدمك مومی راکه زخم بزنند صاحب ناخن یا موی‌سرازهمان نقطه رنجورمیشود. این‌عمل را باموش‌زنده وچال کردن شمع درقبرستان نیزمینمایند.

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ مقابل

سینهٔ مرد که زیاد پشم داشته باشد مهر علی است .

از بینی کسی نباید عیب جوئی کرد چون خدا آنرا با دست خودش درست کرده .

سر بینی که سفت بشود علامت سن بلوغ است .

سربینی بخارد به مهمانی خواهند رفت .

کف پا که بخارد راه دور میروند .

کف دست راست که بخارد باید آنرا روی سر پسر اول مالید تا پول گیرشان بیاید .

کف دست چپ که بخارد خرج زیاد میکنند .

یك عطسه علامت صبر است در جوابش میگویند : عافیت باشد و برای شکستن صبر هفت صلوات باید فرستاد . دو عطسه علامت جخد (جهد) است باید تعجیل کرد . چه سالم وچه ناخوش هر کس عطسه بکند مسلماً تا سه روز زنده خواهد بود .[1]

بقیه از صفحه قبل

درقصص العلماء ص۱۳۲ نوشته که میرزامحمداخباری بوسیلهٔ کدازسراشپختر (سیتسانوف) سردارروسی را برای فتحعلیشاه‌آورده درمثل میگویند : مگرسراشپختر را آوردی ؟

دراوستا(فر گرد۱۷)تأکید شده که درمواظبت موی سروخرده ناخن‌بکوشند تا بدست (یادوك) جادونیفتند .

« «۱» اینکه چون ناخن‌خلال کنند. باید که درکاغذی کنند «۲» باژسروش فرازباید‌گرفتن وسدایتا اهوویریو گفتن. «۱۰» البته باید که (ناخن)ناسوده‌نگذارند که بسلاح جادوان بکارآید: صد درنثرص۱۳درچهاردهم .

۱ـ خبر: العطاس‌امان من‌الموت الی‌ثلثة ایام . بهمین‌جهت بعدازعطسه باید

بقیه پاورقی درصفحه ۷۶

هر کس سکسکه بکند باو تهمت میزنند که چیزی دزدیده است تا این ترس باعث بر طرف شدن سکسکهٔ او بشود.

رو بروی کسی نباید خمیازه کشید چون برای آنشخص بدبختی میآورد برای رفع آن باید به پشت کسیکه خمیازه کشیده است بزنند و به بالا نگاه بکند.

اگر کسی خمیازه بکشد حتماً دو نفر دیگر هم در همان خانه خمیازه خواهند کشید [۱].

پلك چشم چپ بپرد خوشحالی میآورد.

پلك چشم راست بپرد غم و اندوه میآورد [۲].

اگر مژهٔ چشم روی گونه بیفتد اجل است بایدآنرا برداشت.

بقیه از صفحه ۷۵

شکر خدارا کرد و گفت: الحمدلله رب العالمین. خاصیت آن اینست که درقبر وقتی نکیر ومنکر بالای سر آدم می آیند وسر انسان بسنگ لحد میخورد وعطسه میکند چون عادت دارد الحمدلله رب العالمین راخواهد گفت ومسلمانی او بر نکیر ومنکر واضح میشود.

«(۱) اینکه چون از کسی عطسه فراز آید یك ایتها اهوویریوویك اشم وهو باید خواندن زیرا که درتن مادروجی است ویتیاره‌ای است که پیوسته با مردم کوشد تاعلتی وبیماری برمردم مستولی کند ودرتن ماآتش است که اورا چهره خوانند با آن دروج پیوسته کارزارمیکند واورا ازتن مردم بازمیدارد. پس چون آتش بر آن دروج چیره شود واورا هزیمت کند عطسه ازبهر آن آید که آن دروج بیرون آید «۲» پس چنان باید که این باژ برخوانند و آن آتش را آفرین کنند که دیر گاه بماناد تااین دروج راشکسته میدارد. چون عطسه از کسی دیگر شنود هم این باز یعنی بباید گفتن واین آفرین مینو بکردن.»

صد در ص ۷ درهفتم

۱ــ معروف است که مردی خمیازه کشید زنش هم با اوخمیازه کشید چون کس دیگری در آن خانه نبود آنمرد به جستجوی شخص سوم رفت وفاسق زنش رادر گنجه پیدا کرد.

۲ــ «جستن پلك بالای چشم راست علامت خوشحالی بعداز تنگی واز چپ نشانهٔ رسیدن غایبی است و (جستن پلك پائین) ازراست غم وازچپ رسیدن خبری است که در آرزوی آن باشد ویاازراست بیماری وازچپ خوشدلی عاید گردد.» جنات الخلود

هر کس زبانش را گاز بگیرد در آن ساعت غیبت او را میکنند .

در موقع صحبت بی اراده اسم کسی را ببرند معلوم میشود آنشخص در همان ساعت یاد او بوده است .

هر گاه کسی چشمش را بکس دیگرچپ بکند و موشی از سوراخی بسوراخ دیگر برود چشم او چپ خواهد ماند .

پس گردن یا روی چشم کسی را ماچ بکنند از چشم آنکس میافتد .

اگر ناخن یکدست را بگیرند و دیگری را نگیرند سگ به آنشخص حمله خواهد کرد .

هر که دارد خال دست　　　آن نشان مشهد است
هر که دارد خال پا　　　آن نشان کربلا است
هر که دارد خال سینه　　　آن نشان وصله پینه
هر که دارد خال رو　　　آن نشان آبروست

سبیل در نزد عوام بخصوص داشها دارای اهمیت و اعتبار مخصوصی بوده . نشان مردی و مردانگی و احترام به آن واجب بوده است .

تفأل ، نفوس ، مروا ، مرغوا

پاشنه های کفش که جلو هم جفت بشود صاحبش پولدار میشود .

دود بسوی کسی برود پولدار است .

اول روز یا اول ماه یا اول سال از کسی پول دشت بکنند که دستش خوب باشد تا آخر پولدار خواهند بود .

میلاب قلیان بیفتد پول گیر کشندهٔ قلیان میآید بشرط آنکه میلاب را از کوزه بیرون بیاورد ، سرش را ببوسد و دوباره سر جایش بگذارد . هر کس ندانسته لباس وارونه بپوشد پول گیرش میآید .

پشت لباس مرد که تا بخورد پول گیرش میآید .

پشت مرد که بزنند و گرد بلند بشود نان خودش را می‌تواند در بیاورد .

بشقاب که سه تا قطار بشود مهمان میآید ، اگر ظرف کوچکی پهلویش باشد بچه هم همراه دارد .

تفاله چائی که در استکان راست بایستد مهمان میآید .

تکه که از دهن بیفتد مهمان میآید ، قلیان که صدا بدهد و جرقه بپراند مهمان میآید .

آب سلام بکند (در هنگام ریختن روی خودش بر گردد و صدا بدهد) مهمان میاید .

روی کوزه که عرق میکند مهمان میآید .

آب یا لقمه بیخ گلو بجهد سوقاتی میخورند .

لیوان آب بر گردد روشنائی است .

سیگار که از یکطرف آتش بگیرد زن خوب گیر کشنده آن میآید .

آینهٔ بخت عروس بشکند یکی از عروس یا داماد خواهد مرد .

زن و خانه و اسب خوشقدم و بد قدم دارد .

از میان دو نفر زن رد بشوند کارآدم گراته میافته .

زن شوهر دار اگر سفره بدزدد شوهرش میمیرد .

زن اگر تو خزانهٔ حمام سرش را ببافد هوو سرش میآید .

دختر چادر سیاهش را وارونه سرش کند بختش باز میشود .

دختریکه پدر دارد اگر گیسش را توی خانه باز کند بد یمن است ، از میان گلهٔ گوسفند یا از زیر طناب قطار شتر رد شوند فقر میآورد .

هر کس در خانه بد قدم منزل بکند یا ناخوش و گرفتار میشود و یا میمیرد .

هر گاه مسافر ناپاك در اتومبیل باشد اتومبیل خراب میشود «پنچر میشود» .

ایستاده شلوار بپوشند فقر میآورد .

هر گاه ابر بشکل شتر بشود درآنسال وبا خواهد آمد .

گرهٔ هر چیزی خود بخود باز بشود خوب است و اسباب کارگشائی است .

تار عنکبوت که مثل نخ صاف باشد علامت اینست که سفری میآید .

مسافر که ازخانه بیرون میرود اگر پیر زن موسرخ جلو او درآید بد آیند است .

آتشتازی توی خانه بیفتد درآنجا عروسی میشود .

ستارهٔ دنباله دارآمد و نیامد دارد ، ممکن است خوش یمن و یا بد یمن باشد .

چنباتمه توی درگاه بنشینند بهتان خواهند خورد برای رفع آن باید بدر طرف خود تف انداخت .

مرد که بزك بکند بزندان خواهد افتاد .

ابر سیاه رگبار میآورد و زود میایستد در صورتیکه ابر خاکستری بارانش پشت بند دارد[۱] .

تیغه های قیچی که باز بماند یا بهم بزنند دعوا میشود .

پول یا دسته کلید که بهم بزنند دعوا میشود .

۱ـ از ابر سیاه مترس ومرد تپه ریش
از ابر سفید بترس ومرد کوسه ریش .

قیچی بدست کسی بدهند بـا آنشخص بد خواهند شد .
دوتا کفش رویهم سوار بشود صاحبش راه‌دور میرود .
چاقو بکسی هدیه بدهند رشتهٔ دوستی را میبرد .
کلاه‌را نباید وارونه بزمین گذاشت صاحبش میمیرد .
خرد کردن کاغذ و کهنه با قیچی فقر میآورد .
ظرف بلور یـا چینی بشکند نباید دلچر کین شد چون قضا بلا بوده است .
دمر آب خوردن عقل را کم میکند [۱].
چند نفر دور هم نشسته‌اند نباید سرشماری کرد از عدهٔ آنها کم میشود .
درمبال آواز بخوانند دیوانه میشوند .
سر برهنه در مبال بروند دیوانه میشوند .
توی خمره آواز بخوانند دیوانه میشوند [۲].
دربازی تخته نردطاس که‌ازدست بیفتد نشان‌باخت است .
افتادن شاه درشطرنج نشان مات شدن است .
هر کس چهل روز گوشت نخورد دیوانه میشود .
آشپز که غذا را شور بکند دلش شوهر میخواهد .
سرغذا جلوی کسی تواضع بکنند قرضدار میشوند .
هر کس سر سفره زیاد نان خـرد بکند بچه زیـاد پیدا میکند .

۱ ـ مثل : شخصی دمرو ازجوی آب میخورد کسی‌باو گفت اینطورآب‌نخور عقلت کم میشود او پرسید عقل‌چیست آنمرد درجواب گفت : هیچ باشمانبودم .
۲ ـ خمره‌صدا راخوب میکند . اصطلاح : یارو توخمره میخواند .

رخت زرد آمد نیامد دارد ولی لباس سفید، سبز و مشکی خوش آیند است.

رختدان، میز ومجری وقتیکه خشك میشود و صدا میکند آوارگی میآورد.

کیسهٔ حمام را بصورت بکشند آبرو میریزد.

اگر کسی شانهٔ دیگری را بسرش بزنند بین آنها سردی تولید میشود واز چشم او میافتد.

ازآدم خسیس چیز خوراکی بدزدند و بخورند هیچوقت ناخوش نخواهند شد.

از توشهٔ راه مسافر چیزی بدزدند زود بر میگردد.

از آدم خسیس که پول بگیرند باید آنرا مایهٔ ته کیسه کرد تا همیشه پولدار باشند.

اگر کسی کاغذ بنویسد و پائین آنرا نچیند زنش میمیرد.

جاروب بکسی بزنند از عمرش کم میشود باید از سر آن شکست.

نیقلیان بکسی بزنند لاغرمیشود[1].

بنا که اجاق بسازد آواره میشود.

کفشدوز اگر دو کفش را یك اندازه درست بکند زنش میمیرد.

هر کس کتاب امیر ارسلان والف لیل را بخواند الاخون ولاخون میشود.

۱ـ اصطلاح: آنقدر لاغر است میل نی قلیان.

دست زیر تخته کرسی بزنند (رنگ بگیرند) باران میآید .

اگر شکارچی از جگر شکاری که زده بزن آبستن بدهد دستش بسته میشود و دیگر نمیتواند شکار بزند .

« . و بسلاحنامهٔ بهرام اندر چنین گفته است که چون تیغ از نیام بر کشند از وی ناله آید علامت خون ریختن بود و چون تیغ خود از نیام برآید علامت جنگ ، و چون تیغ برهنه پیش کودك هفت روز بنهند آن کودك دلاور بر آید [۱] . »

« و مردیدار نیکو را چهار خاصیت است ، یکی آنک روز خجسته کند بر بیننده ، و دیگر آنك عیش خوش گرداند و سه دیگر آنك بجوانمردی و مروت راه دهد چهارم آنك بمال و جاه زیادت کند . [۲] »

اگر کسی که قبر خودش را دستور بدهد که بسازد عمرش زیاد میشود .

اگر کسی بانی ساختمان مسجدی بشود و آنرا تمام بکند زود میمیرد [۳] .

---

۱ ـ نوروز نامه ص ۳۸ .

۲ـ نوروزنامه ص ۷۲ ـ ۷۱ .

۳ـ بهمین‌جهت هر کس که مسجدی میسازد گوشه‌ای از آن رانا‌تمام‌میگذارد.

ساعت، وقت، روز

صبح زود تابوت ببینند خوبست .

عروس را شب جمعه ببرند مادر شوهرش میمیرد .

اگرزن سه روز جمعه پشت هم بند بیندازد شوهرش او ـ را طلاق میدهد .

شب اگر سوت بزنند جنی میشوند .

در موقع دوختن لباس کسی راه برود اگر قدمش سبک باشد زود تمام میشود و اگر سنگین باشد دوختن آن لباس خیلی طول میکشد .

شب نباید اسم حلوا را آورد .

اگر روز شنبه ناخن بگیرند قرض ادا میشود روز دوشنبه پولدار میشوند ، روز جمعه ثواب دارد ، روز پنجشنبه ارث اولاد میرسد [1] . هرگاه شب ناخن بگیرند عروسی و مرگ با هم مخلوط میشود .

شب عاشورا اگر در ۴۰ منبر شمع روشن بکنند مرادی داشته باشند برآورده خواهد شد .

۱ـ متراش سرو مگیر ناخن یکشنبه وشنبه وسه‌شنبه .

شب جمعه اگر مهمان بیاید خیرو برکت میآورد و اگر برود خیر و برکت را میبرد .

در اصفهان معتقدند که نزدیك عـاشورا هوا غبارآلوده و گرفته میشود .

ماه صفر نحس است بخصوص سیزده آن کـه از نحس ترین روزها بشمار میآید .

ماه صفر بقدری نحس است که از صدو بیست و چهار هزار پیغمبر صد و بیست هزارشان درین ماه مردند .

در تابستان شب اول کـه در حیاط میخوابند باید روز جفت باشد و روز طاق خوب نیست .

هر کس شب در گرمابه یا زیـر درخت بخوابـد بی وقتی میشود .

روز یکشنبه حمام رفتن بد است .

شب ۲۳ ماه رمضان هر کس عطسه بکند براتش نو میشود و تا سال دیگرزنده است .

ماه رمضان که به هم هم بیفتد زود تمام میشود (نهم ، دهم) .

شب یکشنبه نباید بخانه کسی رفت .

شب چهارشنبه مال عایشه است [1] .

هرگاه شب آب داغ بپاشند یا آتش بیندازند و اسم خدا

۱ـ مثل : روزچهارشنبه یکی پول پیدا کرده یکی پول گم کرده .

را نبرند غشی میشوند چون به بچه های از ما بهتران که خوابیده‌اند صدمه میرسد [۱] .

شب نیمه شعبان هر کس که سایه‌اش بدیوار سر نداشته باشد تاسال دیگر میمیرد .

غروب نباید جاروب کرد چون خانه برچیده میشود .

روز جمعه رخت‌مرد را بشویند گدا میشود .

گدای زن که ظهر بیاید شیطان است و گدای مرد فرشته است .

عید غدیر هر کس سوزن بزند انگشتش عقربك میشود .

روز عید قربان کسی خیاطی بکند در مکه بپای حاجیها تیغ فرو میرود .

شنبه برای سفر سنگین است [۲] .

شب یکشنبه و چهارشنبه در موقع آفتاب زردی نباید بدیدن ناخوش رفت .

شب اگر در تاریکی صدائی بشنوند صدای همزاد است .

شب اول ماه و اول سال (نوروز) باید همهٔ اطاق های خانه روشن باشد .

---

۱ ـ « یکی اینکه بشب می‌واسپرم (داروهای باآب‌جوشانیده) وهیچ‌خورشی‌چیز به‌اپاختر (شمال) بیرون نریزند، چه دروژ آبستن میشود و کسیکه‌بریزدباید «ایتهااهو ویریو » بخواند » شایست نشایست۷ص ۱۲۸ چاپ تاوادیا .

« «۱» اینکه‌بشب آب‌نشایدریختن‌بخاصه ازجانب اواختر که‌بتربود، پس‌اگر ضرورت ریختن باشد ایتا اهو ویریو بباید خواندن وآب‌را آهسته ریختن . »

صد درص ۲٤ درسی‌ام.

۲ ـ مثل : شب شنبه سنگ ازجایش بلند بشود سرجایش‌میآید .

شب عید نوروز رشته پلو بخورند رشتهٔ کار بدست میآید .

چهل سه شنبه حمام بروند دیوانه خواهند شد .

شب در زیر زمین تاریك یا دالان باید بسم الله گفت و گرنه جنی میشوند .

رخت نو که روز سه شنبه بریده بشود یا پوشیده بشود آخرش میسوزد .

شب شانه کردن مو و در آینه نگاه کردن پریشانی می - آورد[۱] .

اگر زن شب در آینه نگاه کند هوو سرش میآید مگر اینکه آینه را سه بار دور چراغ بگرداند .

اول دشت کاسب نسیه نمیدهد ولی ارزان میدهد .

سرچراغ مشتری را نباید رد کرد و قرض را هم نباید داد .

اگر کسی در خانهٔ ناخوش دار شب سه شنبه بماند باید شب یکشنبه هم بماند همچنین است شب سه شنبه و پنجشنبه .

روز اول ماه نباید دوا خورد و نه به حکیم رفت و نه بدیدن ناخوش بروند .

« روز عید بابا شجاع‌الدین هر گاه روز سه شنبه یا چهار - شنبه و یا آدینهٔ اول ماه باشد هر که در آنماه بمیرد باید یك

۱ـ شب درآئیه نگاه‌مکن روزخود همچو شب‌سیاه‌مکن
معروف‌است که‌یوسف شب‌درآینه نگاه کرده بود بااین‌جهت هفت‌سال‌درزندان‌بود.

لنگه کفش اورا باخودش در قبر بگذارند که در آنماه کسی از خویشانش نمیرد »[۱].

« در شب یا روز ۲۷ ماه رمضان برای برآمدن حاجتها دوازده فتیله باید روشن بکنند. »[۲]

روز سه‌شنبه و چهارشنبه نباید جاروب کرد.

روز اول ماه جاروب کردن خوبست.

اگر کسی در خانه‌ای باشد که یکنفر در آنجا بمیرد وشب را در آنجا بماند باید هفت شب‌متوالی درآنجا باشد.

شب یلدا بلند ترین شب زمستان است در آنشب باید هندوانه خورد.

شب خوب نیست که از خانهٔ کسی آب ببرند و یا باید کمی آب برده درآن خانه بپاشند و بعد آب ببرند.

غروب که سرچاه یا قنات بروند بی وقتی میشوند.[۳]

شب پیش از نوروز باید کوکو سر سفره باشد ولی‌شب بعداز نوروز نباید کو کو باشد چون اسمش را که ببرند فقر میآورد[٤].

صبح زود که از خانه بیرون میآیند اگر ظرف خالی در دست کسی به بینند است (بی‌برکت).

شب که شام غریبان است اجاق خانه باید خاموش باشد.

در ماه صفر سفر کردن خطر دارد.

---

۱ و ۲ـ کلثوم ننه.

۳ ـ آبیکه تنگ غروب بکشد ناخوش است. شایست نشایست

٤ ـ کوکو طلب کردن آنچه که نیست.

چله کوچك زمستان اهمن و بهمن میگوید عهدهٔ همه با من .

برای اینکه هوای روز بعد را بدانند شب جلو چراغ با دهن ها میکنند اگر سرخ رنگ بود آفتاب میشود و اگر سفید بود میبارد .

« . . . و من بعضی از آثار و انقلابات را از کتب اهل ایران و مصریان نقل نموده ؛ چون قمر در شب سیم یا چهارم رقیق و صافی بود روز دیگر هوا صاف بود و اگر در شب منتصف ماه قمر صافی بود هوا صاف شود واگر سرخ رنگ بود علامت کثرت باد بود و اگر سیاه رنگ بود علامت بارندگی بوده و اگر آفتاب در وقت برآمدن صافی بود یا آنکه پیش از طلوع آفتاب قطعهای ابر متفرق پیدا شود و یا آنکه در وقت غروب آفتاب ابر نبود و بعد از غروب یا قبل از آن ابر شود اینهمه علامت تأخیر باران است . . . بانگ کردن زیاد گنجشك بر درختان علامت باران بود . . چون دیگ از بالای دیگپایه فرو گیرند بعد از آنکه طعام پخته باشند و در اسفل او شرارهای آتش بسیار بود یا آنکه مرغ خانگی خود را بسیار میخارد و بانگ بسیار میکند یا آنکه پرستو بر گرداب میگردد و بانگ بسیار میکند یا آنکه گاو میش روی بمغرب بایستد و یك پای را تمام بر زمین ننهد یا آنکه گرگ بسیار به آبادانی درآید یا آنکه موش ازسوراخ خود چیزهائیکه بذخیره نهاده بیرون میاندازد اینهمه علامت بارندگی است خاصه در اول ماه و درآخر ماه و چون بر گرد قمر سرخی خالص پیدا شود علامت سرما بود و اگر دو دایره

یا سه دایرهٔ زرد یا سرخ بر گرد قمر ظاهر گردد علامت سرمای سخت بود و بانگ مگسهای بسیار در درون خانه و بر جستن گوسفند ها در چراگاه از زمین و نمودن روشنائی چراغ مثابه ظلمت اینهمه علامت سرماست و چون مرغان درختان بزیر آیند ودرآب غوطه خورند علامت سرما و بارندگی است و درسالیکه درخت بلوط و فلفل بار بسیار آورد زمستان آنسال دراز گذرد و چون دراز گوش رو بمغرب بایستد و زمین با دست میکاود و در آسمان نظر میکند علامت درازی زمستان بود..»[۱].

آنجا که گرد ماه بود خرمن آری دلیل قوّت بارانست
رخ تو هر که در آئینه دید گریانست
چو ماه هاله نماید دلیل بارانست

کلوخ اندازان ـ جشنی است که می‌خوارگان در آخر ماه شعبان کنند و در آن بافراط می‌خورند و آنرا سنگ اندازان‌نیز گویند[۲].

۱ـ فلك‌السعاده ص ۷٤ .
۲ـ فرهنگ انجمن آرا.

احکام عمومی

آب و نمك مهر فاطمه زهر است نباید آنرا آلوده کرد[1] و از کسی نباید دریغ کرد.

آب دهن پیر زن تیزاب است.

آب خوردن را اول باید به کوچکتر داد اگر برخلاف آن بکنند روز پنجاه هزار سال باید اورا کول بکنند، بروایت دیگر اگر کوچکتر اول آب نخورد آب از سرچشمه خشك میشود.

ایستاده نباید آب خورد چون در رگ و ریشه های پا میرود.

آب در سفره بگذارند شمر به آب میرسد[2].

در آب نباید شاشید چون مهر فاطمه است.

۱ـ « «۱۶» واگر قی در آب کنند یا آب تاختن گناه باشد «۱۷» اگر خیوی (تف) در آب روان افکند خوری گناه باشد «۱۸» واگر قی در آتش کنند یا آب تنافوری گناه باشد «۱۹» واگر نسا (مردار) در آب یا آتش افکند مرکرزان باشد».

صددربند هش صفحه ۸۲ و صفحه ۱۴۸

۲ ـ شمر بشکل سگ چهارچشمی است که پیوسته دنبال آب میدود و از دور بنظرش سراب میآید ولی هرچه میدود به آب نمیرسد چون در کربلا آب را مضایقه کرد.

آب نیم خورده را روی دست بریزند گوشهٔ انگشتها ریشه میکند برای رفع آن باید آب دهن را بچفت در زد و به پشت انگشتان مالید.

نوشیدن یکمشت از آب خزانه مستحب است.

آب پاشیدن بکسی علامت سردی است.

نان برکت خداست نباید بزمین بیفتد اگر افتاده باید آنرا برداشت ودرشکاف دیوار محفوظ کرد[1].

آتش پیه چشم گرگ راآب میکند.

بنائی عمر را دراز میکند.

آدم پیر برکت خانه است.

زن پیش شوهرش بی ادبی بکند بخانهٔ او حرام میشود.

مرد نباید در اطاق سفید تنها بخوابد.

هرستاره‌ای که میپرد عمر یکنفر است که خاموش میشود.

کسیکه جادو بکند شرش بخود جادو کننده بر میگردد و اورا نکبت میگیرد.

کیمیا گری نکبت میآورد.

تنها خوابیدن، تنها خوردن و تنها سفر کردن بد است[2].

برای رفتن بزیارت امام باید بطلبد.

۱ـ شبیه افکار زرتشتی است.

۲ـ « «۲» میباید که مردم پیش‌ازآنکه نان خواهندخوردن اول سپاس‌ایزد عزوجل‌بگویندشکرآن نعمتها بگذارند ودرنان خوردن حدیث بکنند«۳» چون نان بخورند دیگربارسپاس ایزد تعالی بگویند. » صددر بند هش ص ۱۳۱

مهمان که در خانه است نباید جاروب کرد .

بدرخت سبز نباید شاشید .

بدرخت سبز نباید سنگ انداخت .

روز عید غدیر خال بگذارند در روزقیامت ماه میشود.

چشم درد مال علی و دندان درد مال عمر است .

قاویت سر سفره بی بی حور و بی بی نور را نباید مرد بخورد .

از بیاض گردن دختر بوی بهشت میآید.

اگر از توپ افطار مدتی بگذرد و افطار نکنند آن روزه را شیطان میبرد .

چوبی که در موقع سوختن صدا بکند باید چخ گفت چون این صدای سگی است که ازجهنم میآید آتش ببرد .

قرآن را بعد از خواندن نباید باز گذاشت چون شیطان آن را میخواند .

ریش را زیاد شانه بزنند شهوت زیاد میشود .

اگر ایستاده شلوار بپوشند تاسه روز دعا مستجاب نمیشود.

به لقمهٔ مهمان نباید نگاه کرد .

استخوان خورشت را درپلو فرو بکنند فحش به آشپز است .

پشت سر مسافر نباید کاغذ نوشت و سیاهی فرستاد .

شام را حتماً باید خورد تا رگ عشاء را بشکند .

هر کار خوبی که انسان میکند ملائکهٔ روی دوش راستش مینویسد و کار بد را ملائکهٔ روی دوش چپش .

کسیکه جای تازه ای را ببیند باید یك مرغ سیاه بدهد .

عدد ۱۳ نحس است .

هر کس دور نان را بچیند روز قیامت کناره های نان مار شده بگردنش می‌پیچد .

بریدن نان با کارد گناه دارد .

پوست خربزه را نباید سوزاند چون رویش یا علی نوشته .

طبیب یا کسیکه بعیادت ناخوش میآید اگر قدمش سبك یا خوب باشد ناخوش زود خوب میشود و اگر سنگین باشد حالش بدتر میشود .

تفنگ خالی را نباید رو بکسی گرفت چون ممکن است شیطان آنرا پر بکند .

چاقوی باز را نباید بدست کسی داد .

بسم‌الله که بگویند جن وغول وشیاطین فرار میکنند [1] .

ته ظرف غذا را اگر تمام نکنند و پس مانده بگذارند گناه دارد .

زن تا بچه دار نشود نباید باشوهرش از خانه بیرون برود .

زن باید چراغ خانه اش را غروب خودش روشن بکند .

بگدا باید سلام کرد چون ممکن است که خواجهٔ خضر باشد و بصورت گدا درآمده باشد .

استخوان را روی بام بیندازند ثواب دارد .

۱ـ مثل : پول غول است وما بسم‌الله .

روز قیامت چشمها میرود کاسهٔ سر و پـدر فرزنـد خود را نمی‌شناسد.

نزدیك قیامت که میشود نژاد انسان بقدری کوچك میشود که پیره زن میتواند درنی قلیان بنشیند و زنبیل ببافد.

پل صراط از مو باریکتر واز شمشیر تیزتر است.

خنجر شمر در زیر زمینی است و روز هـای عاشورا از آن خون میچکد.

آنچه که روی زمین هست در دریا هم هست.

خدا میتواندتمام دنیا را درپوست یك تخم مرغ بگنجاند بدون اینکه تخم مرغ بزرگ بشود یا از مقدار آن عالم بکاهد.

دنیا کـه آخر میشود مثل کف دست صاف میشود بطوری که اگر اینطرف دنیا یک تخم مرغ بگذارند از آن طرف دنیا پیداست.

دنیا را محض خاطر پنج تن آفریدند [۱].

کسیکه خود کشی بکند نمیمیرد در آن دنیا او را چهار ـ میخ میکشند و در میـان زمین و آسمان هست تـا اینکه موقع مرگ طبیعیش برسد چون زندگی ومرگ به امر خداست وبدست بشر نمیباشد.

۱ـ « « ۲ » چه در دین به پیداست که دادار اورمزد زرتشت را گفت ای زرتشت به از تو بعالم کسی نیافریدم وپس ازتو هم نیافرینم توگزیدهٔ منی واین عالم از بهرتو پدیدار کردم.»

صد درص ۵۶ درهشتاد و یکم.

سیدها با هم پسر عمو (بنی عم) هستند[۱] .

چند نفر که با هم حرف میزنند اگر یک مرتبه خاموش شدند علامت اینست که در آن لحظه از زیر زمین گنج رد می‌شود بروایت دیگر عزرائیل میگذرد .

باید پیوسته شکر نعمت خدا را بجای آورد و بکار های خدا ایراد نگرفت تا نعمتش زیادتر بشود .

شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

در مجلس عزا خانه باید طاق رفت جفت نرفت که بد یمن است و قلیان را هم در اینجور مجالس باید تك بیاورند اگر جفت بیاورند بد است .

هر کس بساط ختم را درست میکند باید خودش هم آن را بر چیند و گرنه بد آیند است .

عاق والدین - پدر و مادر که ببچه شان نفرین بکنند بعد از آنکه بچه بمیرد از گورش آتش می‌بارد و گناهش پوزش ناپذیر است ، همیشه به آتش دوزخ خواهد سوخت .

خون زن شوم است .

خون سید شوم است (یعنی او را نباید کشت) .

رفتن پای پیاده به شاه عبدالعظیم و گردانیدن سه دور تسبیح صلوات ثواب زیاد دارد .

اگر حرامزاده بزیارت بی بی شهربانو برود دماغش خون بازمیشود و اگر مرد ناپاك به قنات آن نگاه بکند آبش کم میشود .

۱ - آدم از خاك وسید ازنوراست آدمیت ز سیدان دور است

« هر زمینی که درو گنجی یا دفینی باشد آنجا برف پای نگیرد و بگدازد و از علامتهاءِ دفین یکی آنست که چون زمینی خراب باشد بی گشتمند و اندران سپر غمی رسته بود بدانند که آنجا دفین بود ، و چون شاخ کنجد بینند یا شاخ بادنجان بدامن کوه که از آبادانی دور بود بدانند که آنجا دفین است و چون زمینی شور ناك باشد و بر آن بقدر یك پوست گاو خفتن خاك خوش باشد یا گلی که مهر را شاید بدانند که آنجا دفینست ، و چون انبوهی گرگان بینند و آنجا مردار نباشد بدانند که آنجا دفینست و چون انبوهی کرگسان بینند و آنجا مردار نباشد بدانند که آنجا دفینست و چون بارانی آید و بر پاره ای زمین آب گرد- آید بی آنکه مغاکی باشد بدانند که آنجا دفینست . . . و چون تذرو را بینند و دراج را که هر دو یك جا فرود میآیند و نشاط و بازی میکنند یا مگس انگبین ببینند بیوقت خویش که بر موضعی گرد آیند یا درختی بینند که از جمله شاخه های او یك شاخ بیرون آمد جداگانه روی سوی جایی نهاده از همهٔ شاخها افزون باشد بدانند که آنجا دفینست »[۱] .

۱- نوروزنامه ص۲۲-۲۳ .

دستورها و احکام عملی

هر گاه از روی شوخی بروی کسی کارد یا چاقو بکشند باید سر آن را سه بار بزمین زد تاخون نکند.

اسم ناخوشیهای بد را بزبان بیاورند (و با.. طاعون) باید مابین شست و انگشت سبابه را با دندان گزید.

زنها که از چیزی تعجب بکنند میگویند: روبکوه سیاه.

هنگام آب نوشیدن زن باید چادر و مرد باید کلاه سرش باشد هر گاه نبود باید دست را روی سرشان بگذارند.

کسیکه خواب ببیند و محتلم بشود میگویند: ملایك پرده از جلو چشمش برداشتند و یا میگویند که: خاك نفرینش کرد[1].

هر گاه به نیت اینکه مرادشان داده شود در روضه خوانی

۱ـ شبیه افکارزرتشتی است چون دراوستا نطفهٔ مرد (سمن) نباید بههدربرود وباید بچه بشود وهرآینه بههدررفت گناه بزرگ است.

رجوع شودبه ویدیوداد فقرهٔ ۷۶ـ۷۴ و۱۰۷ـ۱۰۲

«۲» پرهیز کردن (از آسمان) آنست که تخم وآب پشت خویش بزیان نیاورد وبناسزا مردم ندهند: «۳» چه هر گاه که منیخویش نهنیك دارند مینوآسمان آن کس را بیازارد و بنزدیك دادار اورمزد خصمیآن روان کند و نگذارد که روان او به بهشت رسد..

بندهش ص ۱۴۶.

یك استکان بدزدند وقتیکه مرادشان داده شد شش فنجان خریده و به مجلس روضه رد میکنند.

هر گاه کسیکه چشمش شور است از کسی تعریف بکند برای اینکه به آنکس صدمه نرسد جای قدمهای او را باید با کارد رویش خط کشید. و یا اینکه یك تکه از بند شلوار یا لباس نظر زننده میسوزانند وخاکسترآنرا به بینی مریض میمالند.

از کسی تعریف بکنند برای اینکه چشم نخورد باید انگشت بخاك ته کفش تعریف کننده زده روی نافش بمالند.

در موقع دویدن یا برای اینکه کاری را بسرعت انجام بدهند درآستین خودشان فوت میکنند.

برای اینکه بخواهند مهمان برود یا سر آفتابه رو بقبله زیر ناودان عرقچین می گذارند یا دسته هاون در اجاق راست می‌کنند ویا نمك در کفش مهمان میریزند.

بچه ها معتقدند که لای کتاب یا قرآن اگر پر طاوس بگذارند و کمی خاك قند بپاشند آن پر بچه میکند و زیاد میشود[1].

فتیله چراغ را باید پائین کشید تا خودش خاموش بشود هرگاه پف بکنند عمررا کوتاه میکند[2].

۱- پر طاوس بر اوراق مصاحف دیدم گفتم این منزلت از قدرتومی بینم بیش
گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد هر کجا پای نهد دست ندارندش پیش
(سعدی)

۲- بستن جلو دهان را درآتشکده بیاد میآورد. برای اینست که آتش آلوده نشود.

هر گاه زیاد بخندند باید به ناخن شست و یا ما بین شست و انگشت سبابه را نگاه کرده بگویند: اللهم لاتمقتنی[۱] (خدایا مرا غضب نکن !)

کسیکه لباس تن خود را بدوزد باید در آن مدت یك تکه از لباسش را بدندان بگیرد[۱].

از حمام که در میآیند میگویند: صحت آب گرم. و جواب میدهند سلامت باشید.

اگر شب گرگ به آدم حمله بکند کبریت آتش بزنند پیه چشمش آب میشود و اگر سگ حمله بکند باید خوابید.

واجب است که پی خانه، گود حمام و حوض که کنده شد قربانی بکنند تا خون نکند.

در خانه را که کار میگذارند باید قصاب دستش را بخون قربانی آلوده کرده بدربزند[۲].

زنان حرف نشنیده که بشنوند لنگه چاقچور بسرشان میاندازند.

صحبت چیز بد که بشود مثل مرگ، ناخوشی و یا جانوران موذی میگویند: ساعت سنگین است.

کسیکه زیاد ظرف و چیز میشکند برای اینکه این عادت از سرش بیفتد باید چیز خوراکی بدزدد و برود در کنار ـ آب بخورد.

۱ـ چون مرده نمیتواند چیزی را بدندان بگیرد.

۲ـ اینگونه قربانیهای خونین مخصوص اقوام سامی عربها وجهودهاست بخصوص درنزد کلیمیها خیلی شیوع دارد.

خانه تازه که بخرند اول باید آینه و قرآن در آنجا فرستاد و تبریك و مبارکباد گفت و لعنت بر شیطان باید کرد که دشمن خوشی وآسایش است .

هر گاه نیت بکنند و از سه پشته سوار چیزی بپرسند هر ـ چه بگوید باید به حرف او رفتار کرد .

آفتاب زردی که آب بنوشند باید کمی از آن بـه پشت سر بپاشند و بگویند : مرده تشنه است !

برای اینکه پاکت زود بمقصد برسد رویش مینویسند ۸٦٤۲ (۲ب ٤ د ٦ و ح) بدوح و این نـام فرشته ای است که مراسلات را میرساند[1] .

نام کسی ببرند و آنشخص وارد بشود بطور یقین حلال ـ زاده است .

کسیکه میخواهد صبح زود بیدار بشود به متکا میگوید : دین آسیابان و گمر کچی و مرده شور بگردنت اگر مرا دیر بیدار بکنی[2] .

برای رفع نحوست عدد سیزده در موقع شمردن بـجای سیزده میگویند : زیاده .

برای این که زخم سالك زود تر از یکسال خوب بشود عوض سالك باید گفت ماهك .

۱ـ میرزاآقاخان کرمانی درسه مکتوب گمان کرده است که بدوح از«بدو» فارسی گرفته شده است .

۲ـ این یك نوع القاء خود بخود Auto - Suggestion است .

توپ ظهر که در میرود باید سرانگشت را بوسیده به ـ پیشانی ببرند.

از مجلس عزا خانه که بر میگردند لازم است: قبل از ورود به خانه کفشهایشان را این پا آن پا کنند.

اگر زنی چادرش در مجلس عزا خانه بسوزد باید چادرش را گرو گذاشته هم وزن آن خرما بخرد و خیر کند بعد چادرش را پس بگیرد و گرنه شوهرش میمیرد.

دندان صد و بیست سال را هر کس در بیاورد نباید بکس دیگر نشان بدهد اگر نشان بدهد خودش میمیرد و کسیکه آنرا دیده صد و بیست سال عمر میکند.

هر گاه گوش صدا بدهد علامت اینست که کسی یاد آن ـ شخص را کرده باید دوستان و آشنایان را یك بیك بیاد آورد صدای گوش به اسم هر کدام از آنها ایستاد آنشخص یاد او را کرده است.

اگر در بین راه دو نفر بهم پشت پا بزنند باید بر گشته انگشت کوچك خود را بهم قفل کنند و گرنه دعوایشان میشود.

دور کسی نباید گشت چون بلا گردان آنشخص میشود. هر گاه گشتند برای دفع شر باید از همان راه دوباره بر گردند.

گیس زن را که میشمرند باید بگویند: یك خرما دو خرما... و گرنه چشم میخورد و میریزد.

چیزی گم بشود گوشه‌ای از لباس را گره زده بگویند: بستم بخت دختر شاه پریان را. و یا بگویند: شیطان مالم را بده مالت را میدهم.

نخ نازك یا ابریشم که گره بخورد اگر بخواهند به آسانی باز بشود بگویند : واشو و گرنه میدهمت دست جهوده .

پیش آمد ناگوار برای کسی رخ بدهد و بخوشی بگذرد معلوم میشود آن شخص قران داشته برای دفع شر باید شب زیر سرش پول بگذارد و فردا صبح به گدا بدهد .

در موقع روشن کردن چراغ دعای مخصوص میخوانند و به سبزه یا آینه یا اسب ویا روی خوش نگاه میکنند[۱] .

اگر زن عادت بکند که آخر غذا یك لقمه نان و پنیر بخورد هیچوقت هوو سرش نمیآید .

نان برکت خداست اگر زیر پا بیفتد باید آنرا برداشت بوسید و در سوراخ دیوار گذاشت و گرنه قحطی میشود .

اگر چیزی گم بشود الحمد بخوانند و گوشه چادر را گره بزنند بعد از آنکه پیدا شد قل هو الله بخوانند و گره را باز بکنند .

در موقع لباس بریدن یا واقعهٔ خوش میگویند : چشم شیطان کور ، گوش شیطان کر .

زنی که حیض باشد اگر دست ببعضی گلها بزند گل پژمرده میشود .

از خوشگلی کسی حرف بمیان بیاید برای اینکه او را چشم نزنند باید به نك بینی نگاه بکنند و با سر انگشت آنرا لمس بکنند .

۱ـ این عادت درزمان ساسانیان نیزمرسوم بوده است (دینکرت ٤ـ ۲۰ـ ۸)

آدم یا حیوان و یا چیز قشنگی را ببینند باید بگویند ماشاالله وگرنه ممکن است آنرا چشم بزنند و بلائی متوجه آن بشود[1].

از روی آدمی که خوابیده قدم بردارند ورد بشوند باید اسم آن شخص را ببرند.

برای دفع امراض و بلا ها مثل زلزله، طاعون، و با و حتی دفع دشمن، گرفتن ماه و خورشید باید نماز جماعت و نماز آیات بخوانند. چون در اثر معصیت پیدا میشوند.

بچه ها که بخواهند میان دو نفر دعوا بشود ناخن های شست خودشان را بهم میزنند.

هر گاه بخواهند مسافری از سفر برنگردد پشت سر او «دیزی از کار در آمده» ویا سنگ سیاه بزمین میزنند.

۱ـ «اینکه چیزی بینند که بچشم نیکوآید بنام ایزد بباید گفتن «۲» چه اگربنام ایزد نگویندآنچیز را زیانی‌افتد یا گزندی رسد گناهکارباشد تامعلوم باشد.» صد درص۱۴ در پانزدهم.

چند اصطلاح و مثل

اصطلاحات و امثال و رمز های لغات رابطهٔ مخصوصی با روحیهٔ عوام دارد. بنظر میآید که عوام برای بیان مشاهدات و احساسات خودشان احتیاجی به اشتقاق لغات و تتبع منطقی آن ندارند و آنچه که در نتیجه مشاهده احساس میکنند با اولین تشبیهی که بنظرشان میرسد بیان مینمایند. این لغات هر چه نزدیکتر با روحیهٔ عامه است قوی تر و زنده تر میباشد و پیدایش زبان وابستگی مستقیمی با این لغات و اصطلاحات نشان میدهد. از جمله لغاتی که از تقلید آواز جانوران و صدای اشیاء پیدا شده [1] چنانکه کلمات و لغات ابتدائی بچه نیز از همین تقلید ناشی شده مانند: به به ئی، پوفه، جو جو.. و بعد همین لغات در زبان معنی خاص بخودش گرفته مانند: عطسه، غوغا، کو کو، قهقه، ور زدن، هرت کشیدن، ونگ، فیف، تف، میومیو، خر خر، هن هن، واق واق، غار غار، جیک جیک، چهچه، عر عر، دنگ دنگ، بام بام، غه غه، غلغل، چک چک، قرچ قرچ، وز وز، چلپ چلپ، شلپ شلپ، شرپ شرپ، که که، ملچ ملچ، هاف هاف، لف لف، گر گر، تپ تپ،

1- Onomatopée

جلز ولز ، نچ نچ ، پچ پچ ، شر شر ، کروچ کروچ ، دق دق ، خش و فش . . .

همچنین اصطلاحات و کنایات که در زبان تصویر مجازی بخود گرفته و بطور استعاره استعمال میشود ، مثلا اسم قسمتهای مختلف کوزه از اعضای بدن گرفته شده : دهنه ، لبه ، گردنه ، دسته ، شکم کوزه ، کمر کوزه و پایهٔ کوزه یا ته کوزه [۱] و یا اصطلاح : آب زیرکاه که برای آدم دورو استعمال میشود ، دماغش چاق است یا نانش توی روغن است برای دولتمند . دستش بدهنش می رسد . برای متوسط و دستش کج است برای دله دزد و غیره . .

ازین قبیل امثال در اصطلاحات بیشمار است که از موضوع ما خارج میباشد و در اینجا فقط به اصطلاحاتی اشاره میشود که مربوط به اعتقادات عوام است :

سلام سلامتی است .

سلام مستحب است و جوابش واجب است .

به تیغ آفتاب قسم .

۱ــ بهمین مناسب شباهت اسم اعضای تن انسان با کوزه است که خیام درفلسفه مادی خودش پیوسته ذرات تن آدمیزاد را در کوزهٔ شراب جستجومیکند ودرکارگاه کوزه گر با کوزه‌ها صحبت میکند وزندگی پیشین آنها را روی زمین بیاد میآورد:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است ،
در بند خم زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می بینی :
دستی است که بر گردن یاری بوده است ؟

بسوی چراغ قسم[۱] .

بسوی سلمان قسم .

به اجاق پدرت قسم .

به شاه چراغ قسم .

صدقه رفع بلاست .

مهمان حبیب خداست .

کاسب حبیب خداست .

دل بدل راه دارد .

کی کار شیطان است .

برو پیشانیت را عوض کن[۲] .

هر چه خاک اوست عمر شما باشد ! و یا فلانی عمرش را بشما داد .

یک نظر حلال است (یعنی بر دختری یا زنی که با او قصد ازدواج دارند یا میخواهند ببینند تا شاید بپسندند) .

از آتش خاکستر عمل میآید (تأثیر موروثی بر عکس)

۱ــ احترام بفروغ وسلام کردن بچراغ ازعادات پیش از اسلام است. فردوسی گوید:

به رخشنده اختر به تاریك خاك — به جانهای روشن به دلهای پاك

که ما را همه دل پر از مهر تست — همه آرزو دیدن چهر تست

از کتاب ویس و رامین :

کنون من آتش سوزان فروزم — برو بسیار مشك و عود سوزم

تو اینجا پیش دینداران عالم — بدان آتش بخور سوگند محکم

۲ــ مطابق اسلام آیندهٔ هر کسی قبلا تعیین شده و روی پیشانیش نوشته شده این اصطلاح را به کنایه میگویند، یعنی بدبختی را نمیشود چاره کرد (رجوع شود به قصهٔ ماه ـ پیشانی) .

هر که بزیارت برود استخوانش سبك میشود .

خاك برایش خبرد نبرد (درموقعی که از شخص مرده بد گوئی بکنند .)

شب جمعه مرده ها آزادند .

یك دنده از اصفهانیها نجس است .

از دندهٔ چپ بلند شده .

شب چهار شنبه مال عایشه است .

چشم چپش بفلانی افتاده .

سیب سیری است [1] .

درد و بلای (فلانی) بخورد بجان (فلانی) .

دستش زیر سر (فلانی) است .

کلاغ زاغیش را چوب زد .

تره به تخمش میرود حسنی به باباش .

در موقع دیدن چراغ میگویند : سلام علیکم شاه چراغ .

چو نام سگ بری چوبی بدست آر .

مویش را آتش زدند [2] .

یک مو از تن (فلانی) بتن او نیست .

هیچ دو نیست که سه نشود [3] .

۱ـ سیب سیری است نارنامردی   به بدستم بده اگر مردی

۲ـ اشاره بقصه سیمرغ واژدها و داستان زال که سیمرغ اورا بزرگ میکند و درموقعیکه پدرش اورا ازسیمرغ میگیرد سیمرغ یکی ازپرهای خودش را باومیدهد تا درموقع احتیاج آن پررا بسوزاند وسیمرغ حاضربشود.

۳ـ ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیار   این سوم دفتر که سنت شد سه بار

مولوی

بچهٔ پسر اجاق مرد را روشن میکند .

دهن باز بی روزی نمیماند .

وصیت مبارکست (عمر را زیاد میکند) .

چشمم کف پات (برای نظر نزدن) .

هفت قرآن در میان .

اندر پس هر خنده دو صد گریه مهیاست .

شستم خبر دار شد .

دلم تکان خورد .

میان حلال و همسر را نباید بهم زد[۱] .

عقد پسر عمو و دختر عمو در عرش بسته شده .

آب نطلبیده مراد است .

در خانه اش بسته است (آیند وروند ندارد و بعد از مرگش پسر ندارد .)

کلید در خانه اش روی بام افتاد (وارث نداشت خانه اش بر ـ چیده شد) .

گوشش زنگ بزند یا صدا بکند (از غایب که حرف بزنند) .

شب مرگ را کسی در خانه اش نمیخوابد .

نعل در آتش گذاشتن .

طلسمش را جهوده آورد .

(فلانی) بوی حلوا میدهد (یعنی پیر شده و مردنی است) .

خاك (فلان جا) دامن گیر است .

۱ـ ملائکه از بوی دهن طلاق دهنده بدشان میآید .

کلاهمان توی هم رفت .

پا توی کفش کسی کردن .

معنائی پشت در نشسته .

دور از حالا (در موقعی گفته میشود که از رابطه مرده با شخص زنده ای حرف بمیان بیاید) .

مکر کله گنجشک خوردی ؟[۱] .

گوهر شکم ـ بزنی میگویند که فرزند پسر داشته باشد .

خاك مرده دورش پاشیده‌اند .

هر کسی آب قلبش را میخورد .

در هفت آسمان یك ستاره ندارد .

۱ـ چون این پرنده زیاد صدا میدهد وجیك جیك میکند این مثل را برای کسی میآورند که پر حرف باشد .

چیزها و خاصیت آنها

فیروزه فیروز بختی میآورد و هر کس انگشتر فیروزه بدستش باشد سبب گشایش کارش میشود[1].

مهرهٔ مار برای سفید بختی خوبست[2].

نظر قربانی (چشم گوسفند است که روز عید گوسفند کشان قربانی میشود و چشم او را خشک میکنند) برای دفع چشم زخم مؤثر است (بخصوص اگر آنرا بدزدند) و با تکه ای نمک و خر مهرهٔ سبز به نخ میبندند و به کلاه بچه و یا بسر شانه اش میآویزند.

ببین و بترک - کجی آبی - هفت مهره - دندان ببر - سم آهو - ناخن گرگ - چشم بابا قوری و پارچهٔ کبود برای رفع چشم زخم همراه بکنند خوب است.

سنگ که زیاد در مجاورت آفتاب باشد لعل میشود؛

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود و لیک بخون جگر شود

۱- «گویند نگاه کردن بر آن روشنائی چشم آورد.» برجان «پیروزه از بهر نامش را واز بهر عزیزی وشیرینی دیدارش، وخاصیتش آنك چشم زدگی بازدارد، و مضرت نرسیدن درخواب». نوروزنامه ص ۲۸.

۲- طریقهٔ بدست آوردن آن قبلا آورده شده.

قلیاب سر که را که دختر باکره زیر ناودان رو بقبله بکوبد برای باطل کردن سحر و جادو خوب است .

فندق (یا بادام یا گردوی) توی سمنو را کسی با خودش داشته باشد از همهٔ بلا ها ایمن خواهد بود[۱] .

پیه گرگ از نظر میاندازد .

خوردن ماهی و ماست با هم بد است[۲] .

شاش پسر نا بالغ جادو را باطل میکند[۳] .

شاش زخم را خوب میکند .

شاشیدن پشت دیوار نکبت میآورد .

شاشیدن در آب خزینه نسیان میآورد .

در حمام کسی بشاشد کور میشود .

برای باطل سحر در حمام روی شست پا بشاشند مجربست .

قورباغه بکسی بشاشد تب میآورد .

پوست پیاز و تخم مرغ را بسوزانند آدم جنی میشود .

کسیکه بترسد نمك در دهنش میگذارند .

پشم شتر را با خود داشته باشند برای تب و نوبه خوبست .

برای اینکه مهمان برود نمك در کفشش میریزند .

نمك قابل ستایش و احترام است ، در نزد عوام کسیکه نان و نمك کسی را بخورد رهین منت او خواهد بود[۴] و کسیکه

۱ـ کلثوم ننه .

۲ـ مثل : ماهی وماست ؟ عزرائیل گفته مگر تقصیرماست ؟

۳ـ برای کچلی هم خوبست .

٤ـ اصطلاح : نمکش را خورد ونمکدانش را شکست .

بر خلاف آن رفتار کند نمك بحرام و نمك نشناس نامیده میشود.

دست بی‌نمك دست بی خیر وبر کت است و در اصطلاح هرچه نمك ندارد لوس و بیمزه است مثل صورت بی نمك. همچنین مانند مقدسین به نمك قسم میخورند و نفرین میکنند چنانکه می‌گویند: نمکم بگیردت یانمکم بزندت[1].

میگویند کیومرث یا یکی از پادشاهان قدیم ایران نمك را پیدا کرد باین ترتیب که در بیابان بجای ظرف، گوشت شکار را روی تخته سنگی برایش آوردند، وقتی چشید آنرا خوشمزه تر ازمعمول یافت و پی برد که آن سنگ از نمك بوده که خوراك را روی آن گذاشته بودند واز آن زمان استعمال نمك در خوراکها مرسوم میشود. این پیش‌آمد را گمان کرده‌اند که خدا فراهم کرده تا بنده هایش استعمال نمك را فرا گیرند. بحساب ابجد نمك و علی هر کدام «۱۱۰» میشوند و شاید نمك باین مناسبت مقدس شده باشد.

سر که انداختن آمد نیامد دارد[2].

باران نیسان که هفتاد روز بعد از نوروز میآید، روی سر کسی ببارد موی سر را پرپشت میکند و اگر به ناخوش بدهند شفا میابد.

---

۱ ـ نخست آزاده‌رامین خوردسوگند به یزدانی که گیتی را خداوند
بماه روشن و تابنده خورشید به فرخ مشتری و پاك ناهید
به‌نان و به نمك به دین یزدان بروشن آتش و جان سخن دان
(ویس ورامین)

۲ ـ بطور کلی آمد نیامد دامنهٔ وسیع دارد ممکن‌است ازکاشتن گیاه‌ها یا نگاهداری جانوران ویااشخاص‌وهرکاری که شروع میکنندبرای یکنفرخوب‌باشد و «بیاید» وبرای دیگری‌بدباشد وباو«نیاید» وآنهم پس ازآزمایش معلوم میشود.

غدد گوشت را هر کس بخورد غدد در میآورد.

ماست و کاهو عمر را زیاد میکند.

جرم چپق مار را میکشد.

آب دهن برای زخم خوبست[۱].

دود کردن پشکل ماچه الاغ (عنبر نصارا) برای کلیه بادها ونا خوشیها سودمند است.

تار عنکبوت برای شکستگی و بریدگی نافع است و خون را بند میآورد[۲].

تربت سیدالشهدا را روز اول ماه بخورند ثواب دارد.

ماست را باید خورد و کاسه اش را زیر سر گذاشت و خوابید[۳].

از شیرینی که سر عروس شاباش میکنند هر دختری بخورد بختش باز میشود.

گلوی کسی درد بگیرد باید آنرا نجس کرد تاخوب بشود.

برای اینکه به اتومبیل صدمه نرسد نظر قربانی و کجی آبی جلو آن آویزان میکنند.

برای تولید محبت نعل در آتش میگذارند.

دود کردن کندر و اسفند هر روز صبح سبب گشایش کار است.

۱ـ اگر لعاب دهن آدمی برجراحتها مالند سود دارد و گزیدگی هوام وآدمی را منفعت دهد و پا زهر (پادزهر) همه گزندها بود خاصه اگر آدمی گرسنه یاتشنه بود وآب دهن آدمی که ناهار بود کشنده جمیع جنبنده ها بود.» هزاراسرار.

آب دهن در عملیات جادوگری وبرای دفع چشم زخم وغیره نیز بکارمیرود.

۲ ـ «تنیدهٔ عنکبوت برجای خون برآمدن نهند امساك پذیرد.» نزهة القلوب

۳ ـ چونکه ماست خواب میآورد.

سر که انداختن و کشمش درست کردن آوارگی میآورد.

شیرمادیان ببچه بدهند هیچوقت سیاه‌سرفه نمیگیرد.

کسیکه هول بکند الماس یا چفت در را سه بار در آب زده آنرا باو مینوشانند.

گوشهٔ لب که زخم بشود و یا تب خال بزند نشان اینست که شیطان دهنه زده باید چفت در را بآن بزنند تا خوب بشود.

کسی را که نمیخواهند ببینند پشت سرش دیزی ازکار درآمده بزمین میزنند.

هر کس دندان صد و بیست ساله را ببیند عمرش زیاد میشود.

اگر سر که در خم بر گردد (شراب شود یا بی مزه شود) یکنفر از اهل خانواده میمیرد.

قندرون جویدن ریش را کوسه میکند وهر گاه فرو بدهند شاشبند خواهند شد.

سگ هار کسی را بگیرد باید از مویش سوزانیده روی زخم بگذارند.

دانهٔ کرچك مانع چشم زخم است.

هر کس ناخن بخورد جوع میگیرد.

هر کس موی گربه را بخورد آزار مراق میگیرد.

پنیر ذهن را کم میکند[۱].

نال قلم نی (رگ چوبی که میان قلم است) اگر آسمان ندیده بخورند ذهن را زیاد میکند.

۱ــ پنیر و گوشت خر شرعاً مکروه است.

شلغم شعر را زیاد میکند.

گاو دارو برای چاقی خوب است باید شب مهتاب روی بام لخت بشوند و بتمام تن بمالند مگر به بینی چون آن را هم بزرگ میکند.

سورمه بخورد کسی بدهند صدایش میگیرد.

هر زنی پوست زائد ختنه را گرم گرم فرو بدهد پسر خواهد زائید.

فرفره صدا دار یا غار غارك ناخوشی میآورد.

از آجیل توی سمنو زبان نزده بردارند و مایه ته کیسه بکنند همیشه پولدارخواهند بود.

آب چاله میدان تهران را هر کس بخورد سالك در میآورد.

همهٔ خوراکیها و دارو ها یا گرمند و یاسرد و مزاج اشخاص مطابق طب عوام بر چهار گونه است: حرارتی، رطوبتی، خشك و سرد و برای اعتدال مزاج باید خوراك مخالف طبع و مزاج خودشان را انتخاب بکنند و تأثیر هر کدام از این امزجه غلبه کرد خوراك ضد آنرا بخورند تا اعتدال از دست نرود.

شیر آدم خوب و بد تأثیر خودش را در اخلاق و صفات و عادات بچه انتقال میدهد. چنانکه بطور نفرین گفته میشود: تف بشیرت بیاید، پستانش بسوزد که شیر دهنت گذاشت و یا در موقع آفرین میگویند: آفرین بشیر پاکی که خورده[1].

تخم لاکپشت ومغز سرسگ توله نوزاد برای جادو بکارمیرود.

۱ــ معروف است که چنگیز از شیر ماده گرگ پرورش یافته و باین جهت خونخوارشد.

مخمل مشکی آب ندیده برای سیاه سرفه خوب است .

خون خرگوش برای سل‌خوب است .

هر گاه عروسك توی گوشت خام را بزك بکنند و لای پارچه پیچیده در خانه ای چال کنند و یا روی بام بیندازند در آنخانه دعوا میشود .

کسیکه گوشت خوك بخورد جادو به او کار گر نیست .

« و از خاصیتهاءِ زر یکی آنست که دیدار وی چشم را روشن کند ، و دل را شادمان گرداند ، و دیگر آنك مرد را دلاور کند ، و دانش را قوّت دهد . و سه دیگر آنك نیکوئی صورت افزون کند ، و جوانی تازه دارد ، و پیری دیر رساند و چهارم عیش را بیفزاید و بچشم مردم عزیز باشد . » [۱] .

« چون بمیل زرین چشم سرمه کنند از شب کوری و آب دویدن چشم ایمن بود ، و در قوت بصر زیادت کند و خلاخل زرین چون بر پای باز بندند بر شکار دلیر تر و خرم تررود، وهر جراحتی که بزرافتد زود به شود . . . و بکوزهٔ زرین آب خوردن از استسقا ایمن بود و دل را شادمانه دارد [۲] » .

« . . . و هر که زر را بی آنك در خنبره یا چیزی مسین یا آبگینه نهد ، همچنان در زیر زمین دفن کند چون بعد از سالی بر سر آن رود زر را باز نیابد پندارد که کسی برده است ، ندزدیده باشند لیکن بزیر زمین رفته باشد ، از بهرآنك زر گران باشد و هر روز فروتر همی رود تا به‌آب رسد [۳] » .

۱ـ نوروزنامه ص۲۰ـ۲۱ .

۲ـ نوروزنامه خیام ص۲۱ .

۳ـ نوروزنامه ص۲۳ .

«یکی یاقوت که از گوهر ها قسمت آفتاب است و شاه گوهر ها نا گدازنده است. و هنر وی آنك شعاع دارد و آتش بر وی کار نکنند، و همه سنگها ببرد مگر الماس را و نیز خاصیتش آنك وبا ومضرت تشنگی باز دارد.»[۱]

زردهٔ تخم مرغ برای قوّت کمر و چانه خوب است[۲].

پوست تخم مرغ را اگر در رهگذر بریزند موجب جنگ و نزاع میشود.

پوست اژدها را فقط با پوست سیر و پیاز که آتش بزنند میشود سوزانید.

۱ـ نوروز نامه ص۲۷.
۲ـ اصطلاح: چانه‌اش را زردهٔ تخم مرغ انداخته.

گیاه ها و دانه ها

خربزه وعسل با هم نمیسازند.

ترشی گردو آمد نیامد دارد.

برنج خشك را بجوند ریش کوسه میشود.

برنج زیر رختخواب کسی باشد ناپاك میشود.

سنبل الطیب را بگربه بدهند مست میشود.

تخم دستنبو آوارگی میآورد.

چهل روز صبح شب نم نخود بخورند صدا را باز میکنند.

تخم جاروب در اطاق بریزد دعوا میشود.

کونه خرما را هر کس بخورد بصورتش جوش میزند.

وسمه بابرو بکشند قوت میدهد.

حنا مو خوره را میریزاند.

خربزه که میخورند باید خودشان را درآئینه نگاه بکنند تا ببینند که چقدر چاق شده‌اند و هرگاه پشت دستشان را نگاه بکنند مثل خربزه چاق و سفید میشود.

سیاه دانه در اطاق بریزد دعوا میشود.

کاشتن بادنجان، سیب زمینی، شبدر و جوآمد نیامد دارد.

بته خر زهره آمد نیامد دارد.

درخت پسته و گردو آمد نیامد دارد.

هر که کدو بکارد بته کدو که راه افتاد او هم از خانه‌اش آواره میشود.

روی هر دانه برنج یك قل هوالله نوشته نباید زیر پا بیفتد.

زیر درخت گردو هر کس بخوابد جنی میشود.

پوست هندوانه گاز بزنند کچل میشوند.

بعد از خوردن هندوانه تخمه اش را بشکنند خاصیتش میرود.

اولین میوه‌ای که خدا آفرید هندوانه بود، بعد که سر آن استاد شد تخمه میوه های دیگر را جمع کرد و یا در میان آنها گذاشت تا خوردنش آسانتر بشود.[1]

دو سر خربزه را یکنفر باید بخورد اگر دو نفر بخورند با هم دعوایشان میشود.

گل محمدی ازعرق روی محمد که به زمین چکیده سبز شده.[2]

۱ـ این مسئله‌فرض داروین Darwin را راجع به‌فلسفهٔ‌تکامل تأیید میکند.

۲ـ شب شنبه برفتم برسرپل   قدمگاه علی بـا سم دلدل
عـرق از سینهٔ پاك محمد   چکیده‌برزمین‌حاصل‌شده گل
ترانه کرمانی

برطبق افسانهٔ قدیم گل سرخی که بنام «خون سیاوشان» است ازخون سیاوش که بزمین چکیده روئیده است. فردوسی میگوید:

جدا کرد ازسرو سیمین سرش   همی‌رفت درتشت خون ازبرش
کجاآنکه‌فرموده‌بدتشت خون   گروی‌زره بردو کردش نگون
گیاهی‌برآمد همانگه زخون   بدانجاکه‌آن‌تشت‌شد سرنگون
گیاه را دهم‌من کنونت نشان   که خوانی‌همی‌خون اسیاوشان

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ مقابل

درخت میوه که بار ندهد دو نفر با بیل و تبر و تیشه میروند پای آن . یکی از آنها تشر میزند بدرخت و بلند می‌گوید این درخت را باید کند میوه نمیدهد . و پای درخت را بیل میزند ، دیگری ضامن میشود جلو میآید و دست او را نگه میدارد و میگوید : ایندفعه را ببخش اگر سال دیگر میوه نداد آنوقت ببر . درخت میترسد و سال دیگر بار میدهد .

هر گاه زن آبستن سیب و گلابی بخورد بچه‌اش خوشگل میشود .

ریباس (ریواس) در اثر رعد و برق بر سنگ کوه میروید .

خوردن مویز ذهن را باز میکند .

یکی از دانه های انار مال بهشت است باین جهت در موقع خوردن انار باید دقت کرد همه دانه های آنرا بخورند .

کسی بکسی سیب بدهد باید با سر انگشت روی آنرا فشار بدهد و گرنه علامت بی مهری است .

بقیه ازصفحهٔ ۱۲۰

درتصنیف عامیانه ازخون لب یار دسته گل میروید:

دیشب که بارون اومد — یارم لب بوم اومد
رفتم لبش ببوسم — نازك‌بود وخون‌اومد
خونش چکید توباغچه — یه دسته گل‌دراومد..

اوسانه ص ۳۲ چاپ اول

درقصه عامیانه نی ازخون میروید ودراین ترانه جندقی:

رفتم بـه باغ کا کا — چیدم انـار کا کا
کاکا آمد سرمو برید — خونم بگودالوچکید
گودالو علفم داد . . .

انجیر و سیب و انگور میوهٔ بهشت است.

پیاز در خانه گل بدهد آوارگی میآورد.

روز جمعه پیاز خام نباید خورد.

مهرگیاه - «گیاهی باشد شبیه آدمی و در زمین چین روید وآن سر ازیر و نگونسار میباشد چنانکه ریشهٔ آن بمنزلهٔ موی سر اوست، نر و ماده در گردن هم کرده و پایها در یکدیگرمحکم ساخته، گویند هرآنکه آنرا بکند در اندك روزی بمیرد و طریق کندن آن چنانست که اطراف آنرا خالی کنند چنانکه باندك زوری کنده شود و ریسمانی بر آن بندند و سرریسمان را بر کمر سگ تازی محکم سازند و شکاری در پیش آن سگ رها کنند. چون سگ از عقب شکار بدود آن گیاه از بیخ و ریشه کنده شود و سگ کن باین اعتبارش گویند و سگ بعد از چند روز بمیرد و آنرا «مردم گیاه» و «مردم گیه» نیزخوانند و نر و ماده آنرا ازهم تفرقه توان کرد و اگر قدری از آن با شیر گاو بخورد زنی بدهند که عقیم باشد البته فرزندش بهم رسد. اگر از نر بخورد فرزندش نر و اگر از ماده بخورد فرزندش ماده.»[۱]

گل زبان پس قفا معروف است که عاق والدین شده، دختر بوده مادرش او را نفرین میکند و زبانش از عقب در میآید.

ریشه درخت موسبز را نباید کند هرکس بکند میمیرد.

۱- این قسمت از فرهنگ جهانگیری وبرهان قاطع گرفته شده ولی بعقیده عوام مهرگیاه برای سفید بختی خوبست که با خودشان داشته باشند.

درخت توت و درخت کاج را نباید انداخت و بطور کلی بریدن درختهای کهن گناه دارد[۱].

« و چنین گفته‌اند که از خوردن جو خون کثیف و فاسد نخیزد که باستفراغ حاجت افتد، و نیز از بیماری دموی و صفرای بیشتر ایمن بود و اطباءِ عراق وی را ماء مبارك خوانند و وی آن چیزیست که بیست و چهارگونه بیماری معروف را سود دارد . . . و روغن جو قوبای صفرا ببرد و روغن گندم قوبای سودا را ببرد وسبوس جو در دیگ کنند و نیك بجوشانند کسی را که پی‌های پای سست شود و بر نتواند خاست و با پیوند های پای و زانو بگیرد و پای را در میان آب جو بنهند تا بصلاح بازآید و سبوس گندم همین معنی کند . . . و چنین گویند چون شب خسوف ماه جو توان کاشت جو بکارند و نان وی دیوانگان را دهند سود دارد، و چون بزیادت باشد و بزهره نگران بدان وقت جو کارند هر اسب لاغر که ازآن جو بخورد فربه شود، و نیکی و بدی سال اندر جو پدید آید که چون جو راست برآید و هموار، دلیل کند که آن سال فراخ سال بود، و چون پیچنده و نا ـ هموار برآید تنگ سال بود . »[۲]

« . . و آب که از خوید زارگذرد و از وی بیرون آید ماندگی را کم کند و خستگی معده بر دارد، و ایمن بود تا سال دیگر که جو رسد از رنج تشنگی و بیماری . »[۳]

۱ـ این‌عقیده شبیه افکارزرتشتی است که‌کاشتن درخت وآبادی ازجمله‌کارهای خوب است .

۲ـ نوروزنامه ص ۳۰ ـ ۳۱ .

۳ـ نوروزنامه ص ۳۲ .

امروزه نیز درایران در میان عامه معمول است که بعدد زگیلهای بدن دانه‌های جو گرفته بر یك یك آنها سورهٔ الم نشرح را خوانده میدمند و هر یك را بر یك زگیل آشنا کرده بعد مجموع این جو های افسون کرده را میکارند ویا درآب میریزند و معتقدند تا موقعیکه جو در خاك سبز شود یا درآب بگندد آن زگیلها فرو خواهد ریخت[1] .

۱ـ حواشی نوروزنامه ص ۱۰۰ .

خزندگان و گزندگان

خون قورباغه و مار مورك شوم است.

شب اسم حشرات و جانوران موذی را نباید آورد چون ممکن است پیدا بشوند.

اگر جانوری را شب بکشند باید بگویند «جفتت در بغداد» یا بگویند «با جفتش» تا جفت او پیدا نشود.

هر زنبور سرخی را بکشند درآن دنیا یك خرما پاداش دارد.

رتیل کسی را بزند جفت او میرود بالای در خانه انتظار می‌کشد تا وقتیکه نعش آنکس را از دربیرون میبرند خودش را روی تابوت بیندازد.

زنبور سرخ کافر است تنها شاه زنبوران یعسوب نام داشت پیش امیرالمؤمنین علی ایمان آورده بود و ازآنجهت است که امیرالمؤمنین را امیر نحل و یعسوب الدین گویند خاقانی میگوید:

باول نفس چون زنبور کافر داشتم لیکن ،

به آخر یافتم چون شاه زنبوران مسلمانش

برای جلوگیری از ساس هرگاه یکی ازآنها را بگیرند و بسوزانند باقی ساسها میترسند و فرار میکنند.

از سن پرسیدند خانه ات کجاست گفت : کلبه خرابه بهنام سوخته[۱] .

آدم که شپش بخورد میمون میشود .

جلو مار و هزار پا و چلپاسه دهن را نباید باز کرد چون هرگاه دندانهای آدم را بشمرند آنشخص خواهد مرد .

افعی را با دست چپ بگیرند نمیزند .

وقت تحویل نوروز خرخاکی در دست بگیرند خوش‌ـ آیند است .

کسیکه شپشه بگیرد برایش آمد و نیامد دارد .

هرکس شپش ندارد مسلمان نیست[۲] .

اگر دو آجر آب ندیده را در جای نمناك روی هم بگذارند از آن عقرب تولید میشود .

عنکبوت جلو هرکس بیاید پولدار میشود .

کار دونك که در اطاق باشد نباید کشت .

سالی که مگس و گنجشك زیاد باشد در آنسال ناخوشی نمی‌آید .

عقرب را له بکنند بگذارند ، جای نیشش زخم را خوب میکند[۳] .

۱ـ قریه‌ای است در ورامین که سن‌زیاد دارد .

۲ـ بعضیها گمان کرده اند که شپش تنها جانوری است که در اسلام دارای اهمیت واحترام است زیرا در روزعیدقربان درمکه حاجیها هرشپشی که بکشند باید به خونبهای آن یك گوسفند در راه خدا سرببرندولی‌این‌کارفلسفه دیگرداردو آن این است که‌نباید کثیف‌بودوگرنه درخانه خدا جریمه خواهند شدیاچیزی بهمین‌مضمون .

۳ـ «هرکه عقرب اورا بزند اگرعقرب را بکشد و برجای لسع او نهد الم ساکن شود .» عجایب المخلوقات .

یك وجب از سر مار و یك وجب از دم مار بزنند و میانش را پخته بخورند برای قوت کمر خوبست و زهر مار به آنکس کارگر نمیشود.

برای آنکه مار و عقرب و رتیل را دور کنند این افسون را بلند میخوانند:

اعوذ برب السها والسهیه من شر کل عقرب ورتیلا وحیة

شجاً شجاً قرنیاً قرنیاً یا نوح

وسه بار دو دست را محکم بهم میزنند و معتقدند که تا هر جا صدای دست برود مار و عقرب از آنجا نمی‌توانند بگذرند[۱].

یك بال مگس درد است و یکیش شفا، وقتیکه در خوراك میافتد بال شفا را بالا میگیرد باید بال شفا را نیز درآن غذا فرو ببرند و بعد غذا را بخورند تا ضرری نبینند[۲].

هر کس قورباغه را بکشد دستش بی نمك میشود یعنی هر خوبی که در بارهٔ کسی بکند از او قدردانی نمیشود.

۱ـ بستم دم مار و نیش عقرب نیش و دمشان بیکدگر پیوستم
بر نوح نبی سلام کردم رستم شجاً قرنیاً قرنی

«خواجه عبدالله انصاری»

« «۳» پس‌فریضه است سروش یشت برخواندن تا (آن) شب از همه‌آفتها ایمن باشد وخرفستر‌ومار و کژدم بر وی گزندی نتواند کردن «٤» بهر خانه که شب سروش‌یشت‌بخوانند بادبدان خانه دمد شب درآن خانه ازدزدان وبدان ودیوان چیزی بد نتوانند کردن«۵» سروش‌تاآن روزآن‌خانه نگاه میدارد.» صددربند هش‌ص۱۳۱.

۲ـ خبر: «اذا دفع‌الذباب‌فی‌الطعام‌فامقلوه‌فان‌فی‌احد جناحیه سماً وفی‌الآخر الشفاء و انه یقدم السم ویؤخر الشفاء.»

مار که دنبال کسی بکند باید آنکس از هفت جوی آب بگذرد .

مار سفید صاحبخانه است نباید کشت .

در بختیاری مار را نمیکشند میگویند که از درویش اجازه نداریم .

زنبور را بخواهند از اطاق بیرون بکنند بگویند : سیر و سر که .

سیر سیرك که بیاید هوا گرم میشود .

خرچنگ هر کس را بگیرد ول نمیکند تا اینکه خر مصری عرعر بکند و یا خر سیاهی را بالای بام بکنند تا عرعر بکند .

گوش کر کنك (سوسك کوچکی که زیر پوست درخت چنار است) اگر کسی خوابیده باشد و برود در گوشش کر میشود .

لاك پشت ـ ابراهیم را دشمنانش وعده گرفتند و لای پلو سگ گذاشتند ، ابراهیم که از در وارد میشود میگوید : چخه ! و سگ لای پلو زنده شده فرار میکند . صاحبخانه از زور خجالت میرود خودش را زیر لاوك پنهان میکند ، وقتیکه میروند او را پیدا کنند لاوك به پشت اوچسبیده بوده .

روایت دیگر ـ لاك پشت پیر زن بوده لاوك نان روی پشتش بوده و در آن چند خمیر نان چونه گرفته وجود داشته .

بچهٔ یتیمی از او نان میخواهد و او نمیدهد و لاوك به پشتش می‌چسبد .

خدا خواست صبر بنده هایش را امتحان بکند جفت لاك ـ پشت را کشت و لاك پشت آنقدر گریه کرد تا مرد. بعد جفت یك پیر زن را هم کشت آن پیر زن گریه کرد و بعد یادش رفت . از اینجهت خدا عمر لاك پشت را هزار سال کرد و آدمها را زود کشت .

پرندگان و ماکیان

کبوتر یا کریم در خانه باشد خوبست.

صبح دیدن هدهد و روباه خوبست.

صبح دیدن کلاغ و کبك بد است هر گاه دو کلاغ به بینند شگون دارد.

جغد را که به بینند باید بگویند: میمنت خانم خوش‌ـ آمدی عروسی است.

خون چلچله و هدهد و سبز قبا شوم است.

جغد گریه بکند خوش یمن است و خنده بکند بد یمن است.

مرغ خوابانیدن آمد نیامد دارد. کبك خوابانیدن بد است.

مرغی که تخم دو زرده بکند آمد نیامد دارد.

خروس که بیوقت بخواند باید کشت یا بخشید و گرنه صاحبش میمیرد. بروایت دیگر بنده آزاد کن است.

خروس سفید را نباید کشت فرشته است.

خروس پیر که میخواند میگوید: چه سال خوبی بوده پارسال خروسهای جوان میگویند: ما ندیدیم ما ندیدیم.

مرغ پرتکان بدهد باد میآید.

مرغ شصت و پنج تخم که میگذارد یك تخم کوچك می کند که برای برکت باید آنرا نگهداشت .

نگهداشتن طوطی آمد نیامد دارد .

کلاغ که صبح زود غار غار بکند خبر از راه دور میرسد و یا مسافر میآید باید بگویند : خوش خبر باشی کاغذ از مسافر میآید .

مرغ که بتقلید خروس بخواند دوشنبه و پنجشنبه خوبست روزهای دیگر بد است باید اورا بیرون کرد یا بخشید[۱] .

شکارچی که صبح کلاغ بزند دستش بسته میشود و تا شب دیگر چیزی نمیزند .

۱ـ«۱» «اینکه چون مرغ درخانه بانگ کندویاخروس بی‌هنگام بانگ کند باید که نکشندش وبدفال ندارند «۲» زیرا که‌ازسبب آن بانگ میکند که درآن خانه دروجی راه‌یافته‌است‌و مرغ یاخروس توانائی آن نمیدارد که‌آن دروج ازآن خانه‌بازداردومرغ بیاری‌دادن‌خروس‌میشودوبانگ میکند«۳» پس‌اگروقتی‌چنان‌اتفاق افتد خروس دیگر بیایدآوردن تابیاری یکدیگر آن دروج رابزنند «٤» واگرخروس بی‌وقت بانگ کند نباید کشت که سبب‌این‌بوده که گفتم«٥» چه‌دردین‌به پیداست که دروجی‌است‌آنرا سیج خوانندبهرخانه که کودك‌بودآن کوشدتاگزندی‌بدان‌خانه‌رساند«٦» باید که‌مرغ‌وخروس نگاه‌میدارندتاآن‌دروج رابزنندودرآن‌خانه‌اوراراه‌ندهد » صددرسی‌ودوم .

«درمعالجه‌بانگ‌جانوران که گاهگاه‌بطورخنده‌آواز کنندهمچنین‌آوازمردم‌بد یمن‌است‌ونحس‌وشوم‌دانندوفی‌الواقع‌همچنین‌است دربازنامه کسری نوشیروان آمده که چون جانوربسیار بانگ کنداوراچون‌ازغره ماه پانزده روز اولی‌بگذرددرپانزده‌آخر سبزه‌ها که‌دربستانها وتره‌زارها رویدازهرقسم‌آنهاراگرفته خوراندوتانیم‌روز گرسنه دارد وبعدسیر نمایندبانگ کم کند.» قوانین‌الصیادباب۳۰.

سعدی : سعادت نماند درآن خاندان که بانگ خروس‌آید از ماکیان

مرغ و گوسفند را نباید غروب کشت چون آهشان گیراست [۱].

کبوتر ماه رمضان و محرم تخم نمیگذارد و بچه نمیکند.

بلبل درسال هفت بچه میگذارد یکی از آنها بلبل میشود و باقی دیگر سسك میشوند.

لکلك سالی یکبار میرود بمکه و بر میگردد باین جهت او را حاجی لکلك مینامند.

مرغ که کرچ میشود یك پر او را از سوراخ بینی‌اش میگذرانند.

۱ـ «یکی اینکه شگفت پرهیزش از کشتن به‌بیدادی گوسپندان کنند. چه در «استوت کر» برای آنانکه گوسپند به‌بیدادی کشند بادافره اینگونه گفته‌شده‌است که‌موی آن گوسپندان همانا تیغ‌تیز بشود و کسیکه به‌بیدادی کشتار کرده‌است‌بدان کشته شود.»

شایست‌نشایست ۸ ص ۱۲۸ چاپ ناوادیا

«‌«۱» اینکه عظیم‌بباید پرهیزیدن از بسیار کشتن حیوان و گوسفندان «۲» چه‌در دین گوید هر کسیکه حیوان و گوسفند بسیار کشد بدان جهان هر تارموی گوسفند مانند تیغ تیز باشد و بروان آنکس آویزد «۳» وچندچیز است که کشتن ایشان بتر است و گناه بیشتر: بره وبزغاله و گاوورزا واسپ کارزاری ومرغ کاشکینه که ملخ گیرد و خروس وازین جمله خروس گناه بیشتر باشد «۴» واگر ناچار باشد خروسی که بانگ نکرده باشد شاید کشتن وسر ایشان ببایدیشتن «۵» وهیچ سرحیوان نایشته نبایدخوردن که نااشوداد باشد.»

صد در ۳۴.

«‌«۱» پرهیز کردن گوسفندان ودیگر حیوان آنست که‌از سرما و گرما ودیگر آفتها بپرهیزند واز آب و گیاه‌سیر داشتن «۲» چه اندردین گوید که‌نماز شام سروش اشو فیروز گر بیاید به‌همه چهارپایان وحیوان ومرغان بشود و بنگرد تاسیر باشند آن کدخداو کدبانوی آفرین کنند واگر گرسنه باشند نفرین کنند وباز گردد «۳» هیچ کرفه بهتر از آن نیست که چهارپایان ومرغان که‌درخانه باشند سیر بوده‌و خاصه گوسفندان جوان ماده و بنشاید کشتن الا پیر باشد ستر ون که‌شیر بدهد.» ۸۳ بندهش ص ۱۵۲.

باز «چنین گفته اند که شاه جانوران گوشتخوار ، بازاست و شاه چهار پایان گیاه خوار ، اسپ و شاه گوهـر هاء نـا گدازنده یاقوت و شـاه گوهرهاء گدازنده زر ..و مرباز را حشمتی است که پرندگان دیگر را نیست .. و پادشاهان دیـدار وی را بفال دارند ، و چون باز بی تعبی سبك بر دست نشیند و رو بسوی پادشاه کند دلیل آن باشد که وی را ولایتی نوبدست آید.»[۱]

لانۀ سبز قبا را نباید خراب کرد .

جغد سر راه کسی بپرد بد یمن است .

یلوه مرغ کوچکی است که بعقیدۀ شکارچیان در اثر باران بوجود میآید .

اگر گنجشك را زیاد چنگ مالی بکنند و به آن دست بزنند و یا ماچ بکنند گربه اورا میگیرد .

چلچله که خودش بیاید در خانه لانه بگذارد خوش آیند است و نباید باو آزار کرد .

زاغ خواست روش کبك را بیاموزد مال خودش را فراموش کرد و باین جهت در راه رفتن جست میزند .

«گویند خروس در مدت عمر یك بیضه نهد و اورا بیضة‌الفقرا گویند چنانکه شاعر گوید :

انعام خواجه با من مسکین بعمر خویش
چـون بیضۀ خروس یکـی بار بود و بس

۱ـ نوروزنامه ص۵۶.

و گویند هر خانه که خروس سفید بود شیطان در آن خانه نرود .» **عجایب المخلوقات .**

مرغ و ماکیان که در خانه باشند خوبست چون هر گاه قضا بلا متوجه یکنفر از اهل خانه بشود بجان آنها میخورد و باید همیشه آنها را سیر نگهداشت[۱] .

کچل کر کس پرندهٔ بزرگی است که از بالای خانه ها پرواز میکند و هر گاه بچه کوچك را تنها به بیند برداشته میبرد اگر سایه‌اش بسر کسی بیفتد مبارك است .

ابابیل خوراکش باد است .

لانهٔ چلچله را هر کس خراب بکند سر سال میمیرد .

کبوتر در شیروانی وسقف لانه بگذارد ثواب دارد .

هدهد یا شانه بسر تازه عروس بوده جلو آینه سرش را شانه میزده پدر شوهرش سر میرسد او از زور خجالت با شانه که بسرش بوده پرمیزند و میرود .

بروایت دیگر خواستگار بلقیس بوده حضرت سلیمان هر چه

۱ـ « اندر دین پیداست که همهٔ شففتها که مردمان درخانه کنند هیچ فریضه‌تر از آن نیست که گاو یا مرغی یا گوسفندی از چهارپائی که باشد درخانه دارند و ایشان را سیر گردانند و پس کارهای دیگر می کنند« ۲ » چه اگر شب در آید گرسنه بخسبند نفرین میکنند بکدخدای خانه وهر کس که در آن خانه باشد« ۳ »و گویند که این کدخدا را روزی چندان باد که خویشتن وزن وفرزند پیوسته گرسنه باشند ، نانشان بنان مرساد این فرزندان از ین خانه نیست شوند بمرگ وچون چیزی بکشند می باید که سر آن چیز ببرند.» صد درس ۹۵

میخواسته او را به بیند نمیگذاشته تا اینکه بالاخره دیو برایش جادو میکند وبشکل هدهد میشود.

معروفست که سر هدهد را با اشرفی ببوند برای جادوگری خوبست [۱].

مرغ حق – با خواهرش سر ارث دعوایش میشود چون او میخواسته دو بهره ببرد و یکی بدهد به خواهرش ولی خواهرش قهر کرده فرار مینماید و برادرش مرغ حق میشود و از آنوقت به انتظار خواهرش میگوید: بی‌بی جون دوتا تو یکی من.

روایت دیگر – یکدانه گندم از مال صغیر خورده و در گلویش گیر کرده آنقدر حق حق میگوید تا از گلویش سه چکه خون بچکد [۲].

گنجشک – میگویند که جیك جیك این حیوان نفرین به – فاطمه زهرا است باین جهت مستحسن است که گنجشك را آزار

---

۱ – « . . بگیرد باسم‌الله‌تعالی وبرکة و رحمة هدهدراو۲۴روزبریاضت وی قیام نماید واورادرقفس محبوس ساخته طعمه‌ازحب‌السوس خوراند و بجای آب گلاب خوشبوی بدوی نوشاند ودر روز ۲۵ کاردی‌تیز که‌ازنحاس‌احمرساخته‌باشندبستاند واسم اعظم‌رابقلم طلسمات . . . برآن نویسد واین وقتی باید که قمر متصل باشد بخداوند طالع‌این کس که‌عامل‌است... اورا بدان‌کاردذبح کند... وملاحظه‌بایدنمود که‌یك قطره خون‌اوبزمین نچکد که‌تمام عمل‌بفساد آیدپس‌سرش‌راازتن‌جدا کندو دلش‌راازمیان دو کتف بیرون آرد ...»

بعدآنراشوربادرست کرده‌بخورد وچهارصفحه‌در کتاب‌اسرارقاسمی‌وصف‌خاصیت این کثافتکاریها رامیدهد.

۲– مرغ شب‌آویزهمه‌شب‌خودرا بپای ازشاخ درخت‌آویزدوحق‌حق گوید تا زمانیکه قطره‌ای‌خون از گلوی اوبچکد.» فرهنگ جهانگیری.

بدهند و لانه‌اش را بهم بزنند و بچه اش را بگیرند و بدست اطفال بسپارند [۱] .

بروایت دیگر گنجشک کافر است چون شبها طاق واز می - خوابد ومیترسد که آسمان رویش خراب بشود .

کارد را بروی مرغ خانگی حرام میکنند و اوین را باین نیت نگه میدارند که نکشند آنوقت هر گاه قضـا بلائی متوجه یکی از اهل خانه بشود بجان آن مرغ میخورد .

زیر دم گنجشک مردنی رابگیرند جانش در نمیرود .

خروس و کبوتر که صبح میخوانند با خدا مناجات میکنند .

همای « نام مرغیست مشهور کـه باستخوان خوردن معـروف است چنانکه سعدی گفته :

همای بر سر مرغان از آن شرف دارد

که استخوان خورد و جانور نیازارد [۲]

و جمعی گفته اند که آن کر کس است کـه مردار خورد و از آن جنس بسیار است و همای بسعادت معروف است چنانکه گویند سایهٔ آن بر سر هر کس افتد پادشاهی ودولت یابد و لغت همایون کنایه ازین معنی است یعنی سعادتمند . . . در تاریخی دیده

۱ـ معروف‌است که علامه حلی‌قبل ازرسیدن بسن بلوغ باآنکه مجتهد اعلم بود «باقتضای سن» نردبان میگذاشت واز دیوار بالا میرفت وبچه‌های گنجشکان را بیرون میآورد .

۲ ـ البته منظور اصلی این‌است که‌خوردن مرغو استخوان‌رادرنظر بیاورید این کار تقریباً غیر ممکن را که به مرگ او منتهی میشود برآزار جانوران ترجیح میدهد .

شده که در جزایر قریب بچین وار خنائی طیور غریب بهمرسند . . . و در این کتاب نوشته اند که هما مرغیست بجثهٔ کبوتر و منقار آن زرد و بال آن سبز و زمردی و اندك سپیدی دارد و دم آن مله رنگست ودرآن جزیره بر هیچ زمین و شاخ درخت ساکن نگردد و همیشه در حرکت است و بمرتبه‌ای اضطراب و جنبش دارند که مادهٔ آن بر پشت نر بیضه گذارد و متعدد نیز نگردند و بیشتر از سالی نیز عمر نکنند.»[۱]

۱ ـ فرهنگ انجمن آرا :

همای گو مفکن سایه شرف هرگز بر آن دیار که‌طوطی کم اززغن‌باشد
حافظ

چون پشت‌بینم‌ازهمه‌مرغان‌درین حصار ممکن‌بود که سایه کند برسرم‌همای؟
مسعود سعد سلمان

عوام در موقع تشکر میگویند : خداسایهٔ شماراازسرما کم‌نکند .

دام و دد

دیدن اسب سفید مراد است.

نگهداشتن گورخر بدیمن است.

صبح زود دیدن روباه مبارکست.

میمون میمنت دارد روز اول سال دیدنش خوبست.

خون سگ و گربه شوم است.

خرگوش درخانه باشد آمد نیامد دارد.

سگ هفت جان دارد.

سگ که شب زوزه بکشد بد شگون است و کسی خواهد مرد اگر پشت در خانه زوزه بکشد اهل خانه باید تکان بخورند.

اسب چپ یمن ندارد (یعنی سه پای او سفید و یکی سیاه باشد)[1].

اگر سر سفره سگ بدهن آدم نگاه کند وچیزی باو ندهند آن کس مرض رجوع میگیرد[2].

۱ـ دو دست سفید ویکی پای راست سواری بر آن اسب کردن خطاست

۲ـ شاید این بازمانده احترام و توجهی است که ایرانیان باستان بپاس وفاداری، پاسبانی و

بقیه پاورقی در صفحهٔ مقابل

در هنگام خوراك اگر حیوانی بدست آدم نگاه میکند باید سه لقمه از آنچه که میخورند باو بدهند و گرنه درد بی-درمان میگیرند.

سگ که درخانه باشد ملائکه از آن جا نمیگذرد[۱].

هر گاه از سگی بترسند باید این آیه را بخوانند: (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید) این آیه راجع بسگ اصحاب کهف است چون او در دم غار سرش را روی دو دستش گذاشته و خفته بود از اینجهت هرسگی که این آیه را بشنود آرام و بی آزار میشود.

«خطی که در میان بینی اسپ واقع است مثل خطهای کف دست آدمی چنین آورده‌اند که اگر آن خطوط بشکل ماهی واقع باشد یا مانند کمان بود آن اسپ بسیار مبارك است و هر جا که باشد صاحب او را روز بروز دولت زیاده گردد و

بقیه از پاورقی صفحهٔ ۱۳۸

احتیاج خودشان باین حیوان میکردند ولی بعد از اسلام این حیوان نجس میشود ولی معلوم نیست که آزار کردن او مستحسن باشد. درصد در ص ۲۵ در ۳۱ نوشته:

««۱» اینکه هر گاه که نان خورند سه لقمه از تن خویش باز باید گرفتن و بسگ دهند «۲» وسگ نباید زدن «۳» چه از درویشان هیچکس درویشتر از سگ نیست. پیوسته نان باید دادن چه کرفه عظیم باشد. «۶» بگیتی پاسبان مردمان و گوسفندانست «۷» اگر سگ نبودی یك گوسفند نتوانستندی داشت «۸» هر گاه که او بانگ کند چنانکه بانگ او بشنود دیو ودروج بدوارد ازجایها بگریزد.»

۱ـ درحدیث است که: لولا انه رهط لامرت بهدمه یعنی اگر سگ یکی از انواع نبود میفرمودم که اورا بکلی ازمیان ببرند.

اسپهای بسیار جمع شوند و خیر و برکت او بیفزاید و اگر بمصاف رود البته بر اعدا ظفر یابد[۱].»

اسبی که دمش افشان بشود صاحب آن بجنگ خواهد رفت.

سور ـ اسب خاکستری رنگ بسیاهی مایل که خط سیاه از کاکل تا دم او کشیده باشد و آنرا سول نیز گویند و داشتن چنان اسب را نامبارك دانسته‌اند و گفته‌اند. سور از گله دور[۲].

«.. سیاه چرمه خجسته بود .. شبدیز روزی مند و مبارك بود ، خورشید آهسته و خجسته بود ... و گویند هر اسپی که رنگ او رنگ مرغان بود ، خاصه سپید آن بهتر و شایسته تر بوده و خداوندش بحرب همیشه پیروزی ... زرده زاغ چشم و عنبر رنگ که رنگ چشم او بزردی زند وآن اسپی که بر اندام او نقطهای سپید بود یا زرد و چون خنگ عقاب با سرخ خنگ پاءِ او بس سپید بود ، یا کمیت رنگ با روی سپید یا چهار دست و پای او سپید این همه فرخ و خجسته (بود)[۳].»

گربه که جلو در دست و رو بشوید مهمان میآید.

گربه که دست و رو میشوید بگویند: اگر من پول دار میشوم دستت را ببر پشت گوشت. هرگاه برد پولدار میشوند.

۱ـ فرسنامه‌هاشمی. اسب یکی از آن حیواناتی است که آمد نیامد دارد ونشانیهائی در اعضای اوست از رنگ پیچها وغیره که از روی آنها میشود پیش بینی کرد. رجوع شود به قابوس‌نامه ، نوروزنامه و فرس‌نامه‌های مختلف.

۲ـ فرهنگ انجمن آرا.

۳ ـ نوروزنامه ص ۵۴.

گربه که رو بکسی خودش را بخاراند غم بدل آن کس می‌آید .

گربه مرده را باید ازدیوار خانه بیرون انداخت .

آب که به گربه بپاشند پشت دست زگیل درمیاورد .

شیر که عطسه کرده گربه از دماغش افتاده باین جهت متکبر است[۱] .

گربه سیاه جن است هر کس باو آزار برساند غشی میشود .

بگربه که خوراکی میدهند باید بسم الله بگویند تا در آن دنیا بسم الله شهادت بدهد[۲] .

گربه به خانه عادت میگیرد و سگ به صاحبش .

شیر به آدم مؤمن کاری ندارد و گوشت او را نمیخورد .

شیر پادشاه جانوران است .

هوا که آفتاب باشد و باران بیاید نشان اینست که گرگ میزاید .

گرگ از آدم لخت میترسد .

گربه را مرتضی علی نوازش کرده و دست به پشتش کشیده از اینجهت هیچوقت پشتش بزمین نمیآید .

۱ـ چرخ بهرسان که هست زادهٔ تقدیر اوست
گربه بهر حال هست عطسهٔ شیر عرین
خاقانی

و اصطلاح : مگر ازدماغ شیر پائین افتاده‌ای ؟

۲ـ چون گربه در موقع خوردن عضلات چشمش بهم کشیده میشود عوام گمان میکنند نمک‌نشناس است وچشمش راعمداً می‌بندد یعنی‌احسان تورا ندیدم .

صبح زود که شکار چی خر گوش به بیند تا شب دیگر چیزی را نمیتواند بزند .

خر گوش که میدود اگر از طرف چپ او را به بینند خوبست و اگر از سمت راست به بینند بد است .

شتر در خانه ای بخوابد صاحبخانه میمیرد[۱] .

کینهٔ شتری تا چهل سال طول میکشد .

کفتار ـ « معروف است که برای صید کفتار دفی و سازی نزدیك سوراخ آن برند و یا دو سنگ بر هم زنند و یکی با لحنی مطرب همی گوید : کفتار در خانه است ؟ و دیگری جواب دهد : کفتار در خانه نیست و کم کم سوراخ را فراخ کرده دست وپای کفتار بر بندند .»[۲]

فیل پادشاه هندوستان بوده ، حضرت او را احضار میکند جواب میدهد که : من دماغ ندارم . حضرت هم میگوید : یک

۱ـ مثل : این شتری است که درخانهٔ همه کس میخوابد.

۲ـ ناصر خسرو گوید :

چو کفتاری که بندندش بعمدا / همی گویند کاینجا نیست کفتار

مولوی گوید :

در وحل تأویل رخصت میکنی / چون نمیخواهی کزآن دل بر کنی
کاین روا باشد مرا من مضطرم / حق نگیرد عاجزی را از کرم
خودگرفتست وتوچون کفتار کور / این گرفتن را نبینی از غرور ،
می بگوید اندرون کفتار نیست / ازبرون جوئید کاندر غار نیست
نیست در سوراخ کفتار ای پسر / رفت تا زان او بسوی آبخور
این همی گویند و بندش مینهند / او همی گوید زمن کی آگهند .

حواشیدیوان ناصرخسروص ٦٧٦

دماغی پیدا بکند که نتواند جمع آوری بکند . و خرطوم در ـ میآورد [۱] .

فیل همیشه یاد هندوستان را می کند باین جهت باید مدام چکش یاکلنگ بسر او بزنند .

اگر کسی دستش آلوده بخون شپش باشد و به خمیر نان بزند میمون میشود وپیدایش میمون بروایتی بهمین علت بوده [۲] .

روایت دیگر ـ کفاری که با علی جنگ میکردند یکشب در قلعه را بروی خودشان می بندند صبح که بلند میشوند همه بوزینه شده بودند . بروایت دیگر میمون اول رنگرز بوده و دستش توی خمرهٔ رنگرزی بوده چنانکه کف آن آبی رنگ است و یکی از ائمه باوکار رجوع میکند و نفرین میشود .

خرس ـ خمیر گیر بوده ، نان میپزد در تنور پنهان میکند و از حضرت دریغ میدارد نفرین میشود [۳] .

قاطر ـ حضرت امیر در جنگ خیبر محاصره شده بود یکی از در های قلعه را کند و پا هایش را دو طرف خندق گذاشت . قشون روی در میآمده و حضرت آنرا بطرف دیگر پیاده میکرده دشمنان حضرت چار پایان را بار های سنگین میکردند تا دست مبارکشان خسته بشود . هیچ حیوانی روی در نمیرود مگر قاطر

۱ـ چنانکه ملاحظه میشود این افسانه دراثراشتباه دماغ وبینی اختراع شده چون دراصطلاح عوام : دماغ شماچطوراست یعنی‌حالت روحیه شماچطوراست را بینی تصور کرده و برای خرطوم فیل‌این‌افسانه را جعل‌نموده‌اند .

۲ـ ازاینجا معلوم میشود که شپش تاچه حدمنفور و کثیف است به‌صفحه دوم قسمت خزندگان و گزندگان رجوع شود .

۳ـ میمون ، خرس وسیاه پوستان‌ازنژادهای فاسدآدمیزادومیانجی‌بین‌آدمها ودیو ودروج وپری میباشد (بوند هشن) .

و بهمین جهت نسل او قطع میشود .

شتر ـ یکی از مهمانان حضرت ابراهیم از او میرنجد . از جانب خدا ندا میرسد که چرا مهمان را رنجانیدی ؟ حضرت برخاسته دنبال مهمان میرود و او را سوار شتر می بیند با شتر او را بلند کرده روی دوشش میگذارد ، در میان راه شتر ادرارش می گیرد در این وقت ملکی آلت تناسل او را بعقب منحرف میکند تا حضرت آلوده نشود[۱] .

۱ـ مثل : بشتر گفتند چرا شاشت ازپس است
گفت چه چیزم مثل همه کس است ؟

بعضی از جشنهای باستان

مهرگان ـ «جشنی ازین بزرگتر بعد از نوروز نباشد هم چنانکه نوروز عامه و نوروز خاصه بود مهرگان نیز عامه و خاصه بود و تعظیم این جشن تا شش روز کنند.. پادشاهان درین روز تاج زرینی که تصویر نیّر اعظم بر آن بودی به‌سر خود و بر سر اولاد خود نهادندی و روغن بان را بجهت تبرک بر بدن مالیدندی و کسانیکه درین روز نخست نزد پادشاهان جم آمدندی مؤبدان بودندی و هفتخوان را که شکر و ترنج و سیب و بهی و انار و عناب و انگور سپید و کنار در آن بودی باخود آوردندی چه عقیدهٔ پارسایان آنست که در این روز هر کس از میوه های مذکور بخورد و روغن بان بر بدن بمالد و گلاب بپاشد و بر خود و بر دوستان خود بپاشد در آنسال آفات وبلیات بسیاری از وی مندفع گردد..»[1]

جشن سده ـ «بفتح اول و دوم بمعنی آتش شعله کشنده و آتش شعله بلند باشد و نام روز دهم بهمن ماه است و درین روز فارسیان عید کنند و جشن سازند و آتش بسیار افروزند..

۱ـ فرهنگ جهانگیری.

و آتش در کوه و صحرا زنند گویند واضع این جشن کیومرث بوده.»[۱]

سده سوزی ـ جشنی است که هنوز زرتشتیان کرمان بیادگار جمشید و عادات ایران باستان می گیرند و برای اینکار موقوفاتی در کرمان اختصاص داده‌اند. پنجاه روز پیش از جشن نوروز خروارها بته و هیزم (درمنه) در گبر محله (باغچه بوداغ آباد) گرد میآورند. جنب این باغچه خانه ای است مسجد ـ مانند و مؤبدان مؤبد از اعیان شهر و حتی از خارجه ها دعوت شایانی می کنند. درین مجلس شراب و شیرینی و میوه زیاد چیده میشود و اول غروب آفتاب دو نفر مؤبد دو لاله روشن میکنند و بته ها را با آن آتش میزنند و سرود مخصوصی میخوانند. هنگامی که آتش شعله میزند همهٔ مهمانان که بیش از چندین‌هزار نفر میشوند با فریاد های شادی دور آتش میگردند و این ترانه را میخوانند:

صد بسده سی بگله پنجاه به نوروز هابله

شراب مینوشند و میان هلهله شادی جشن تمام میشود. در کرمان همهٔ مردم منتظر سده سوزی هستند و اهمیت فلاحتی برایشان دارد چون بعد از آن اول بذر افشانی و کشت و کار برزگران است. این عادت در بعضی از شهر های خراسان هم هنوز وجود دارد.

دی بمهر ـ «روز پانزدهم از هر ماه شمسی و این روز

۱ـ فرهنگ انجمن آرا.

از ماه دی روز عید و جشن مغان است . و این روز بغایت مبارك گیرند و صورتی از خمیر آرد سازند یا از گل و آنرا در راه‌ـ گذار بنهند و خدمت کنند چنانکه ملوك و سلاطین را . آنگه به آتش بسوزند. آورده اند که درین روز فطام فریدون بوده و او بر گاو نشسته و چنین گویند که هر که بامداد این روزسیب بخورد و نرگس ببوید تمامی سال بخیر و راحت بگذراند و دود کردن درین شب بسوسن تمامی سال امان باشد از قحطی و درویشی و درین روز نیکست صدقه دادن و نزد بزرگان و مهتران شدن و گویند درین روز زردشت از ایران بیرون رفته . زراتشت بهرام گفته :

براُن که که بنمود خورشید چهر
بروزی که خوانی ورا دیمهر
ز ایران برون شد زراتشت پاك
همیرفت گریان چو ابرسفاك .»[۱]

کوسه بر نشین - « نام جشنی بوده در میان پارسیان که اول ماه آذر مردی کوسه را سوار کرده بر بدن او داروهای گرم طلا کرده و طعامهای گرم بوی خورانیده بادزنی در دست گرفته خود را باد میزده و از گرما شکایت مینموده و مردم از اطراف برف و یخ بر روی بدن او میزدند و باو چیزی میدادند واگر کسی باو چیزی ندادی مرکب یا گل تیره که با خود داشتی بر جامه های او پاشیدی و تا وقتی معین باذن واجازه پیشکاران

۱- فرهنگ انجمن آرا .

شهر اینکار را کردی و اگر زیاده کردی مؤاخذت یافتی. پارسیان این روز را گرامی وعزیز داشتندی »[۱].

مرد گیران ـ « جشنی است که مغان در پنجروز آخر ماه اسفند ارمذ کنند و درین پنج روز زنان بر مردان مسلط باشند و هر چه خواهند از مردان گیرند و شوهران محکوم ایشانندو در روز اول این پنجروز بجهت دفع عقرب رقعه کژدم نویسند[۲].

رقعه کژدم ـ صاحب عجایب المخلوقات آورده که مغان روز نخست از پنج روزی که در آخر اسفندار مذ ماه است و روز جشنی که آنرا جشن مرد گیران خوانند از طلوع سپیده تا طلوع آفتاب بجهت دفع هوام سه رقعه مینویسند و آنرا بر سه دیوار خانه میچسبانند و دیوار چهارم که صدر خانه است خالی می‌ـ گذارند گویند در این روز نیو آفریدون طلسمی فرمودی و سموم هوام و حیوانات را به بستی و موید آنکه واضع نوشتن رقعه کژدم بوده اینست که فارسیان بدان رقعه نویسند که بنام ایزد و بنام آفریدون و جمعی بر آنند از پارسیان که فریدون نوح است و ازین است که عربان در آن رقعه نویسند که: سلام علی نوح فی‌العالمین[۳] ».

ابو ریحان بیرونی در الآثار الباقیه گوید که عوام برای دفع زیان کژدم در روز اسفندار مذ از ماه اسفندار مذ میان هنگام سپیده تا بر آمدن آفتاب این افسون را بر کاغذ های چهار گوشه

۱ـ فرهنگ انجمن آرا.
۲ـ فرهنگ انجمن آرا.
۳ـ فرهنگ جهانگیری.

مینویسند : بسم الله الرحمن الرحیم‌اسفندار مذ ماه و اسفندار مذ روز بستم رم و رفت (؟) زیر و زبر از همه جز ستوران بنام یزدان و بنام جم و آفریدون بسم الله آدم و حوا حسبی الله وحده و کفی. سه تای از آنها را بر سه دیوار اطاق میچسبانند و دیوار مقابل بصدر حجره را آزاد میگذارند که حشرات از آن راه بگریزند و میگویند اگر بر دیوار چهارم هم ازین طلسم چسبیده شود از اثر و خاصیت این طلسم حشرات سر گردان میشوند و راه فرار نمی‌یابند سر ها را بطرف پنجرۀ خانه بلند میکنند که مگراز آن راه خارج شوند.

جشن پیش از نوروز ـ چند روز به نوروز مانده در کوچه ها آتش افروز میگردد و آن عبارتست از دو یا سه نفر که رخت رنگ برنگ میپوشیند و به کلاه دراز و لباسشان زنگوله آویزان میکنند و به رویشان صورتک میزنند. یکی از آنها دو تخته را بهم میزند و اشعاری میخواند :

آتش افروز آمده ، سالی یکروز آمده.
آتش افروز صغیرم ، سالی یك روز فقیرم.
روده و پوده آمده ، هـر چی نبوده آمده.

و دیگری میرقصد و بازی در میآورد.

در اینوقت میمون باز ، بند باز ، لوطی ، خرس برقص و غیره کارشان رواج دارد و ترانه های ذیل خوانده میشود :

فلفلی مرده ؟ نمرده ،
چشماش که وازه تخم گرازه.

نون خورده و جون نداره   دستش استخون نداره
میل پشت بون نداره
امان از آش رشته   بابام بزغاله کشته
ننم سر کار آشه   دائیم قاشق تراشه
خالم میخوره میشاشه
دختر یه دندونه   سوار پوس هندونه
هندونه یرغه میره   درخونه داروغه میره.
داروغه جون عرضی دارم   دل پر دردی دارم
شوورم زن کرده   پشتشو بر من کرده
یه نون ازم کم کرده
این یدونه نون پرپری   من بخورم یا اکبری؟

چهار شبنه سوری[1] چهار شنبهٔ آخر سال است بروایت آخوندی درین روز پس از قضایای کربلا مختار برای اینکه شیعه و سنی را از هم تمیز بدهد قرار گذاشت شبهای چهار شنبه هر کس شیعه است بالای بام خانه‌اش بته روشن بکند واز آنوقت این کار مرسوم شد. برای بخت گشائی دختر ها را از زیر توپ مروارید رد میکنند، در کوزه پول سیاه انداخته و غروب آفتاب آن را از بالای بام در کوچه میاندازند و میگویند: درد و بلام بره تو کوزه بره تو کوچه! و یا سبوئی را پر از آب میکنند و غروب آفتاب آن را از بام بکوچه میاندازند و به پشت

۱ـ درآذربایجان جشن چهارشنبه سوری‌ازسایرجاهای ایران مفصل‌تراست. نیز رجوع شود بتاریخ بخارای نرشحی

سرشان نگاه نمیکنند که مبادا بلا بر گردد و بعد روی آن آتش میریزند . در شب چهار شنبه سوری دختر هائی که بختشان بسته (یعنی شوهر گیرشان نمی آید) قفلی را بسته بزنجیری آویخته بگردن خود می اندازند که قفل روی سینه میان دو پستانشان قرار میگیرد بعد وقت غروب میروند سر چهار راه سید که رد میشود صدا میکنند که بیاید قفل را باز کند تا بختشان باز شود (مخصوصاً شوهر سید گیرشان بیاید) .

در همین شب و یا چهار شنبهٔ آخر صفر هر گاه نیت بکنند و کلید دو دندانه بزمین گذاشته پشت در اطاق همسایه گوش بایستند اگر صحبت آنها موافق با نیتشان باشد بمراد میرسند و اگر بر خلاف آن باشد مراد شان بر آورده نخواهد شد .

قاشق زنی ـ اگر کسی ناخوش داشته باشد به نیت سلامتی او در شب چهار شنبه سوری ظرفی برداشته میرود در خانه همسایه ـ ها در را میکوبد و بدون اینکه چیزی بگوید با قاشق به آن ظرف میزنند صاحب خانه یا خوراکی و یا پول درظرف او میاندازد . آن خوراکیها را به ناخوش میدهد و یا با آن پول چیزی می ـ خرد و به ناخوش میخوراند که شفا خواهد یافت .

نیت ـ در همین شب کوزه آبی زیر ناودان رو بقبله می ـ گذارند و هر کسی از اهل خانه نیت کرده چیزی در آن کوزه می اندازد . صبح چهار شنبه یکنفر فال از حافظ میگیرد و دختر نا بالغی دست کرده از کوزهٔ آب یک بیک چیز هائی که متعلق بهر کس است بیرون میآورد و با فال مطابقه میکند .

شب چهار شنبه بتهٔ خشک و یا گون بیابان در هفت کپه و یا سه کپه روی زمین آتش میزنند و همهٔ اهل خانه از کوچک و بزرگ از روی آن میپرند و میگویند :

زردی و رنجوری من ازتو سرخی و خرمی تو از من

به این آتش نباید فوت کرد و خاکسترش را سر چهار راه میریزند .

نوروز ـ پانزده روز پیش از نو روز گندم یا عدس سبز میکنند ، خانه تکانی میکنند و برای شب جشن سر تا پا لباس نو میپوشند[۱] .

شب اول سال باید همهٔ اطاقهای خانه روشن باشد چند ساعت به تحویل مانده سفرهٔ هفت سین پهن میکنند .

هفت سین ـ بالای سفرهٔ هفت سین یک آینه میگذارند دو طرفش جار با شمعدان که در آنها بعدهٔ اولاد صاحبخانه شمع روشن میکنند ـ چیز هائی که در سفره میگذارند از اینقرار است : قرآن ، نان بزرگ ، یک کاسه آب که رویش برگ سبز است ، یک شیشه گلاب ، سبزه علاوه بر آجیل شیرین و میوه و شیرینی و خروس و ماهی در خوانچه هفت چیز که اسمشان با سین شروع

۱ـ مثل : رخت بعداز عید برای گل منارخوبست .
فقرا گویند: عیدآمد وماقبانداریم با کهنه قبا صفا نداریم
« زردشت گفت که روان مردگان در ایام فروردگان به خانه‌های ایشان باز میگردند وامر کرد که درآن ایام خانه‌ها را پاک کنند وفرشهای پاک بگسترند وآنجا خوردنیهای خوشمزه و اشتها آوربنهند وبخورند تا روان مردگان به بو و نیروی آن قوت گیرند .» ترجمه از غرراخبارملوک فرس ثعالبی

میشود باید باشد: سپند ، سیب ، سیه دانه ، سنجد ، سماق ، سیر ، سرکه ، سمنو ، سبزی ، باضافهٔ ماست ، شیر ، پنیر و تخم مرغ رنگ کرده . . .

در موقع تحویل همهٔ اهل خانه باید سر هفت سین باشند و پول یا خرخاکی در دستشان میگیرند چون شگون دارد اگر کسی در موقع تحویل در خانهٔ خودش پای هفت سین نباشد تا سال دیگر از خانه اش آواره خواهد بود . کسیکه مزاجش حرارتی باشد موقع تحویل سر هفت سین یک انگشت ماست می‌خورد و اشخاص رطوبتی یك انگشت شیره میخورند تا مزاجشان معتدل بشود . در موقع تحویل زنها باید سنجاق زیر گلویشان باشد وگرنه رشتهٔ کارشان گسسته میشود .

علامت تحویل تکان خوردن برگ سبز روی آب است و یا چرخیدن تخم مرغ روی آینه . شمعی که به نیت سلامتی در هفت سین روشن است باید تا آخرش بسوزد و نباید به آن فوت کرد چونکه عمر را کوتاه میکند و در صورت اجبار با دو برگ سبز آنرا خاموش کنند .

کسیکه صبح عید وارد خانه میشود اگر زن باشد بد است و اگر مرد بیاید خوبست بطور کلی اولین کسیکه وارد خانه میشود باید خوشقدم باشد و بگوید: صد سال باین سالها برسید! در صورتیکه خود صاحبخانه خوشقدم باشد باید از در خانه بیرون برود و بر گردد . هر کسی درین روز شادی و خرمی بکند تا سال دیگر باو خوش خواهد گذشت [1] .

۱ـ «هر که روز نوروز جشن کند و بخرمی پیوندد تا نوروز عمر در شادی و خرمی گذارد.» ص ۵ نوروزنامه .

سفره خواجه خضر ـ با همان تشریفات هفت سین است تنها فرقی که دارد این سفره از شب جمعه آخر سال چیده میشود تا ساعت تحویل و چیزی که اضافه دارد شیر برنج بی نمک، اسفناج پخته و قاویت آرد نخود چی است. علامت اینکه خواجه خضر سر سفره بیاید اینست که انگشت خودش را میزند در قاویت آرد نخود چی.

سیزده بدر ـ سیزدهمین روز بعد از نوروز است همه مردم درین روز باید ازشهرخارج بشوند خوش بگذرانند و تفریح و گردش بکنند تا اینکه نحوست سیزده را بصحرا ببرند. دختران برای اینکه بختشان باز بشود سبزه ها را گره میزنند و میگویند:

سیزده بدر سال دگر
خانهٔ شوهر بچه‌به‌بغل

جاها و چیزهای معروف

سرو کاشمر ـ معروف است که زرتشت دو شاخه کاج از بهشت آورد و بدست خودش یکی از آنها را در کاشمر و دیگری را در فارمد از قرای طوس کاشت. این دو قلمه بمرور زمان بی‌اندازه بزرگ و کهن میشوند و مردم به آنها معتقد بوده‌اند. می‌گویند که مرغان بیشمار بر شاخه های آن آشیانه داشته اند و در سایهٔ آن جانوران بسیار میچریده اند. شهرت این درخت که بگوش خلیفه متوکل عباسی میرسد حکمی به طاهر بن عبدالله که در آنزمان حاکم خراسان بوده مینویسد که درخت سروکاشمر را که در بست نیشابور بوده بریده بر گردونه ها بنهد و شاخه‌های آنرا در نمد گرفته بر شتران بار کرده به بغداد بفرستند. دسته ای از زرتشتیان که این حکم میشنوند پنجاه هزار دینار به‌طاهر وعده میدهند که این درخت را نبرد ولی طاهر درخت را می اندازد و بقول نگارنده تاریخ جهان نمای از مدت عمر آن درخت تا سنهٔ دویست و سی و دو (۲۳۲ هجری) هزار و چهار ـ

و پنجاه سال گذشته بود . .[۱] و چون آن درخت بیفتاد در آن حدود زمین بلرزید و به‌کاریز ها و بنا ها خلل راه یافت و اصناف مرغان بیرون از حد و حصر از شاخسار آندرخت پریدن کردند چنانکه هوا پوشیده گشت و مرغان بانواع اصوات خوش ، نوحه و زاری میکردند . . و چون این درخت به یک منزلی مقر خلیفه رسید غلامان ترک شب هنگام بر سر متوکل علیه اللعنه ریخته تن او را پاره پاره کردند[۲] .

سیاه سنگ ـ نام موضعی است در گرگان و در آنجا چشمه ای بهمین نام است که اگر جمعی بجهت آوردن آب با کوزه های متعدد بر سر آن چشمه روند و آب بردارند و برـ گردند و یکتن از آنها پای بر سر کرمی که بر سر راه آنهاست نهد آب آن مردم در کوزه ها تلخ میشود باید بریزند و دوباره رفته آب بردارند و پیشا پیش ایشان یکتن رفته آن کرمها را از پیش پای ایشان دور کند تا ایشان گذشته بمنزل برسند[۳] .

چاه باران ـ بونداد هرمزد کوه جایگاهی است که درو چاهی است چون امساک باران باشد و سالها بی آب اهل آن

۱ـ این حساب خیلی نزدیک بحقیقت بنظر می آید زیرا برحسب سنت زرتشتیان ازظهورزرتشت تا مرگ یزدگرد (۶۵۲ میلادی) ۱۲۳۰سال شمسی طول کشید (نامهٔ تنسرص۷۰ دیده شود) وبنابراین ازظهور زرتشت تا سال هجرت ۱۲۰۰سال میشود و بعلاوه۲۳۲سال دیگر که هفت سال‌اختلاف قمری وشمسی رااز آن حذف کنیم۱۴۲۵ سال میشود که با عدد مذکورفقط ۲۵ سال تفاوت دارد.

۲ـ فرهنگ انجمن آرا .

۳ـ قابوس نامه .

ناحیت سیر بسایند و در آن چاه افکنند از آسمان باران آید و آزموده اند که هر که سیر بساید در آنسال بمیرد[۱].

آب مرغان ـ نام چشمه ایست از کوهسار سمیرم و قمشه و آب آن چشمه را برای دفع ملخ بهر جا برند و به نیت هر ولایت که آن آب برداشته بشود و با کوزه با خود برند مرغ‌هائی که آنها را سار گویند از قفای آن آب روند و چون بدان مکان رسند که آب را در آن پاشیده اند سار بسیار گرد آیند و ملخان را به منقار بدو نیم زنند تا همگی کشته شوند و آن مزارع ایمنی یابد . . . . و خود در زمان توقف فارس دیدم که از شیروان بطلب آن آب بفارس آمده بودند و گویند شرط تأثیر آنست که آب را بر زمین نگذارند و بر سه پایه آونگ کنند و گاه برداشتن از چشمه بقفا ننگرند والله اعلم[۲].

گرز رستم ـ میگویند که رستم وقتی به تهران آمد از بی‌پولی مجبور شد گرز خودش را برای هفتصد دینار گرو گذاشت و نان خرید و درچهار سوق بزرگ برجستگی بدیوار است که گرز رستم مینامند. در اصطلاح نیز گفته میشود: اینجا تهران است و گرز رستم گرو نان.

ملک ری خاکش خوب نیست باین مناسبت که حکومت ری به ابن سعد دادند تا امام حسین را بکشد.

۱ـ تاریخ طبرستان.

۲ـ انجمن‌آرا. چشمه سار نزدیك قزوین همین اشتهار را دارد.

چشمه علی ـ نزدیک شاه عبدالعظیم را علی با ته عصایش پای کوه زده و چشمه جاری شده .

توپ مروارید ـ در میدان ارک جلو نقاره خانه قدیم توپی گذاشته بودند معروف به توپ مروارید که صاحب کشف کرامات بود مخصوصاً برای باز کردن بخت ، دختر ها را از زیر آن رد میکردند و عقیده عوام بوده که این توپ خودش از بوشهر تا تهران آمده است .

در رشت برای اینکه بخت دختر ها باز بشود آنها را به دباغخانه میبرند و پسر نا بالغ میآید دگمه تنکه آنها را باز میکند بعد قدری از آب دباغخانه بر میدارند میبرند منزل و سرشان میریزند .

منار سر برنجی ـ برای بخت گشائی دختران در اصفهان دختر ها میروند بالای این منار که در محلهٔ جوباره واقع شده روی پلهٔ آن گردو میگذارند و این ابیات را میخوانند :

منار سر برنجی — یه چیزی میگم نرنجی
میان من‌دسته میخواد — مرد کمربسته میخواد.

و در موقع بر گشتن گردو را میشکنند اینکار برای سفید ـ بختی هم خوبست [1] .

خاتون قیامت ـ در شیراز دختر ها برای اینکه بختشان

۱ـ اصطلاح : با دمش گردومیشکند . پا منار تهران نیز دارای همین‌خاصیت است درآنجا شمع روشن میکنند و نذر و نیاز میکنند .

باز بشود میروند در خاتون قیامت و دور هاون سنگی (جوغن) که در میان آن بناست میگردند.

شیخ بهائی ـ در اصفهان حمامی معروفست که شیخ بهائی آنرا طوری ساخته که با یک شمع گرم میشود. شب چهار شنبه دختر ها برای اینکه بختشان باز بشود و زنها برای سفید بختی با جام چهل کلید آب آنرا روی سرشان میریزند.

حمام پنجه علی ـ در یزد حمامی است باین اسم و معروف است که علی دستش حنائی بوده میخواسته برود بحمام دستش را زده به جرز پهلوی حمام و پنجه ای از سنگ در دیوار گذاشته‌اند میگویند این حمام احتیاج به سوخت ندارد.

قبر پیر پاره دوز ـ در اصفهان است و به دیوار واقع شده کسانیکه مراد میطلبند سنگهائی آنجاست که روی قبر میسایند اگر آن سنگها به سنگ قبر چسبید مرادشان داده خواهد شد و گره از کارشان برداشته میشود.

در کوه سهند در آذربایجان سقا خانه ای است که دو ظرف یکی طلا و یکی نقره در آنجاست معروفست هر کس آنها را بدزدد دو باره سر جای خودش برمیگردد.

در فومن گیلان نزدیک امامزاده ابراهیم کوه کوچکی است که معروف است در زمان مأمون سرخاب نام حاکم گیلان بوده وباعث قتل امامزاده شده است و بعد از معجزه امامزاده آنشخص بشکل کوه کوچکی سنگ شده و حالا کسانیکه بزیارت امامزاده

میروند در مراجعت برای ثواب یک تکه سنگ به آن کوه پرتاب میکنند.

سنگ شیر ـ در همدان برای اینکه بخت دختر ها باز بشود روغن میبرند و روی سنگی میریزند که شبیه شیر است و از قدیم بوده.

ابودردا ـ بنای گلی و گنبدی است که سر راه منار ـ جنبان واقع شده و مردم هر حاجتی که داشته باشند به آنجا میروند و آش رشته و آش برگ میپزند و یک آدمک کوچک با خمیر درست میکنند و در آن آش می اندازند که بعد آنرا به آب روان میدهند این آش در خراسان و شیراز هم معمول است در اصفهان بابا قاسم و کاغذ گر خانه نیز همین خاصیت را دارند[1].

گنبد خشتی ـ مقبره ای است که میگویند امامزاده محمد نامی در آنجا مدفون است این گنبد در محلهٔ نوغان مشهد واقع و در عهد شاه عباس ساخته شده برای بر آمدن حاجتها به آنجا یکمن نان و سی سیر ماست نذر حضرت عباس میکنند و این نذر توسط یکی از پیر زنهای کهنه گدا میان فقرا تقسیم میشود.

در محلهٔ چهار باغ مشهد سنگی است که می گویند علامت پنجهٔ امام بر آن میباشد و کوچه ای که سنگ در آن نصب شده کوچهٔ پنجه مینامند مردم در آنجا شمع روشن میکنند و صورت و سایر اعضای خود را به آن میمالند و از آن بهبودی میجویند.

۱ـ یك ابودردا هم با همین خاصیت درکاشان است.

پیر پالان دوز ـ در مشهد مقبره‌ای است که درزمان سلطان محمد خدا بنده بنا شده و در خیابان صفوی در کوچه شورواقع است ودر نزد اهالی مجرب میباشد .

شاه غیس ـ از شنبه اول سال تا سیزده شنبه ، آنجا بروند مرادشان داده میشود .

در فارس معمول است روی سنگ گور جوانمردان هیکل‌شیر درسنگ میتراشند چون شیر علامت زور ونیروست .

در زمان بروز وبا در کرمان و بلوچستان آش قل هوالله برای مادر وبا میپزند و یک من روغن بید انجیر نذر درخت کهور مینمایند[1] .

چشمه غلا دوش ـ به ارتفاع بیست ذرع در آنجا طاقنماها و حوضخانه و آثار خرابه دارد مشهور است که اینجا قصر ضحاك بوده .

نیاک ـ نزدیك عسك و آب گرم میباشد دیواری در کوه بنظر میآید که دور آن اطاقهای شبکه دار است معروف است بخانه های دیو سفید که در قدیم با رستم میجنگیده و مدخل‌آن چاهی است که کنار کوه واقع شده .

در امامزاده شاه یلمون کاشان چاهی در بغل ضریح واقع است که زنها برای خبر شدن از مسافر خودشان نیت میکنند و سرآن چاه میروند و در آن نگاه میکنند اگر تابوت بنظرشان رسید مسافرشان مرده است و اگر صورت خندان دیدند مسافر زنده است وآب آن چاه شفاست .

۱ـ میرزا آقاخان کرمانی.

در چهار فرسنگی کاشان در کوه سرک و جوشقان قله کوه درخت انجیر کهنی روئیده که آسمان گذار است و این درخت طرف توجه مردم میباشد . متولی مخصوص دارد و هر شب بپائین آن چراغ میسوزانند به آن نذر و نیاز میکنند . معروف است وقتیکه ابو لؤلؤ بطرف کاشان فرار میکرده پای این کوه که میرسد گرسنه اش میشود چون کفار او را دنبال کرده بودند و جرئت نمیکرده که در ده برود و بخدا متوسل میشود در آنساعت این درخت پر از انجیر میشود واوباین وسیله سد جوع میکند و بعد به کاشان میرود . برای‌انجیر این درخت سر و دست می‌شکنند و خواص بسیار برایش معتقدند چوب آنرا همراه بچه میکنند و میوهٔ آنرا هر گاه برای پیدا کردن اولاد زن و مرد بخورند مجرب است .

در زیر زمین مسجد جمعهٔ کاشان چاهی است که مردم معتقدند ازآن چاه به مکه راه دارد ودو روز بیشتر راه نیست ولی عجالتاً آن‌چاه گرفته شده و میگویند که یکروز مردی‌آمد از آن چاه بگذرد دید زنی مشغول رخت شوئی است آن زن متغیر شد و گفت که چرا مرد نا محرم بی خبر وارد شده است و امر کرد که ازین چاه کسی نرود . آن زن حضرت فاطمه بوده .

در عباس آباد کاشان که پشت مشهد واقع است امامزاده‌ای است که معروف است چند سال پیش دو نفر زن درآنجا گوشواره‌شان گم میشود و قسم میخورند همان ساعت صدای شرق سیلی میشنوند و می بینند که زبان آن زن باد میکند سیاه میشود و

از دهنش بیرون میآید و میمیرد. چون در آن مکان معجزه شده آن محل را میخرند و امامزاده میکنند و بدیوار یکطرف عکس حضرت کشیده شده و طرف دیگرش صورت آن زن را با زبان باد کرده اش بدیوار کشیده شده.

افسانهٔ هفتواد ـ نزدیک شهر کرمان قلعه‌ای است معروف به قلعه هفت دختران و میگویند که در زمان اردشیر پاپکان شخصی در آنجا بوده که هفت دختر داشته و کار آنان چرخریسی بوده. روزی یکی از آن دختران بشهر میرود که پشم بخرد در بین راه درخت سیبی می بیند که باد سیبهای آنرا بزمین انداخته بود یکی از سیبها را بر میدارد و در جیبش میگذارد وقتیکه بر میگردد و مشغول دوک ریسی بوده آن سیب در ماسوره چرخش می‌افتد. از آنروز ببعد حاصل کار او روز بروز بیشتر و بهتر می‌شود و از فروش آن در زندگی آنها گشایش بزرگی بهم میرسد. بعد ملتفت میشود می بیند که کرمی در ماسوره چرخ او پیوسته بزرگ میشده میفهمد که از دولت سر آن کرم بوده که به این دارائی و فراوانی رسیده اند، پس آن کرم را در صندوقی می‌گذارد و بناز و نعمت او را می پروراند تا بجائی میرسد که پدر دختر از زیادی مال و دولت بخیال یاغیگری می افتد و قلعه ای میسازد که هنوز آثار آن باقی است بنام قلعه دختر. اردشیر پاپکان برای سر کوبی او از پارس بطرف قلعه دختر قشون میکشد و جنگ سختی در میگیرد. ولی اردشیر در همه جنگها شکست میخورد وسبب شکست آن بوده که‌صندوق کرم را پدردختر جلولشکر

دشمن میآورده و از برکت آن بر دشمن چیره میشده . تا اینکه اردشیر نیرنگی بفکرش میرسد ، مقداری شراب با خودش بر می- دارد و بلباس چوپان نزدیک قلعه میرود و نی میزند و به پاسبانان قلعه شراب میدهد و در ضمن از آنها مکان صندوقی که در آن کرم گذاشته شده میپرسد . همینکه مست میشوند و بخواب میروند، اردشیر سر صندوق میرود و با شمشیرش کرم را میکشد و روز بعد قلعه را فتح میکند و بمناسبت آن کرم شهری که در آنجا بنا میشود کرمان نامیدند[١] .

چنار امامزاده صالح - می گویند در قدیم تجریش ده کوچکی بوده و پیر زن فقیری از اهالی آنجا با بچه های زیاد زندگی میکرده است شب عید نوروز همه ده چراغانی بوده وهمهٔ بچه ها لباس نو پوشیده بودند و خوراکیهای خوب داشتند مگر خانهٔ آن پیر زن که سوت و کور بود . یکی از آن بچه ها از پیر زن لباس نو میخواهد پیر زن برای اینکه دلش نشکند می گوید که غصه نخور فردا برای شما هم میآورند . دست برقضا پیر مرد همسایه شان از روی بام میشنود ، دلش میسوزد و میرود مقداری شیرینی و پارچه میآورد و در دالان خانه پیر زن می- گذارد . همینکه پیر زن آنها را می بیند دعا میکند که انشاءالله هر کس این ها را آورده هزار سال عمر بکند . آن پیر مرد در همان روز یك قلمه چنار در خانه اش کاشته بود ، سالها می-

---

١- کارنامهٔ اردشیر پاپکان ص٣٢ -٤٤ شاهنامهٔ فردوسی چاپ خاور چ٤ ص ١٠٤-١١٤ .

گذرد و آن قلمه بزرگ میشود و بعد خود آنمرد هم بمسافرت میرود. روزی یکی از اهالی تهران در خانه او مهمان بوده از تجریش و چنار بزرگ آنجا صحبت بمیان میآید آن پیر مرد اقرار میکند که آن چنار را او کاشته است و از دعای پیر زن او و درخت هزار سال عمر خواهند کرد.

سیاه گالش ـ نام چوپان جنگلی است که نیمه وحشی است و با سایر مردم آمیزش ندارد و گلهٔ گاو وحشی دارد و محلی که او زندگی میکند باین اسم معروف است که پناهگاه جانوران میباشد و در آنجا نباید بحیوانی آزار برسانند و یا شکار کنند و کسیکه جرئت این گستاخی را بکند سیاه گالش پاداش او را میدهد چه بسیار دیده شده شکارچیان بی اعتقاد که بدنبال جانوران در آنجا رفته اند و صبح مردهٔ آنها پیدا شده و یا به جانوری آزار رسانیده و بد بختی دامن گیرشان گشته. در ضمن معروف است که روز جمعه بازار، سیاه گالش بشکل پیر مردی آمده و کره میفروشد هر کس از کرهٔ او بخرد هرگز تمام نمیشود و پیوسته آن کره ری میکند ولی بمحض اینکه بکسی ابراز بکند که کره او ری میکند یا مال سیاه گالش است فوراً دبهٔ کره او خشک میشود.

شهر نیریز ـ معروف است که شاگردان افلاطون از او میپرسند آیا داروئی هست که پس از مرگ انسان دو باره زنده بشود. افلاطون دستوری به آنها میدهد که پس از مرگش آن داروها را بهم آمیخته روغنش را بگیرند بعد نعش او را در حمام

ببرند و آن روغن را بتن او بمالند تا زنده بشود . بعد از مرگش افلاطون را شاگردانش میبرند در حمام و مطابق دستور او رفتار میکنند . در آن لحظه ای که داشته دو باره جان میگرفته ندائی از غیب میآید که نریز ولی خود افلاطون میگفته بریز درین بین طاق حمام پائین میآید و خرابهٔ آن حمام در نیریز واقع است و سالی یکبار از آنجا ندا میآید : نریز بریز .

مورچه خور ـ میگویند وقتی که قشون اسلام بمورچه خور میرسد حکم بمورچه ها میشود که قشون کفار را بخورند[۱] .

مازندران ـ امیرالمؤمنین غذا خورده و سفره خودش را در مازندران تکان داده از اینجهت مازندران با برکت است .

کاشان ـ معروف است که مالک اشتر میخواسته جهنم بسازد اعلان میکند که گرمترین محل دنیا را باو نشان بدهند کاشان را باو معرفی میکنند و برای عذاب مردم میفرستد همهٔ عقربها و مار-های دنیا را در آنجا جمع آوری میکنند ولی عمرش کفاف نمیدهد و از اینجهت عقرب و مار در کاشان زیاد است .

کیگا ـ اهالی کیگا (دهی است سر راه فرح زاد به امامزاده داود) چپ هستند و علتش اینست که وقتی امامزاده داود فرار کرده به آنها سپرده که مکان او را بدشمن نشان ندهند کفار که میرسند از آنها پرسش میکنند اهالی کیگا نشانی امامزاده داود را نمی-گویند ولی چشمشان را به آنطرف چپ میکنند و از آنوقت چشمشان چپ میماند .

۱ـ بقول یکی از رفقا Inferiority Complex رجوع شود به اصفهان نصف جهان ص ۱۵ چاپ نخست .

داستان شهربانوـ بی‌بی شهربانو وقتیکه از دست کفار فرار کرده بخاك ری رسیده خود او سوار ذوالجناح بوده و دخترش بی‌بی زبیده پشت اوترك اسب نشسته بوده و آبستن بوده است در میان راه این شعر را مردم از تعجب میخوانده‌اند:

ای خداوند مانده‌ام در فکر،

دخترش حامله و مادر بکر.

کفار که نزدیك میشوند شهر بانو به زبیده میگوید تو اهل بیت عصمتی دست کفار بتو دراز نمیشود تو پیاده شو تا ذوالجناح بهتر بتواند برود او پیاده میشود و شهر بانو فرار میکند تا به کوه میرسد و همینکه نزدیك بوده بدست دشمن بیفتد، نصیحت شوهرش را بیاد میآورد که گفته بود همینکه کفار بتو نزدیك میشوند بگو یا هو، مرا در یاب. ولی از ترس اشتباهاً میگوید: یا کوه مرا در یاب. در هماندم کوه دهن باز میکند و شهر بانو با اسب میرود در کوه، فقط یك تکه از چار قدش از کوه، بیرون میماند. کفار که میرسند آنرا می بینند ولی چون تنگ غروب بوده سه تا سنگ روی آن تکه چارقد نشانه می‌ـ گذارند تا فردایش کوه را بشکافند ولی روز دیگر بقدرت خداوند تمام کوه سه سنگ سه سنگ رویهم گذاشته شده بوده بطوریکه کفار نشانی خودشان را گم میکنند و هنوز هم زوار که میروند به بی بی شهربانو نیت که میکنند سه تا سنگ را روی هم میگذارند.

همینکه کفار برمیگردند یك زن و شوهر سر غیبگاه

بی‌بی شهربانو متولی میشوند به‌زن متولی ازغیب وحی میشود که هر شب جمعه یك دیگ آب تمیز و یك قطیفه ویك قالب صابون بدون اینکه کسی بداند پشت در مقبره بگذارد . آن زن اینکار را میکند و صبح می بیند روی حوله یکمشت پول نقره گذاشته شده آن زن پولها را بر میدارد و هر شب جمعه اینکار تکرار میشود و با این پول زندگی میکند . این زن یك پسر داشته که برایش عروسی میکند و در هنگام مرگ به عروسش وصیت میکند که هر شب جمعه دیگ آب و قطیفه را پشت مقبره بگذارد . پس از مرگ او عروسش اینکار را ادامه میدهد ولی یکشب جمعه شوهرش سر میرسد و از اینکار آگاه میشود . نصف شب دختر با شوهرش پشت در می ایستند وقتی که بی بی مشغول آب تنی بوده ملتفت میشود که پشت در مرد است ندا میآید : آدمیزاد کور شو و مرا نبین . آن مرد فوراً کور میشود . بعد ازین قضیه آن زن این کار را ادامه میدهد و از قرار معروف هنوز زنده است . ازین رو مرد نباید وارد ضریح بی بی شهربانو بشود .

گنبد سبزـ مقبره ای است واقع در محلهٔ ارك مشهد که حلقه درویش‌ها و تریاکیان وحشیشی‌ها در آنجا تشکیل میشود و معروف است که (مؤمن) نامی در آنجا مدفون است و درویشها اعتقاد کامل به آنجا دارند . یکی از حشیشی‌ها در وصف این مکان لاهوتی گفته است :

(حشیشستان مشهد گنبد سبز است ، ای مؤمن !)

هارون ولایت ـ مقبرهٔ قدیمی است که در اصفهان که از

قرار معلوم یك نفر یهودی در آن دفن است و محل اعتقاد عوام میباشد. مکرم اصفهانی اشعاری راجع به آن گفته که چند بیت آن اینست:

یا هارون ولات معجزه رو گر و گرش کن.
خشت و لحد ملانصیر رو آجرش کن.
این رودخونه یه معدن ریگس درش کن.
که من هارون ولاتم که من لوطی‌ولاتم
آن بز که به پا قلعه بسی معجزه‌ها کرد[1].
ای هارون ولات آن بزچی را شترش کن.
آن زن که بدور حرم تو میزند لاس.
از توی حرم مش نخوچی پر چادرش کن.
که من‌هارون ولاتم که من‌لوطی ولاتم..

طاق علی - محلی است نزدیك کرمان در بالای کوه که یا علی بزرگ در سنگ حك شده. پائین کوه چشمه‌ای است و درخت کهنی در آنجاست که بـه آن قندیل آویزان کرده اند و دخیل بسته اند معروف است که علی آمده از آنجا بگذرد بـا شمشیرش کوه را از میان دو نیم کرده.

سنگ سیاه - نزدیك مراغه سنگی باین اسم معروف است که زنها برای اینکه بچه شان بشود از زیر آن رد میشوند و هر گاه مرادشان بر آورده شود آن سنگ خود بخود میلرزد.

تبریز در محلهٔ چرنداب در امام زاده ای زنجیری آویزان

۱- بز پاقلعه بزی بوده که در اصفهان شاخ او را طلا گرفته بودند وبه آن خیلی احترام میگذاشته‌اند بطوریکه آزادنه درخانه‌ها میرفته. معروف بوده که این بزبست نشسته بوده.

است ، زنها نیت میکنند و آن زنجیر را میکشند هر گاه در موقعی که آنرا رها میکنند بدور خودشان بگردند مرادشان داده میشود .

آب ماهی - قبر سعدی سیر گاه اهل شیراز است و در آنجا قناتی است که آب آن خواص بسیار دارد ، باطل سحر میباشد و آب تنی کردن در آن طرف توجه عامه است .

دروازه تنگ الله اکبر - محل اعتقاد اهالی شیراز است و روز اول ماه همهٔ مردم باید از زیر آن رد بشوند . در بالای آن قرآنی است که معروف است خود آن ۱۷ من وزن دارد و هر ورق آن نیز ۱۷ من وزنش است [۱] .

چاه مرتاض علی - در شیراز قبری است که در گودال واقع شده برای مراد و سلامتی شب چهار شنبه در آنجا دیگ جوش میخورند و سنگی بغل دیوار است که روی آن مهر نماز میگردانند اگر مهر روی سنگ چسبید مرادشان داده میشود.

بابا کوهی - در شیراز واقع شده و معروف است هر کس آنجا ساز بزند صدمه می‌بیند .

۱- یکی که قرآن مزبور را دیده میگوید بخط حسن‌بن بویه است (بهمین سبب باسم امام حسن نسبت میدهند) وسه چهارمن هم بیشتر وزن آن نیست .

افسانه های عامیانه

گاو زمین ـ زمین روی شاخ گاو است[1]. گاو روی ماهی است هنگامی که گاو خسته میشود زمین را از روی یك شاخش روی دیگری میلغزاند و همین سبب زمین لرزه میشود.

«... بعضی ذکر فرموده اند که زمین بر روی یك شاخ گاو است هروقتیکه آن شاخ خسته میشودآن گاو سرخودراحرکت میدهد و می‌جنباند و زمین را می اندازد بر روی شاخ دیگر و هر موضع از زمین که بر روی شاخ گاو قرار می گیرد آن قطعه زلزله میشود.[2]»

گاویست بر آسمان قرین پروین
یك گاو دگر نهفته در زیر زمین
گر بینائـی چشم حقیقت بگشا:
زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین

خیام

۱ـ بعقیدهٔ یونانیان زمین‌روی دوش‌اطلس Atlar است. درافسانه های آریائی گاو نمایندهٔ قوت ونیرواست و مقدس شمرده میشود.

۲ـ مجمع النورین ص ۲۵۰.

فرو شد بماهی و برشد بماه

بن نیزه و قبهٔ بارگاه.

فردوسی

من گاو زمینم که جهان بردارم؟

یاچرخ چهارمم که خورشید کشم؟

معزی

کهکشان راه مکه را نشان میدهد[1].

قوس قزح ـ نوسه یار نگین کمان یا کمان اژفندا کـ تیر کمان علی‌است. ابوریحان بیرونی در کتاب الهندمیگوید: «هندیان قوس قزح را کمان «اندرا» Indra رئیس میدانند همچنان که عوام آنرا کمان رستم میخوانند.» ابوالفرج رونی گفته:

چون تیغ زند آفتاب رایت   برابر بگرید کمان رستم.

هر گاه سرخی قوس قزح زیاد باشد نشان خونریزی است اگر سبزی آن زیاد باشد علامت خرمی است و زردی آن که زیاد باشد علامت ناخوشی است. هر گاه در هنگام رؤیت آن سرشان را بازبکنند موی سر را پر پشت میکنند[2].

۱ـ مجموعهٔ ستاره‌های کوچکی که مانندخط‌کاه‌پاشیده‌میباشد وباسم کهکشان معروف است برطبق افسانهٔ یونانیGalaxie راهی‌است که ازآنجا به‌کوشک ژوپیتر میروند. مردمان سیام کهکشان را «جادهٔ فیل سفید» میدانند، اسپانیولی‌ها «جادهٔ سانتیاگو» وترکها معتقدند که «راه زوار» است.

۲ـ «عکس کوه قافست که آن‌هفت‌قله است هرقله ازیکی‌ازجواهرات‌برنگ آنهاست. پس اگرسرخی این‌قوس غالب‌باشد دال‌برقتل وجنگ کند واگرسبزی‌غالب باشد به‌ارزانی واگرزردی بیماری حکم کند» جنات الخلود.

باران ـ با هر قطرهٔ باران یک فرشته همراه است ملکی در آسمان است که هزاردست دارد وهردستی هزار هزار انگشت‌دارد و آن ملک مأمور شمردن چکه های باران است [۱].

آسمان غره ـ خدا بفرشته ها امر میکند که ابر ها را برانید و آنها تازیانه به ابر ها میزنند و ابر ها نعره میکشند و در موقع آسمان غره برق که میزند همان تازیانهٔ فرشته هاست و بروایت دیگر خدا فرشته ها را شلاق میزند و آنها فریاد می کشند و بروایت دیگرفرشته ها روی ابر ارابه میگردانند.

تیر شهاب ـ شیطان که کونهٔ پا هایش را بهم میمالد الخناس میریزد. این الخناسها روی دوش یکدیگر سوار میشوند و میروند بآسمان هفتم به بینند چه خبر است. خدا امر میکند یکی از آنها را تیر بزنند آنوقت همه شان میریزند.

ستاره زهره ـ « زنی فاحشه بوده که نزد هاروت و ماروت سحر آموخته و بقوهٔ سحر و جادو بآسمان بالا رفته و در آنجا خداوند او را بصورت زهره مسخ کرده » [۲].

نور باران ـ شهاب ثاقب امام زاده ها هستند که به دیدن یکدیگر میروند. درآنوقت هر نیتی که بکنند برآورده میشود.

ماه‌وخورشید ـ ماه مرد است و خورشید زن [۳] ماه به ـ

۱ـ ابونواس شاعرعربی زبان ایرانی‌را که این عقیده را مسخره میکرده‌است عرب هاتکفیر کردند چون درهنگام شراب نوشیدن ساغرخودرا زیرباران‌نگهمیداشته و میگفته که میخواهم ملائکه بشراب من‌داخل شود.

۲ـ سه مکتوب یاصد خطابهٔ میرزاآقا خان کرمانی.

۳ـ درترانهٔ عامیانه صفت خانم بخورشید داده شده.

خورشید «خانم» آفتو کن. اوسانه ص۳چاپ نخست

خورشید گفته : تو شب در بیا تا نامحرم ترا نبیند . خورشید گفته : هر کس مرا نگاه بکند گیسم را میزنم توی چشمش . یکروز دست ماه سوزن بوده و میخواسته با خورشید معاشقه بکند خورشید گیسش را میزند در چشم ماه و او کور میشود ماه هم سوزن هائی که در دستش بوده بصورت خورشید میپاشد و از آن‌ـ وقت نمیشود بخورشید نگاه کرد چون سوزن بچشم میزند .

خسوف و کسوف ـ ماه یا خورشید که میگیرد برای این است که اژدها آنرا در دهن خودش می گیرد[1] برای اینکه اژدها بترسد و آن را قی بکند باید آتشبازی بکنند ، ساز بزنند ، تیر خالی بکنند ، تشت بزنند آنوقت اژدها میترسد و آنرا رها میکند . اگر در موقع خسوف یا کسوف ماه یا خورشید سرخ یا ارغوانی بشوند در آنسال خون خواهد شد .

گوهر شبچراغ ـ جواهر گرانبهائی است که در تاریکی میدرخشد و آن چیزی است باندازهٔ تخم مرغ که در بینی گاوی است که در دریا زندگی میکند . شبها در خشکی میآید فین میکند و گوهر شبچراغ از بینی او افتاده در روشنائی آن چرا مینماید . نزدیك صبح دو باره گوهر شبچراغ را در بینی خودش بالا کشیده و در دریا میرود .

---

۱ ـ همیدون مادرم رامژدگان خواه که رسته شد ز دست اژدها ماه
ویس ورامین

بروی بچهٔ مسگر نشسته گرد زغالی صدای مس بفلك میرود که ماه گرفته
فتحعلی شاه

بختک ـ بختک یا فرنجک کنیز اسکندر بوده وقتیکه کلاغ نک زد بمشک آب زندگی و بر زمین ریخت[۱] بختک سر رسید یکمشت از آن آب جمع کرد و خورد اسکندر خشمناك شد فرمان داد بینی او را بریدند و بینی از گل برایش درست کردند این بختک گنج سراغ دارد و کسی که در خواب بحالت کابوس میافتد همین بختک است که خودش را روی‌آن‌شخص می اندازد و کسی که خوابیده باید کوشش بکند تا در تاریکی بینی او را بگیرد آن وقت بختک از ترس این که مبادا بینیش کنده شود نشانی گنج را خواهد داد[۲] ولی بمحض اینکه سر انگشت را تکان بدهند کابوس مرتفع میشود یعنی بختك فرار میکند.

غول بیابانی ـ دیوی است که دور از آبادی در کوهها و بیابانها زندگی میکند و بهر شکلی که بخواهد در میآیدو مردم را از راه در میبرد. کسیکه در بیابان تنها بخوابد کف پای او را آنقدر میلیسد وخونش‌را میخورد تا بمیرد.

ذکر بعضی شیاطین ـ و مشهور ترین ایشان غول است و گویند کسی که سفر کند وشبها در بیابان تنها باشد متعرض او شود وخواهد که او را هلاك کند و گویند که چون شیاطین استراق سمع کنند باریتعالی ایشان را دفع کند بشهب، بعضی‌بسوزند و بعضی بدریا افتند و نهنگ شوند و بعضی به بیابانها غول شوند...

۱ـ اشاره به افسانه رفتن اسکندر بظلمات وآوردن آب حیوان.

۲ـ اصطلاح: دماغش را بگیری جانش در میرود.

و کسانی که غول دیده‌اند از سر تاناف برشکل انسان وازناف تاآخر بر شکل اسب و سمهای او چون سم خر وبعضی ازصحابهٔ رسول گفت که غول را دیدم درسفره شام و در اخبار وراد است و مشهور است و او دیویست بر شکل زنان و در بیشه ها از آن بسیار باشد و اگر بر کسی ظفر یابد با او بازی کند چنانکه گربه باموش و اگر کسی را بیند که صورت خوب دارد بروی مفتون شود و او را زحمت دهد[1].»

دوالپا ـ دوال پا پیر مردی است که دم جاده نشسته گریه میکند و هر رهگذری که میرسد باو التماس کرده میگوید مرا کول بگیر از روی نهر آب رد کن. هر کس او را کول بکند یکمرتبه سه ذرع پا مثل مار از شکمش درآمده دور آنکس می‌پیچد وبا دستهایش محکم او را گرفته فرمان میدهد: کار بکن بده بمن. برای اینکه از شر او آسوده بشوند باید او را مست کرد[2].

« در کتاب عجایب البحار نقل از یعقوب بن اسحق کرده که در جزیرهٔ سگساران میرفتم درختان بسیار دیدم نزدیك رفتم در زیر آن درختها مردمی را دیدم نشسته بصورت خوب نزدیك ایشان نشستم و زبان یکدیگر نمیدانستیم یکی از ایشان دست بر گردن من نهاده تا مرا خبر بود بر گردن من‌نشسته بودو پایها بر من پیچیده و مرا برانگیخت ومن قصد کردم او را از

۱ـ عجایب المخلوقات ص۷۶.
۲ـ بقصه سفرهای سندباد بحری در کتاب الف لیله‌ولیله رجوع شود.

گردن بیندازم روی مرا بناخن بخراشید گفت او را میگردانیدم و ثمرهٔ آن درختها میچیدم و میخوردم و آنهم چیزی از ثمرهٔ درختها میخورد و با اصحاب خود می‌انداخت تا ایشان میخوردند واو را بزیر درختها گردانیدم چوبی از شاخ درخت درچشم او بگرفت و کور کرد قدری انگور بگرفتم و سنگی یافتم در او حفره بود در آنجا عصیر کردم پس بدو اشارت کردم که بخور آنرا بیاشامید و مست شد و پایهایش سست شد بینداختمش و از آنجا نجات یافتم»[۱].

هاروت وماروت ـ[۲] «... چنین روایت کنند از رسول خدا که ملائکه عصیان بنی آدم مشاهده کردند و گفتند:

۱ـ عجایب المخلوقات.

۲ـ «هاروت وماروت اسامی دوبت قدیمی‌است که درقدیم الایام اهل‌ارمنستان آنها را پرستش مینمودند زیرا درتصنیفات مورخین ذکراین دومعبودیافت میشود که بتلفظ ارمنی هوروت‌وموروت نامیده‌اند چونکه یکی‌ازمصنفین ارمنی‌چنین‌نوشته‌است»:

« البته هوروت وموروت دلاوران اغری‌طاغ وآمینابیغ وشایدالههٔ دیگرنیز که‌هنوزبرمامعلوم‌نیست‌مددکاران‌اسپاندارامیت‌خدای‌ماده‌میبودندـ آنهامعاونان‌برومندی وموجدان محسنیه زمین‌بودند.» و دربیابان این‌فقره بایدمعلوم گردد که‌اسپاندارمیت آن‌خدای ماده بوده که درایام‌قدیم‌درایران‌نیزپرستیده میشد زیرا زرتشتیان‌اوراروان زمین‌می‌انگاشتند وگمان میبردند که اوجمیع محصولات نیکوراازخاك میرویاند ـ و اهل ارمستان‌آمینابیغ را خدای تاکستانها میگفتند و هوروت وموروت را مدد کاران روان زمین مینامیدند زیرا که‌آنها را ارواحی می‌پنداشتند که بربادها مطلعند وبادها را مجبور میسازند که ابرهای آورنده باران را فراهم‌آورده و بر سر آن کوه بلند که اغری طاغ میگویند زده برزمین باراند... درکتب قدیمه اهل‌هنودنیزمرت‌هااکثر اوقات مذکورند و هنودآنها را خدایان طوفانها و باد های شدید می‌انگاشتند..» ینابیع الاسلام ص۸۶ـ۸۷ـ۸۸.

ما اقل معرفة هولاءِ بعظمةالله باریتعالی گفت: اگر شما در این حالت باشید که ایشان هستند معصیت کنید. ایشان گفتند: کیف هذا و نحن نسبح بحمدك. باریتعالی فرمود که دو ملك اختیار کنید ایشان را بزمین بفرستاد و شهوت بنی آدم در ایشان آفرید و معصیت از ایشان ظاهر شد. پس ایشان را مخیر گردانید میان عذاب دنیا و آخرت یکی با آن دگر نظر کرد و گفت: چه میگوئی؟ او گفت عذاب دنیا منقطع شود و عذاب آخرت نه، پس عذاب دنیا اختیار کردند و در روایت دیگر آمده است از ابن عباس که هاروت وماروت هر دو مسلسل و معکوس آویخته اند در چاهی بزمین بابل تا روز قیامت و در روایت دیگر آمده است که باریتعالی ایشانرا گفت: انی ارسل بکما رسولان الی الناس و لیس منی. ایشان را بزمین فرستاد و گفت که احتراز کنید از شرك و قتل و سرقت و زنا. کعب الاخبار گوید که یك روز بر ایشان نگذشته بود که هر چهار معصیت از ایشان صادر شد.

خر دجال ـ دجال پالانی دارد که هرشب میدوزد و صبح پاره میشود روزیکه دنیا آخر میشود خر دجال از چاهی که در اصفهان است بیرون میآید هر مویش یك جور ساز میزند، از گوشش نان یوخه میریزد و بجای پشگل خرما میاندازد هر کس بدنبال او برود به دوزخ خواهد رفت[۱].

۱ـ درمیدان کهنهٔ اصفهان چاهی دردکان عطاری وجود دارد که معروف به چـاه دجال است.

«از همهٔ الاغها بدتر خر دجالست که آن ملعون روزخروجش بر آن خر سوار میشود. رنگ آن خر سرخ است چهار دست و پایش ازرق است سر و کلهٔ او بقدر کوه بزرگی میباشد پشت او موافق سر اوست. گامی که برمیدارد نزدیك شش فرسخ راه طی میکند. این روایت زبدة المعارف بود. از موی حمار صدای ساز بگوش های مردم میرسد، سرگین که می‌اندازد انجیر و خرما بنظر میآید، قدخود دجال بیست ذرعست، در فرق سر دو چشم دارد و شکاف چشمها بطول و درازی اتفاق افتاده، یك چشم او کور است صورت دراز و آبله بر صورت دارد..[1]»

نسناس ـ دیو هائی هستند بشکل آدمیزاد که نصف تنه از طول بدن دارند و بر یك پای جست میزنند و زبانشان زبان عربی است[2].

«نسناس در نواحی عدن و عمان بسیار است وآن جانوری است مانند نصف انسان که یك دست ویك پا و یك چشم دارد و دست او بر سینهٔ او باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده میخورند[3] مؤید این سخن است آنچه امام علامهٔ محقق زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در آثار البلاد در خصوص نسناس ذکر میکند و آن از اینقرار است: شحر ناحیه ایست میان عدن و عمان بر ساحل دریا که

۱ـ مجمع‌النورین ص۲۱۹.

۲ـ در قصه‌های عامیانه نیم سوار و در کتاب بوند هشن نیز اشاره به نیم‌آدم شده است.

۳ـ غیاث اللغات.

عنبر شحری بدانجا منسوب است زیرا که این جنس در سواحل آنجا پیدا میشود و در آنجا جنگلهای زیادی است که در آن نسناس موجود است از یکی‌اعراب حکایت کرد و گفت به شحر وارد شدم و پیش یکی از بزرگان آنجا منزل نمودم پس در بارهٔ نسناس از او پرسیدم گفت ما او را صید کرده میخوریم و او حیوانیست مانند نیمه تن انسان ویک دست و یك پا دارد و همچنین تمام اعضای دیگرش نصفه است. گفتم من میل دارم او را ببینم. پس بغلامان خود گفت یك نسناس برای ما شکار کنید. چون فردا شد یکی را آوردند که صورتش مثل صورت انسان بود جز آنکه نیم صورت داشت و یك دست برسینه‌اش داشت و همچنین یك پا. چون مرا دید گفت: «انا بالله وبك» یعنی پناه من بخداست و بتو. پس گفتم او را رها کنید. گفتند هان بحرف او غره مشو که او غذای ماست ولی من دست بر-نداشتم و اصرار کردم تا او را رها کردند پس مثل باد گریخت و در رفت. چون مردی که من پیش او مهمان بودم باز آمد بغلامان خود گفت: مگر من بشما نگفتم که چیزی برای ما صید کنید؟ گفتند صید کردیم ولی مهمان تو او را رها کرد. پس خندید و گفت: والله که ترا گول زده است. وبغلامان خود حکم کرد که روز بعد بشکار بروند وبا سگها رفتند ومن هم با آنها بودم تا در آخر شب بجنگلی رسیدیم بناگاه دیدم یکی بعربی میگوید: ای ابو مجمر صبح درخشید و شب سپری شد بشتاب به پناهگاه. یکی دیگر جواب داد: بخور و باک

مدار. پس غلامان سگها را پی آنها انداختند و دیدم ابو مجمر را که دو سگ بدو آویخته‌اند ... ولی آن دو سگ او را گرفتند و چون میزبان بر حسب عادت خود حاضر شد ابو مجمر را بریان شده آوردند. و نیز ابن الکیس النمری روایت کرده گفت که ما در قافله ای بودیم و راه را گم کردیم در جنگلی افتادیم بر کنار دریا که اول و آخرش پیدا نبود بناگاه یك پیر مرد بلند بالائی را دیدم مانند درخت خرما که نصف سر و تن و یك چشم و یك پا داشت و مثل اسب میدوید و شعر عربی می‌خواند[۱].

یأجوج و مأجوج ـ مردمی هستند که قد کوتاه و گوش بزرگی مانند گوش فیل دارند که بزمین میکشند. این نژاد اسباب اغتشاش دنیا شد، اسکندر ذوالقرنین سد محکمی جلو آنها بست تا نتوانند خارج بشوند. این سد از هفت جوش است. عرض دیوار هفت هزار سال راه است و کار یأجوج و مأجوج از سر شب تا صبح اینست که دیوار آن سد را میلیسند دم صبح این دیوارکلفت بنازکی مو میشود ولی در همانوقت خوابشان می گیرد و دو باره دیوار عرضش بهمان کلفتی اولش می‌شود[۲].

« یأجوج و مأجوج و ایشان قومی‌اند که عدد ایشان جز خداوند نداند و قامت ایشان بقدر قامت مردم بوده ایشان را

۱ـ اقتباس از مجلهٔ کاوه شمارهٔ ٤ و ٥ سال اول دورهٔ جدید ص ٦.
۲ـ بقول حمزه اصفهانی اسفندیار دیواری جلو ترکها کشید.

اذناب و مخالف بود همچون سباع یکی از ایشان بسیاری بزاید و معاش ایشان چیزها باشد که از دریا بکنار افتد . . . دیگر منسك و ایشان قومی‌اند در جهت مغرب بقرب یأجوج و مأجوج وگوش ایشان چون گوش فیل بود ، هر گوشی چون گلیمی یکی فرش سازند و دیگری لحاف . »[1]

جابلقا وجابلسا ـ « چنین روایت است که خدا دو شهرستان آفریده یکی بمشرق و یکی بمغرب و آنکه بمشرقست جابلقا و آنکه بمغربست جابلسا[2] و در هر شهرستان دوازده هزار در است ، از دری تا در دیگر یك فرسنگ است . در آن شهرستان چندان خلق‌اند که هر دری را ده هزار کس پاسبان بوده و نیز هرگز نوبت بدیشان نرسد و اگر چندین خلق بمشرق و مغرب نبودندی هر شبی که آفتاب بدان چشمه فروشدی و بامداد که برآمدی همه خلق عالم بشنیدندی ولیکن از بانگ و غلغله آن شهرستان بانگ بر آمدن نشنوند و آن خلایق همه مؤمن‌اند و آنها که در شهرستان مشرقند از بقیت قوم عادند که بر هود پیغمبر گرویده بودند و آنانکه بمغربند از قوم ثمودند که بصالح گرویده بودند و در پس آن شهرستان سه امت است یکی را منسك خوانند و یکی را تافیل و سیم را تاریس و پس از ایشان

۱ـ عجایب المخلوقات .
۲ـ سخن کزروی دین گوئی چه سریانی
مکان کز بهرحق جوئی چه جابلقا چه جابلسا
سنائی

یأجوج و مأجوج درشب معراج ایمان نیاوردند ولی ساکنین جابلقا و جابلسا ایمان آوردند. سه قوم دیگر نیز که پشت جابلقا و جابلسا سکنی دارند کافر ماندند».[۱]

مطابق «سودگرنسك» کیکاوس هفت مکان ساخت[۲] یکی از طلا دو تا از نقره دو تا از پولاد و دو تا از بلور و در این دژ دیوان مازندران را حبس کرد تا باین وسیله از شرارت آنها جلوگیری بنماید. این هفت کوشك افسون شده بوده‌اند زیرا هر کس که پیرو ناتوان میشده و نزدیك بمرگ بوده هرگاه او را دور این دژها میگردانیدند دوباره نیروی نخست را بدست میآورده و جوان پانزده ساله میشده. در بوندهشن ایرانی چاپ انگلساریا ص ۲۱۰ مینویسد که مکان کیکاوس تشکیل یافته بود از یك کوشك طلائی که نشیمنگاه خودش بوده و دو خانهٔ بلورین که برای اسبهایش بوده و دو تا از پولاد که برای گله و رمه‌اش بوده است. در همانجا میگوید:

«اوش هرومزك و خانیك انوشك اگرازش تازنکی زرمان ترویند کوکه زرمان مرد پذین در اندر شون اپرناك پانزده سالك بذان در بیرون آید و مرگی ازو بزد.» یعنی: و از آن هر چه چشیده شود و نیز (کسیکه از آن چشمه بچشد) چشمه

۱ـ تاریخ طبری.

۲ـ عدد هفت دارای خاصیت و اعتبار مخصوص است و در همهٔ افسانه ها و قصه های قدیمی به‌آن برمیخوریم در قصه‌ها هفت کفش‌آهنی وهفت عصای‌آهنی، هفت آسمان، هفت‌روزهفته، هفت‌رنگ، هفت گنبد بهرام، هفت‌خوان رستم، هفت‌سین، هفت دختران، هفت اختران، هفت کشور وغیره.

بی مرگ کند. اگر از آن بگذرد کسیکه سال او را ناتوان کرده یعنی که مرد سالخورده ازین در داخل شود جوان پانزده ساله از آن در بیرون آید و مرگ ازو بگریزد.»[۱]

گنگ دز ـ در روایات پهلوی در بوند هشن و در یشتها (۵۱ ـ ۵٤) آمده که این قلعه در شمال و در میان کوه ها واقع شده و رودخانه «چهرمیان» از آنجا میگذرد و خورشید چهر یکی از پسران زرتشت در آنجا منزل دارد. این قلعه همیشه بهار روی سر دیوان ساخته شده ولی کیخسرو آنرا بر زمین استوار کرد و در آنجا هفت دیوار ساخت، یکی از طلا یکی از نقره، پولاد، برنج، آهن و بلور و سنگهای گرانبها و در آنجا جاده‌هائی دارد که هفتصد فرسنگ درازی آنست و پانزده دروازه بطوری که اگر بخواهند از دری بدر دیگر بروند در ماه بهار ۲۲ روز راه است.

در روایات هفت دیوار را با تغییر کمی نوشته: یکی از سنگ یکی از پولاد، یاقوت وغیره در قلعه ۱٤ کوه است که هفت رودخانه از آن میگذرد و زمین آن بقدری حاصلخیز است که هرگاه خری آنجا بشاشد در همان شب سبزه به بلندی آدم سبز میشود. هر کدام ازین پانزده در به بلندی پنجاه مرد است و مسافت این درها بهم هفتصد فرسنگ میباشد. سیاوش گنگ دژ را روی «کامار» بیادگار کیانیان ساخت کیخسرو آنرا در تحت تصرف خودش در آورد و آن پادشاه پشتوتن و بی مرگ شد

۱ـ بی‌شباهت به افسانهٔ ظلمات وآب حیات اسکندر نیست.

وپیری و رنجوری از او زدوده گشت . مردمان گنگ دژ خوشبخت زندگی میکنند ، پارسا و پرهیزکارند و به ایرانشهر بر نمیگردند مگر زمانیکه پشوتن آنها را راهنمائی بکند و برضد دشمنان ایرانشهر برانگیزد و باین وسیله در روز رستخیز کمك بزرگی در پیروزی و غلبه هرمزد و امشاسپندان بر دیوان خواهند شد.»[۱]

چنین بدست میآید که گنگ دز قرینهٔ قلعهٔ کیکاوس در کوه البرز است و کوه البرز همان کوه قافست که در افسانه‌ها و قصه‌ها شهرت تام دارد.

کوه قاف ـ «کوه قاف زمرد است در (میان) دنیاست و دنیا دو دشت است و یك کوه طرف یمین کوه دشت افرتپان سیاهان که دشت گرمسیر میباشد طرف یسار این کوه دشت سرد سیر ترکان تنگ چشم مردم خوار میباشد وسط این کوه محل پریان است.»[۲]

«در عرائس المجالس ص ۷ ـ ۸ آمده : خدای تعالی کوهی عظیم از زبرجدی سبز آفرید که سبزی آسمان از آن است آن را کوه قاف میگویند ، پس بآن تمام آنرا (یعنی تمام زمین را) احاطه نمود و این آنست که خدا به آن قسم خورده گفت : ق والقرآن المجید . و در قصص الانبیاء (ص ۵) گفته شده است که روزی عبدالله ابن سلام از حضرت محمد پرسید : فراز

۱ـ Christensen-Les Kayanides

۲ـ ازنسخه خطی سلامان وابسال .

زمین از چیست ؟ گفت از کوه قاف . گفت : کوه قاف از چیست ؟ گفت : از زمرد سبز و سبزی آسمان از آنست . گفت : بالای کوه قاف چه مقدار است ؟ گفت : پانصد ساله راه است . گفت : گرداگرد وی چنداست ؟ گفت : دو هزار ساله راه است انتهی . »[۱]

اژدها ـ گنج قارون که هفت خم خسروی بوده[۲] بزمین فرو رفت و پاسبان آن اژدهائی است که روی آن خوابیده است .

« اژدها جانوری عظیم خلقت هایل منظر و فراخ دهان بسیار دندان و روشن چشم ، دراز بالا ست و در اوایل مار بوده و بمرور ایام اژدها شده و شکل گردانیده و درین معنی گفته اند : که اژدها شود از روزگار یابد مار . صاحب عجایب المخلوقات گوید که چون مار را درازی به سی گز و عمر بصد سال رسد آنرا اژدها خوانند و بتدریج بزرگ میشود تا چنان گردد که بر خشکی حیوانات ازو ستوه شوند حقتعالی او را به دریا افکند و هیکلش در بحر بزرگ میشود چنانکه بالایش بده هزار گز رسد دو پر مانند ماهی برآرد و حرکتش سبب موج دریا شود و چون ضررش در بحر نیز شایع گردد حقتعالی او را بدیار یأجوج و مأجوج افکند تا خورش ایشان شود . حسن سیرت قوم یأجوج و مأجوج را از اینجا باید قیاس کرد که چون اجزای وجود ایشان از گوشت حیوانی چنین سلیم بود لاجرم چنان نیکو سیرت باشند .

۱ـ ینابیع الاسلام ص۱۱۱ .

۲ـ قارون هلاك شد که چهل خانه گنج داشت . سعدی

خوردن دل اژدها دلیری فزاید و حیوانات مسحرا کل او شوند پوستش بر عاشق بندند عشقش زایل شود . سرش هرجا دفن کنند در حال آن موضع نیکو شود .[۱] »

« اژدها مار بزرگ و لقب ضحاك است . مؤلف گوید ضحاك را اژدها می گفته‌اند . نوشته اند به بابل پرورش یافته و جادوئی آموخته روی خود را بر صورت اژدهائی بر پدر مینمود پدر او از علم جادوئی ممانعت کرده دیوی که معلم او بوده گفت اگر خواهی ترا جادوئی آموزم پدر را بکش وی پدر خود را کشته و بسیار خونها بناحق ریخته و اورا اژدها میخوانده‌اند پس عربان ازدهاق خواندند و معرب کردند ضحاك شد[۲] » .

ققنس ـ « معروفست بزمین هند میباشد منقار دراز دارد و در او سوراخهائی بسیار است و از هر یکی آوازی دیگر بیرون میآید . چون در صفیر آید از خوشی آوازش هیچ جانور نتواند گذشت و او را توالد نیست و ایشان نر و ماده میباشند بوقت رحیل بالهای بیشمار بهم زنند از صدمهٔ بالهایشان آتش درافتد و مشتعل شود و هر دو سوخته گردند و باران در خاکستر افتد و کرم پیدا شود و از آن خاکستر میخورد تا بزرگ شود و ققنس دیگر گردد ساز ارغنون را ازآواز آن مرغ اخراج کرده‌اند[۳] . »

۱ـ نزهة القلوب ص ۱٤٦ .

۲ـ فرهنگ انجمن آرا .

۳ـ نزهةالقلوب . این‌افسانه ازافسانه یونانی مربوط بمرغ فنیکس Phénix گرفته شده ولفظ ققنس هم مأخوذ ازفنیکس است .

« ققنس مرغی است در بلاد هندوستان هیزم بسیار از برای آشیانه گرد کند و منقار بر منقار ماده ساید از آن آتش افروخته شود و هر دو بسوزند آنگاه باران بر خاکستر ایشان بارد باز هر دو پدید آیند و جناح ازخاکستر برافشانند »[۱].

« .. و گویند آن فرشته که گردون آفتاب کشد بصورت اسپست آلوس نام[۲] اما آلوس آن اسپست که گویند آسمان کشد و گویند دور بین بود و از دور جایی بانگ سم اسبان شنود وبسختی شکیبا بود ولیکن بسردسیر طاقت ندارد و بداشتن خجسته بود و لیکن نازك بود. »

سمندر ـ « جانوری معروف است که در آتش نسوزد و بعضی گفته‌اند که در آتش متکون میشود و چون بیرون آید بمیرد و بعضی آنرا بترکیب موش دانسته اند و بعضی طایر پنداشته‌اند و آنرا سامندر نیز گویند. . در تحفه گفته که جانوری است شبیه بمار و دست و پا دارد اما دستهای کوتاه و بطی الحرکه است و ابلق از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و تجربه کرده‌اند که پوست آن در آتش نسوزد و آتش در خود آن تأثیر نمیکند و اگر او را در تنور افروخته اندازند آتش تنور را افسرده کند و یك مثقال آن از سموم قتاله است. بغایت گرم و خشك و مقرح جلد او متعفن و یا زهر آن تخم سنگ پشت است و آن را بترکی (ایلان اغوویرن) گویند و نام یونانی

۱ـ عجایب المخلوقات .

۲ـ نوروزنامه ص ۵۱ .

آن سالاماندرا[۱] است و اینکه در پارسی مشهور شده مخفف آن اسم است[۲].

عوج بن عنق- بقدری بلند بوده که ماهی را از دریا در میآورده و جلو خورشید برشته میکرده و میخورده. یکروز منیت کرد بخودش بالید و گفت: مخلوقی بلند تر از من نیست. هنگام شکارش که رسید دست کرد در دریا کمر ماهی را گرفت بیرون کشید و برد جلو خورشید وقتیکه نگاه کرد دید سر و دم ماهی در دریاست ترسید و ماهی را ول کرد[۳].

سیمرغ - «در عجایب المخلوقات آمده (سیمرغ) مرغی قوی هیکل است چنانکه فیل را به آسانی در رباید و آنرا پادشاه مرغان گفته‌اند از جهت آنکه صید کند بقدر کفاف خود و باقی به حیوانات گذارد و باز سر نیم خوردهٔ خود نرود و این صفت پادشاهان است و آنرا یکهزار و هفتصد سال عمر گفته‌اند و بعد از سیصد سال خایه نهد و در بیست و پنج سال بچه از خایه بیرون آید و در تفسیر کلینی آمده که عنقا در اول بمیان مردم بودی و بخلایق ایذا رسانیدی تا در زمان حنظله پیغمبر عروسی را با حلی و حلل در ربود پیغمبر در حق او این دعا کرد: الهم خذها و اقطع نسلها و تسلط علیها افة. حقتعالی آتشی بفرستاد

۱- Salamandra .

۲- فرهنگ انجمن آرا .

۳- ونیز رجوع شود به عجایب المخلوقات .

تا آنرا بسوخت و از او جز نام نماند . . . »[۱]

پس از این مقدمه مؤلف نزهة القلوب یکرشته اطلاعات عجیب و غریب و ساختگی از سیمرغ میدهد که قابل ذکر نمی‌باشد ولی آنچه که در میان عوام شهرت دارد ، در افسانه های ایرانی دو سیمرغ میباشد : یکی آموزگار و نگهبان رستم و دیگری مرغ بزرگی که اسفندیار او را کشت . مطابق شاهنامه سیمرغ نخستین ، روی کوه البرز (کوه قاف) دور از مردم آشیانه داشته و با مردم آمیزش نمیکرده و در هنگام پروازش هوا تیره و تار میشده . زال که بدنیا آمد پدرش سام فرمان داد تا او را سر راه گذاشتند ، سیمرغ زال را به آشیان خود برد ، پروراند و تربیت کرد چون سیمرغ دارای قوهٔ نطق بود به‌زال حرف زدن را آموخت و بعد ها که زال را به پدرش رد کرد در موقعی که از او جدا شد یك چنگه از پرهای خودش بزال داد تا هر وقت محتاج کمك سیمرغ باشد و یا در امری در ماند از آن پرها آتش بزند[۲] یکبار در هنگام زادن رستم نامی و بار دیگر در هنگام جنگ رستم واسفندیار روئین تن بوسیلهٔ سوزاندن پر سیمرغ او را حاضر کردند و هر دو دفعه سیمرغ از مشورت و کمك خودش دریغ نکرد . در مقابل این

۱ـ نزهةالقلوب .

منسوخ شد مروت ومعدوم‌شدوفا وزهردونام‌ماندچوسیمرغ و کیمیا .

عبدالواسع جبلی

۲ـ بر آتش بیفکن یکی پرمن ببینی هم اندر زمان فرمن .

فردوسی

سیمرغ نیکوکار که شاه مرغان است [1] یك سیمرغ اهریمنی هم وجود دارد که اسفندیار در یکی از هفتخوان خودش او را به نیرنگ کشت چنانکه شرح آن در شاهنامه مفصلا نوشته شده است [2].

۱ـ شاهنامه چاپ فولرس ص ۱۳۳ ـ ۱۳۹ ـ ۱۹۱ ـ ۲۲۲ .

۲ـ همان کتاب ص ۱۵۹۷ .

گوناگون[1]

بچه که تازه بدنیا میآید در هنگام گرفتن ناخن‌های او یا باید پول در کفش بگذارند که متمول بشود و یا قلم بدستش بدهند که صاحب قلم گردد.

اگر زن آبستن مرده به بیند چشم بچه‌اش شور میشود.

اگر زن آبستن را در موقع وضع حمل تا ده روز تنها بگذارند جن زده یا دعائی میشود.

اگر بچه ناخوش بشود و بهیچ داروئی معالجه نشود آنوقت تشخیص میدهند که بچه جن زده یا دعائی است و باید او را پیش دعا نویس ببرند تا برایش عزایم بخواند.

هر گاه زنی که وضع حمل کرده داخل حمام شود و زن زاج دیگری نیز در همان موقع داخل حمام شود هر کدام دیرتر از حمام خارج شوند خود و بچه اش ناخوش خواهند شد مگر اینکه او هم همان زن را در موقع دیگر غافل گیر کرده از او زود تر از حمام خارج شود.

۱ـ چون در ضمن چاپ مقداری از جمله ها و موضوعها از قلم افتاد وبعضی دیگر تازه بدست آمد لهذا درزیر این عنوان آنها را ضمیمه میکنیم.

شیر زن بچه دار را اگر در جای کثیف بریزند شیرش خشك میشود. پس باید آنرا در آب روان و یا درگوشهٔ سایه که آفتاب نمیگیرد بریزند.

ناف بچهٔ تازه بدنیا آمده را در سوراخ موش بگذارند آن بچه موذی خواهد شد.

اگر کسی بخواهد بچه‌اش پا بگیرد و نمیرد یکدست جامه از بچه زنی که چندین بچه زائیده و هیچیك نمرده‌اند بگیرد و به بچه‌اش بپوشاند آن کودك بزرگ میشود و نمیمیرد.

اگر کسی خرده های نان میان کوچه را جمع بکند بچه‌اش نمیمیرد.

اگر بچه را در طاقچه بگذارند عمرش کوتاه میشود و یا لاجون و لاغر میماند.

پشت گردن بچه را نباید بوسید چونکه بد اخلاق و لجباز میشود.

اگر یکدست بچه را ماچ بکنند دست دیگرش را نیز باید ببوسند و گرنه بچه ناخوش میشود.

وقتیکه بچه بخودش می‌پیچد باید گیاهی که به پیچك معروف است دنبالش کنند.

گهواره خالی را اگر تکان بدهند گوش بچه درد میگیرد.

شیر پستان خود بچه را بخودش بدهند خوش آواز میشود.

هنگامیکه بچه زیر پستان غرغر میکند و شیر میخورد می‌گویند: «ممه لال است» زیرا اگر نگویند بچه ناخوش میشود.

بچه که بالا پائین بشود (شکم روش پیدا کند و قی بکند) عود و سلیم نر و ماده را بهم می‌بندند و روی بام سوت میکنند.

هر کس مهرهٔ مار همراه داشته باشد نباید بالای سر بچه چلگی برود زیرا که بیوقتی میشود[1].

بچه که چیز از پدر و مادرش بدزدد خدا خنده‌اش میگیرد.

دایه عام که پستان دهن بچهٔ سید بگذارد پستان او به‌آتش جهنم نمیسوزد.

بچه‌ای که سر هفت ماه بدنیا بیاید در هرکاری شتاب زده است و عجله میکند[2].

اسم بچه را که بخواهند عوض بکنند آش میپزند و دسته‌ای را دعوت میکنند و بعد اسم او را عوض میکنند.

اگر بچه‌ای که بدنیا میآید بد حال باشد جفت او را روی آتش می‌اندازند بچه بحال میآید.

دندونی ـ وقتیکه دندان بچه تاول میکند برای او برسم خیرات «دندانی» درست میکنند باین ترتیب که از بنشنها عدس، نخود، گندم پوست کنده، ماش، لوبیا قرمز و لوبیا چشم بلبلی را از هر کدام چهل دانه میشمارند و علاوه بر آن هر مقدار دیگر که بقدر وسع پزنده باشد توی دیگ میریزند و با کمی آب آنرا میجوشانند و مثل پلو دم میکنند گاهی روغن و پیاز داغ هم به‌ـ آن اضافه میکنند (همهٔ اینها را خود پدر و مادر بچه میدهند

۱ـ عقیق یمن نیزهمین‌خاصیت را دارد.
۲ـ اصطلاح: مگرهفت ماهه بدنیا آمده‌ای؟

و مثل آش نذری نیست که برایش گدائی بکنند) و از آن جلو کبوتر امامزاده هم میریزند[1].

بعد از آنکه پوست ختنه را جدا کردند آنرا نخ میکشند و بگردن بچه می آویزند و پس از هفت روز آنرا جلوخروس می‌اندازند.

عیادت زن در موقع وضع حمل تا ده روز خوب نیست مگر اینکه چادر یا چادر نماز روی دوشش بیندازند یا اینکه بچه را به اطاق دیگر ببرند.

اگر کسی چشم بشود «زمه» زاج سفید را بدور سرش میگردانند و دعای مخصوصی میخوانند آنوقت آنرا روی آتش می اندازند اگر بشکل چشم بشود او را چشم کرده‌اند و خوب میشود و اگر بشکل نامنظمی باشد جن زده شده و اگر بشکل چهار پایه‌ای بشود میگویند میمیرد و این تابوت اوست بعدزمه را آب میکنند و پیشانی و کف دست و کف پا و سینهٔ او را خال میکنند و سپس آب را در کاسه ای ریخته یکی آنرا میبرد سر کوچه میریزد برمیگردد و سلام میکند یکی از اهل خانه میپرسد از کجا میآئی ؟ میگوید : از خانهٔ دشمن ، میپرسد : چه میکرد ؟ جواب میدهد : جان میکند . میگوید : الهی جانش برآید!

در موقع مسافرت اگر سید باریك سیاهی با مسافر مصادف

۱ـ دردهات اینخودش غذائی است که آنرا«دونی» میگویند فقط وقتیکه مخصوص دندان درآوردن بچه درست بکنند این تشریفات را دارد و«دندونی» نامیده میشود.

شود سفر او خوب نیست و بر عکس مصادف شدن با قرشمال برایش میمنت دارد.

وقتیکه مسافر بساعت خوب حرکت میکند اگر دوباره برگردد خوب نیست و باصطلاح اهالی دهات خراسان چپیك میشود وچپیك شدن خوب نیست.

وقتی که مسافر حرکت میکند اگر پشت سر او آب وجو بریزند زود برمیگردد.

اگر یکی از اهل خانه در سفر باشد و یك قسم کلاغ که در خراسان معروف به « کلنجدك » است بالای آن خانه صدا کند خبرخوش از مسافر میآید[۱].

هرگاه باران نیاید در دهات خراسان بچه ها دسته راه می‌اندازند و کلهٔ خری را بسرچوبی قرار داده دم خانه ها میبرند و میگویند: « کله خر هیزم بخر » و بدین طریق مقدار زیادی هیزم جمع میکنند و در سر کوهی کله خر را آتش میزنند تا باران بیاید.

در خراسان هرگاه بخواهند باران نیاید (قرآن را زنجیر میکنند) طلسم مخصوصی را با قرآن و موی سگ و گربه و نان و فضلهٔ انسان در آب میریزند که باران بند بیاید. و اگر طلسم چهل « ص » را بدیوار بچسبانند همین خاصیت را دارد.

در مازندران صبح زود که از خانه بیرون میآیند هرگاه بزن بربخورند بدیمن است.

۱ــ در مازندران همین عقیده را عده‌بسیاری در مورد یك نوعزاغ دارند که بمازندرانی « غشنیك » نامیده میشود که همان « خوش و نیک » باید باشد.

عیادت ناخوش در شب چهار شنبه و یکشنبه برای مریض آفت است .

هر کس روز شنبه پول بدهد تا آخر هفته پول از جیبش خارج میشود وبر عکس هر گاه روز شنبه پول بگیرد تا آخر هفته پولدار است .

مهمان که شب چهار شنبه وارد میشود نامبارك است، همچنین شب جمعه اگر مهمانی برود بد است چون شب جمعگی خانه را میبرد .

در خراسان شب چهار شنبهٔ آخر صفر باید پلو بپزند و بالای خانه آتش برافروزند و تفنگ خالی بکنند ودر کوزه‌ای سپند و نمك و پنبه دانه و جو پیشرس (ولگار) و آب کنند و از پشت بام بزمین زنند .

شب ۱۲ شعبان یا اول برات حلوا میپزند وبرای آمرزش مردگان بگدا میدهند و شب دوم روغن جوش وشب سوم‌در هر یك از دالانهای اطاق ها فتیلهٔ روغنی یا شمع روشن میکنند چون مردگان در آن شب بدیدن خانه های خودشان میآیند.

اگر کسی روز عاشورا نان شیرینی بپزد و در مجالس عزا بخواهد بخورد خون خواهد شد .

اگر زنی سه یا چهار مرتبه روز چهار شنبه بحمام برود شوهرش میمیرد .

ناخن گرفتن و رخت شوئی در روز چهار شنبه بد است روز

جمعه نباید رخت شست چون آبهای روز جمعه همه رو به بهشت میرود و نباید کثیف بشود.

گوشهٔ سفره بنشینند برکت کم میشود.

چراغ را نباید بشکل مثلث گذاشت.

هر کس چهل و یك شنبه پیاز بخورد حاجی میشود.

جمعه نباید پیاز خام خورد چون فرشته نمی‌آید بالای سر آدم.

اگر کسی دیگ یا ظرف سیاهی را از همسایه بعاریه بگیرد و آن را بخواهد شب رد بکند نباید قبول کرد بخصوص که در خانه ناخوش هم داشته باشند. همچنین گرفتن آب و آتش نزدیك غروب از خانه دیگر بد است و نباید گذاشت که این دو آخشیج را که روشنائی خانه است ازمنزل خارج کنند[1].

نمك روی زمین بپاشند دعوا میشود.

اگر نزدیك غروب از بقال بخواهند نمك بخرند باید بگویند: طعام بده و کلمهٔ نمك را بزبان نیاورند والا بقال نمك را نمیدهد.

در شب نباید ایستاده آب خورد.

۱ـ نریزد آب شب را ای برادر
نمی‌باید کشیدن آب از چاه
یکی اهنو بخواند پس کشد آب
پس آنگه برفشاند یا خورد نیز

که رنج و جرم باشد بیحد و مر
بشب گر غرض باشد ای نکوخواه
چراغ آنجا به پیش آرند با تاب
وگر نبود غرض میکن تو پرهیز...

فرضیات‌نامه داراب‌پالن ص ۲۰ـ۱۹

وقت تحویل دست نباید بقلیان زد.

دست زیر چانه زدن بدبختی می‌آورد. چنباتمه نشستن نکبت میاورد.

کسی که برادرش زنده است نباید چشم گوسفند را بخورد.

کسیکه تا چهل روز گوشت نخورد مسلمان نیست باید بیخ گوشش اذان گفت.

هر کس آب در اجاق (دیگدان) بریزد جن زده میشود.

اگر سر جاروب را بسوی آسمان بگیرند دعوا میشود.

مگس سگ روی هر کس بنشیند پولدار میشود.

تارعنکبوت بند ساعت شیطان است.

هر کس پینه دوز (حشره کوچکی که باین نام معروف است وغالباً درمیان انگور یاقوتی دیده میشود) بخوردپیشباز گرگ میرود.

اگر در سر سفره نان یا آب بگلوی انسان گیر کند یکی از خویشان او گرسنه است، اگر پاره نانی راست قرار گیرد مهمان می‌آید. اگر ظرفی تکان بخورد یکی از اهل خانواده خیال قهر دارد و بروایت دیگر روح بهشتی در سر سفره حاضر است.

اگر کسی تنها باشد و بترسد چهار مرتبه «والله خیرحافظاً وهو ارحم‌الراحمین» را بخواند و بدور خودش فوت کند همهٔ بلایا واجنه از او دور میشوند.

اگر گرد باد سخت بانسان مصادف شود بگویند: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» فوراً گرد باد فرو کش میکند.

اگر کسی میان درگاه بایستد و دستهایش را بدو طرف در بگذارد دعوا میشود برای اینکه دعوا نشود باید دستهایش را سه بار بهم بزند .

در موقع الو کردن اگر از میان الو زبانه های آتش صدا کند و فرفر نماید میگویند کسی غیبت انسان را میکند .

هنگامیکه ابزار کار گاه « تون » پارچه بافی را بخواهند عوض کنند در صورتیکه هنوز یکی دو گز بیش بافته نشده باشد اگر از اهل خانه آن کرباس یا پارچه را ببرد یا ناخوش می‌شود و یا میمیرد لذا باید یکنفر بیگانه اینکار را انجام بدهد .

لوله های پنبه ای (گاله) را که زنها برای ریشتن آماده میکنند باید حتماً تا شب جمعه تمام شود و اگر گاله‌ای بروز شنبه بیفتد برای اهل خانه بداست .

گاو داران شیر یا ماست را به کسیکه بخواهد آن را برای مرهم روی زخم بکار ببرد نمیدهند ومیگویند این امرسبب کم شدن شیر گاو میشود .

تابوت مرده را پیش از چال کردن سه بار بزمین میگذارند و برمیدارند برای اینکه او را به گور آشنا بکنند .

در بعضی از دهات خراسان اگر شب جمعه پروانه‌سفید بدور خانه پرواز کند میگویند روح یکی از خویشان بدیدن آمده است .

حرف زخمهای بد که بشود مثل سالك ، خنازیر و غیره

نباید با انگشت روی تن خودشان نشان بدهند چون ممکن است آن زخم را بگیرند.

برای اینکه در بازی برد بیاید قمار باز ها بدستشان می‌شاشند.

مادر هر کس سیدباشد او را شریف میگویند.

بدانه های برنج قسم میخورند و میگویند: بهمین دانه های نشمرده قسم.

اسفند درخانه سبز بشود آوارگی میآورد.

اگر آب روی قبر بپاشند روح مرده تازه میشود.

مرده اگر ثوابکار باشد فرشتهٔ نورانی‌در قبر باو ظاهر می‌شود، دستش را میگیرد و او را میبرد به بهشت [۱] و هر گاه گناهکار باشد باگرز آتشین او را بدوزخ میبرند.

معروفست که خانواده ای از ترکهای قجر دارای دم کوتاهی (دمبلیچه) هستند.

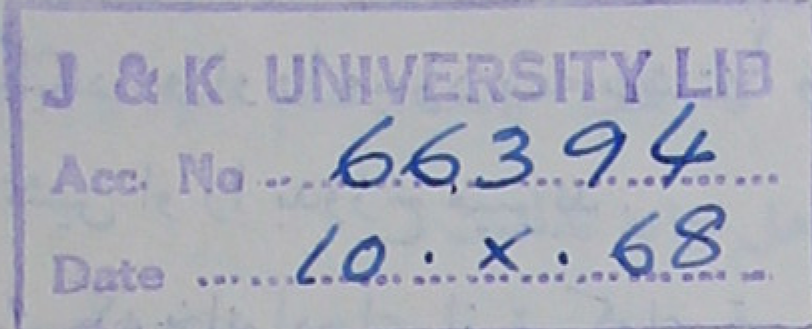
هرروز هزار نفر میمیرند وهزار و یکنفر بدنیا میآیند.

۱ـ در کتابهای زرتشتی‌بطرزمفصل وشاعرانه‌ای شرح مرده درستکار وگناهکار را در قبر میدهد که درستکار سفیدهٔ صبح چهارم نسیم خوشبو وملایمی بمشامش میرسد و دختر دلربای درخشانی باو جلوه میکند. روح مرده با تعجب از او میپرسد که کیست او شرح میدهد که من نتیجه‌گفتار وکردار و پندار نیك توهستم و برعکس این برای مرده گناهکار اتفاق می‌افتد (ارداویراژ نامه مینوخرد ـ دینکرت)آنچه که راجع بمسائل ماوراء طبیعی، زندگی روح پس ازمرگ مانند پل صراط (پل چینود) سگ چهار چشم در دوزخ (سگ زرین گوش) وغیره میباشدشباهت غریبی با همین مسائل‌درنزد زرتشتیان نشان میدهد که بحث‌آن جداگانه مبحث بی‌اندازه‌جالب توجهی خواهد بود.

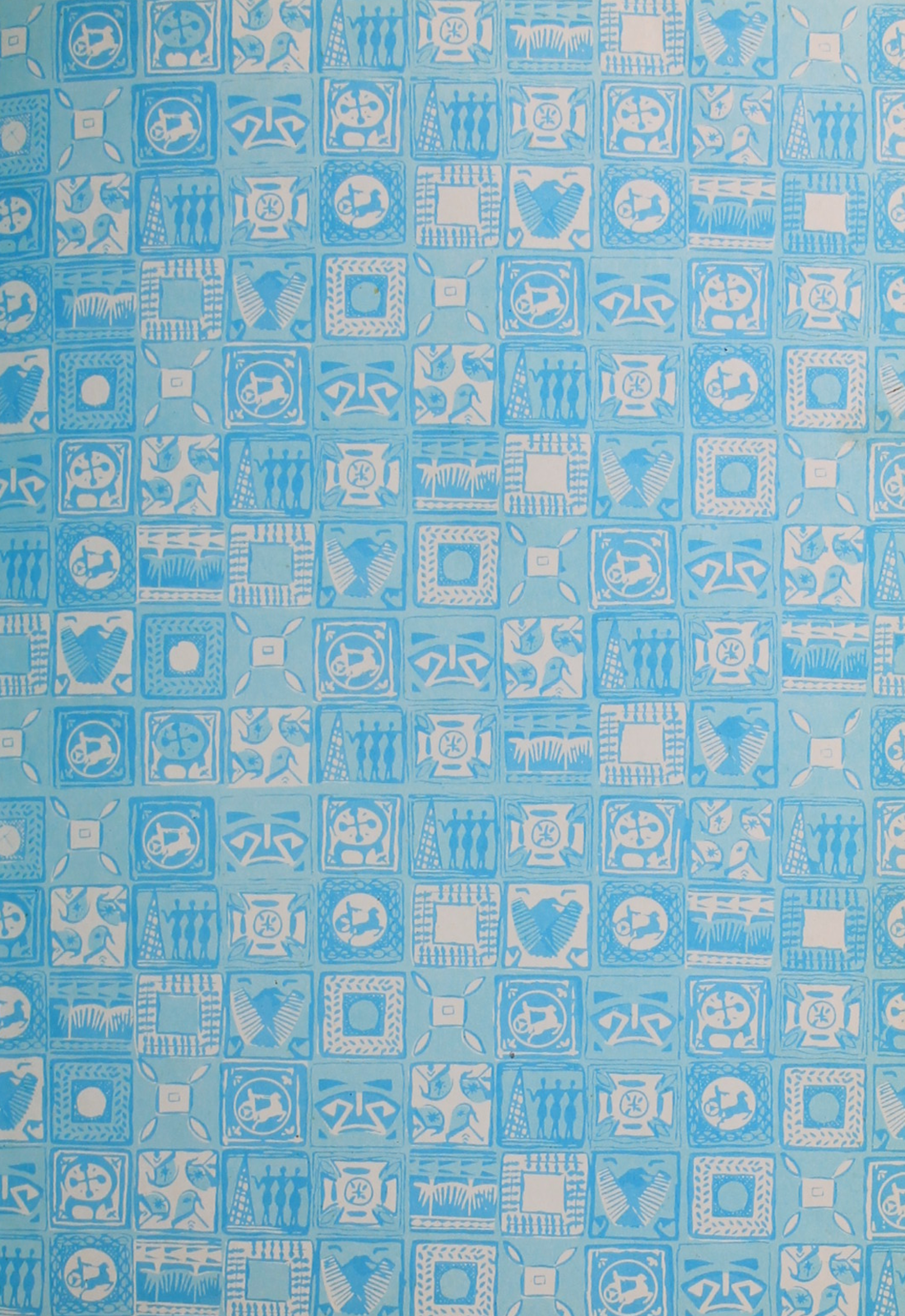
چوب خدا صدا ندارد وقتی بزند دوا ندارد .

ستاره سهیل اگر بروی دختر بخورد خوشگل و سرخ و سفید میشود و اگر به میوه بخورد خوش مزه و بی‌مضرت می‌شود و رنگ میاندازد[۱] .

پایان



۱ـ تعلیم معلم بکسی ننگ ندارد سیبی که سهیلش نخورد رنگ ندارد.





مؤسسه چاپ و انتشارا